

مقالات حقیقت - ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - شماره ۳۶

قیام آمل زنده است صفحه ۱

اوضاع سیاسی و وظایف ما صفحه ۲

انتخابات ۱۸ خرداد را تحریم کنید صفحه ۱۴

خطرات یک پان اسلامیت شکست خورده صفحه ۱۵

جنبش کارگری (بخش دوم): درباره اکونومیسم صفحه ۲۰

شرکت زنان در جنگ خلق در نپال (به مناسبت ۸ مارس - روز جهانی زن) صفحه ۲۴

۳ یادداشت با نگاه به جنبش فلسطین صفحه ۲۸

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زندانیان سیاسی انقلابی در ترکیه صفحه ۲۲

نامه ای از ترکیه (مبارزات زندان) صفحه ۲۳

نکاتی درباره اعتصاب غذای قهرمانانه زندانیان سیاسی انقلابی در ترکیه صفحه ۲۵

اخباری از جنگ خلق در پرو صفحه ۳۷

درسهای قیام آمل زنده است!

پنج بهمن یادآور قیام مسلحانه سال ۱۳۶۰ سربداران در آمل است. این روز، یادآور قهرمانی، جسارت، شجاعت و ایستادگی کمونیستهای انقلابی است که سرشار از ایمان به پرولتاریا و خلق بودند. کمونیستهایی که نه از مرگ می هراسیدند، نه از سختی. نبردشان از جان مایه گرفته، متکی بر آرمانهای والای کمونیستی بود.

پنج بهمن، یادآور روزی است که بهترین فرزندان و جنگندگان انقلاب پس از ماهها جنگ و گریز در جنگلهای آمل، طی اقدامی متهورانه و سازمان یافته نقاط کلیدی شهر آمل را به تصرف خود در آوردند؛ بر مقرهای نظامی دشمن هجوم بردند؛ دهها تن از مزدوران جنایتکار را به سزای اعمال خود رساندند؛ مردم آمل و سراسر خطه شمال و دیگر نقاط کشور را به وجد آوردند و لرزه بر اندام جمهوری اسلامی انداختند. تا بدان حد که خمینی جلاد نتوانست هراس خود از آن قیام را تا دم مرگ پنهان کند. او در وصیتنامه سیاسی خود، خطر اتحادیه کمونیستهای ایران را به بازماندگان منفور و منفردش یادآوری کرد.

اتحادیه کمونیستهای ایران در شرایطی قیام مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی را سازماندهی کرد که نبرد تعیین کننده ای میان انقلاب و ضدانقلاب جریان داشت. ارتجاع تازه به قدرت رسیده اسلامی با یورش به آخرین دستاوردهای انقلاب ۵۷ می رفت تا شکستی قطعی بر اردوی انقلاب وارد آورد. درست زمانی که انقلاب به فداکاری و از خود گذشتگی بی دریغ نیاز داشت، اتحادیه کمونیستها تمام توان خود را بکار گرفت تا مانع از پیروزی قطعی ارتجاع شود.

قیام آمل شعله ای بود که برای کوتاه مدت برکشید و اگر چه نتوانست به اهداف خود دست یابد، اما در سطح وسیعی به کارگران و توده های ستمدیده امید و غرور بخشید، و حس افتخار را در مائوئیستهای انقلابی جهان برانگیخت. قیام آمل نگذاشت که نسل آتی پرولتاریا از میراث انقلابی محروم بماند.

در قیام مسلحانه آمل، اتحادیه کمونیستها مسئولیت رهبری انقلاب را بر عهده گرفت. این مسئولیت مدتها بود که به خاطر غلبه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی مختلف بر سازمان ما پشت گوش انداخته شده بود. اما به عهده گرفتن این مسئولیت، بدون گسست از دیدگاههای رفرمیستی که نافی رسالت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دمکراتیک بود و چشم امید به طبقات دیگر داشت، امکانپذیر نبود. برای اینکار، باید از دیدگاهی که بر وظیفه مرکزی کمونیستها یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی سرپوش می گذاشت، گسست می شد. اتحادیه کمونیستها بر مبنای این حقیقت تاریخی عمل کرد که:

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید!»

«آزادی را جز در پرتو آتش قهر انقلابی، جز در پرتو جانفشانی بی محابا و جز در سایه یورش بردن دلیرانه به کاخ ظلم و بیداد نتوان بدست آورد. با دشمنان آزادی تنها با زبان گلوله می توان سخن گفت و بر این حکم نیز تجربه اسارت و آزادی خلقها مهر تائید نهاده است.» (۱)

اتحادیه کمونیستهای ایران در مقطع سال ۶۰ در مقابل این واقعیت که نیروئی کوچک است سر فرود نیارود و تاکید کرد که «نیروی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ بر دوش گیرد.» بر این واقعیت انگشت گذاشت که نمی توان بر مبنای کمیت خود ضرورتهای سیاسی زمانه را نادیده انگاشت و از انجام وظایف بزرگی که تاریخ طلب می کند، سر باز زد. اتحادیه کمونیستها تاکید کرد که:

«یک کمونیست قبل از آنکه درباره توانائی و آمادگی مادی خویش بیندیشد باید درباره وظیفه خویش اندیشه کند و پیشتازی خود را مدلل سازد» (۲)

نمی توان کنار گود نشست و نظاره گر و مفسر اوضاع بود و انتظار داشت که اوضاع به نفع توده ها تغییر

کند. پیشاهنگ انقلابی راستین در جریان پاسخگویی فعال به مسائل سیاسی روز و شانه دادن به زیر بار وظایف ناشی از آن است که شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد. کوچک و ضعیف بودن دلیلی برای به میدان نرفتن نیست. این واقعیتی است که در ابتدا قوای کمونیستها نسبت به قوای دشمن ضعیف است: چاره کار، پیدا کردن راه صحیح و انقلابی برای بزرگ شدن و قوی شدن است. راه پیشروی را می‌توان و باید با اتکاء بر نقطه قوت استراتژیک خود یعنی توده‌ها و استفاده از نقاط ضعف استراتژیک دشمن یعنی محرومیت از حمایت گسترده توده‌ای، هموار کرد.

اتحادیه کمونیستها در آن زمان مقهور و مرعوب نیروهای قویتری که در صحنه مخالفت با رژیم حضور داشتند نشد و چشم انتظار دیگران نماند. اتحادیه کمونیستها به نیروی خود اتکاء کرد و راه مستقل خود را رفت. این واقعیتی است که بخاطر مجموعه مناسباتی که میان کمونیستها با نیروهای طبقاتی دیگر وجود دارد، نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی در بسیاری مواقع از امکانات و نفوذ بیشتری برخوردارند. اما کمونیستها از امتیاز ویژه‌ای بهره‌مندند که این قبیل نیروها از آن محرومند: کمونیستهای انقلابی منافع بنیادی اکثریت توده‌ها را نمایندگی می‌کنند و به همین دلیل قصدشان کنار آمدن با سیستم حاکم و یا نشستن جای حکام قبلی نیست. کمونیستها می‌خواهند همه چیز از بیخ و بن به نفع توده‌های کارگر و دهقان و سایر مردم زحمتکش دگرگون شود. بی‌جهت نبود که وقتی اتحادیه کمونیستها در مخالفت با استراتژی عملیات ایدانی مجاهدین، جبهه نبرد مسلحانه را بر مبنای استراتژی نابودی دشمن گشود توانست در مدت زمانی کوتاه، علیرغم محدود بودن قوایش، قلب بسیاری از توده‌ها را فتح کند و از پایه توده‌ای گسترده‌ای برخوردار شود.

این تجربه نشان داد که هر آنجا کمونیستها از امتیاز ویژه خود - یعنی نمایندگی منافع اکثریت توده‌ها - سود جویند نه تنها قادر به رها ساختن انرژی انقلابی پایه اجتماعی خود خواهند شد بلکه می‌توانند با سایر نیروهای طبقاتی بهتر رقابت کنند و به عامل مهمی در صحنه سیاسی کشور تبدیل شوند. اما شکست قیام آمل مانع از آن شد که به این پایه توده‌ای بطور همه‌جانبه‌ای اتکاء شود، مانع از آن شد که اتحادیه کمونیستها از شرایط جداگانه سود جوید و با استفاده از مصالح انقلابی که بدست آورده، خود را برای پیشبرد یک مبارزه مسلحانه طولانی مدت آماده کند. آن شکست، نتیجه اتخاذ استراتژی قیام شهری و گرایش به کسب پیروزی سریع بود.

اتحادیه کمونیستها در مقطع گرهگاهی ۶۰، اسیر عقب ماندگی خود و جنبش کمونیستی از اوضاع نشد. قیام سرداران، گامی تعیین کننده برای جبران عقب ماندگی‌ها و ورود به صف مقدم صحنه مبارزه طبقاتی در آن شرایط خاص بود. فی الواقع هنوز خیلی چیزها آماده نشده بود، خیلی چیزها می‌بایست تنظیم می‌شد، خیلی چیزها می‌بایست تصحیح می‌شد و در برخی امور کمبودهای آشکاری بچشم می‌خورد. اما فقدان تدارک قبلی، از عزم کمونیستهای انقلابی در انجام آن قیام نکاست. این واقعیتی است که فقط در پرتو پاسخگویی به مبرمترین وظایف سیاسی کلیدی می‌توان بر ضعفها و کمبودها در هر دوره معین فائق آمد. توان پیشاهنگ نیز در پیشبرد همین وظایف افزایش می‌یابد. در جریان این کار است که می‌توان از مصالح عظیمی که در نتیجه فرصتهای انقلابی بیار می‌آید به حداکثر سود جست. تجربه قیام سرداران نشان داد زمانی که تحولات جهش وار در اوضاع عینی صورت گرفته، نمی‌توان با کار آرام و با صبر و حوصله به جبران عقب ماندگی‌ها پرداخت. بر پایه چنین دیدگاهی، اتحادیه کمونیستها در سخت ترین شرایط که فرمان عقب نشینی و سکوت و انفعال از جانب بسیاری از نیروهای سیاسی صادر شده بود، توانست خلاف جریان حرکت کند، غیر ممکن‌ها را ممکن کند و تعرضی انقلابی را سازمان دهد. این نبرد دلیرانه، نقشی ماندگار بر تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران ترسیم کرده است.

درسهای قیام آمل فراموش ناشدنی اند. ماتوئیستها از این قیام انقلابی تجارب ارزنده‌ای را برای ترسیم راه پیروزی انقلاب پرولتری در ایران انباشت کرده‌اند. امروزه، در شرایطی که فرصتهای انقلابی مهمی در حال ظهور است و توده‌ها در ابعاد وسیعی پا به میدان مبارزه علیه رژیم گذاشته‌اند، در شرایطی که ارتجاع اسلامی دچار شکاف و چند دسته‌گی شده، شرایط مساعدی برای جهش‌های انقلابی فراهم آمده است و نبردهای طبقاتی تعیین کننده‌ای در راه است، درسهای قیام سرداران بیش از هر زمان دیگر از طراوت و تازگی برخوردار است. این درسها به بهای خون انقلابیون کمونیستی حاصل شده که آگاهانه و از دل و جان به اهمیت نبرد دلاورانه خود در شکل دادن به یک پیشاهنگ انقلابی راستین، باور داشتند.

درد و افتخار بر جانب‌اختگان قیام آمل!

باشد تا پرچم پیروزمند جنگ خلق را تحت رهبری حزب مارکسیستی - لنینیستی - ماتوئیستی در ایران برافرازیم!

۱) - بنقل از «بیانیه قیام پنج بهمن آمل» در سال ۱۳۶۰

۲) - بنقل از مقاله «آیا هیچگاه نیروئی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ را بر دوش بگیرد؟» - حقیقت شماره ۱۴۱، ۸ مهر ۱۳۶۰

اوضاع سیاسی و وظایف ما

قدرت سیاسی و چگونگی تعیین تکلیف با آن، به مسئله مرکزی و کانون توجه جامعه تبدیل شده است. چنین وضعی از مقطع بحرانی ۶۱ - ۱۳۶۰ تا به امروز، سابقه نداشته است. طبقات و قشرهای مختلف هر یک به شکلی و درجه ای، وضع فلاکت بار و تحمل ناپذیر موجود را زیر سؤال می کشد و انگشت اتهام را به سوی ارتجاع حاکم و نظام تبهکار اسلامی دراز می کند. رژیم مذهبی، مورد نفرت توده ها است؛ اما فقط این نیست. بخشی از خود هیئت حاکمه نیز دیگر برای برخی نهادها و مبانئ ایدئولوژیک - سیاسی رژیم، مثلا نهاد ولایت فقیه، مشروعیت قائل نیست. آن دست پنهانی قدرتمند که پایینی ها را به جوشش واداشته و در صفوف بالائی ها شکاف انداخته، تضادهای بنیادین جامعه است: تضادهای میان طبقه کارگر، دهقانان (به ویژه دهقانان فقیر و بی زمین) و حاشیه نشینان، ملل تحت ستم، زنان و جوانان و روشنفکران مردمی، کارمندان دون پایه، کسبه جزء و میانه حال و سرمایه داران متوسط از یک سو، با سرمایه داران بوروکرات و زمینداران بزرگ و انحصارگر و دلال امپریالیسم و دولت آنها از سوی دیگر. بحران اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی حادی که امروز بر ایران سایه گسترده، نتیجه تشدید این تضادهاست. این بحران به نوبه خود، آتش تلاطمات اجتماعی را تندتر کرده باعث گسترش و تداوم مبارزات مردم و درگیری های درون حکومت شده است.

موقعیت و خصوصیات جنبش های توده ای

اعتلای مبارزاتی سال های اخیر، نیروهای طبقاتی و اجتماعی گوناگون و منافع و خواسته ها و راه و روش های مختلفی را در بر می گیرد: خیزش های توده ای متناوبا در گوشه و کنار کشور علیه اقدامات سرکوبگرانه و اجحافات رژیم و در اعتراض به شرایط دشوار زندگی به راه می افتد و در اکثر موارد به درگیری با مزدوران انتظامی می انجامد و خونین می شود. جنبش حق طلبانه کارگری علیه شرایط فقر و فلاکت و استثمار بی وقفه ادامه دارد. طی چند ماهه گذشته، این جنبش رو به اوج نهاده، متشکل تر شده، شیوه های رزمنده تری در پیش گرفته، و در مواردی کارفرمایان و دولت را به عقب نشینی واداشته است. جنبش دانشجویی علیرغم نفوذ و تاثیر جریانات مرتجع وابسته به حکومت (نظیر دفتر تحکیم وحدت) و نیروهای سازشکار (نظیر جریانات ملی - مذهبی) در آن به یک معضل و منبع نگرانی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. این جنبش به ویژه در جریان وقایع تیر ماه ۷۸ نشان داد که می تواند سریعاً سراسری شود و یک خیزش فراگیر سیاسی را علیه رژیم دامن بزند. مقاومت و نافرمانی زنان و جوانان در برابر ستمگری ها، تبعیضات و فشارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، مهار نشدنی است. مبارزات دهقانان علیه سیاستهای اقتصادی رژیم در کشاورزی، علیه باز پس دادن اراضی به زمینداران بزرگ، و به خاطر تامین حداقل امکانات در مناطق روستائی به شکل پراکنده جریان دارد. جنب و جوش مبارزاتی در بین ملل ستمدیده، بخصوص در کردستان، برای کسب خواسته های محقانه ملی بالا گرفته، از خیزش های خونین گاه به گاه علیه قوای اشغالگر دولت مرکزی تا بسط فعالیت ها و تشکلات فرهنگی و هنری ملی و اشاعه زبان مادری را در بر می گیرد. قشرهای میانی جامعه نیز به شکلی فزاینده به صحنه مقاومت و اعتراض کشیده می شوند. همه اینها گواه آنست که: مردم دیگر نمی خواهند شیوه تاکتونی زندگی را ادامه دهند؛ نمی خواهند به زندگی تحت جمهوری اسلامی تن دهند و نخواهند داد.

نیروی عمده تمامی جنبش های توده ای، جوانان هستند. جرقه هر خیزش را غالباً زنان و مردان جوان می زنند و صف مقدم نبرد از اینان تشکیل می شود. روحیه تعرضی، یک خصوصیت برجسته خیزش های توده ای است که به شکل شعارهای قهرآمیز ضد رژیمی، گوشمالی دادن مزدوران جمهوری اسلامی و تخریب مظاهر نظام بروز می کند. این روحیه، بیش از هر جا در بین توده های تهیدست و تحتانی موج می زند. تداوم مبارزات و میل به طولانی تر و سراسری شدن آنها، از دیگر خصوصیات مهم این دوره است. هر اندازه که دیوارهای توهم و اعتماد نسبت به کلیت هیئت حاکمه و جناح های مختلف جمهوری اسلامی فرو می ریزد، خصوصیات که برشمردیم برجسته تر می شود. ذهنیت تغییر در لایه های مختلف جامعه نفوذ می یابد و بخشهای بزرگی از مردم نه فقط ضرورت تغییر که امکان آن را نیز احساس می کنند. این موقعیت ذهنی مساعد، به شتاب و تداوم مبارزات توده ها خدمت می کند.

موقعیت هیئت حاکمه

تداوم و اوج گیری خیزش های توده ای به عامل عمده تفرقه و شکاف در صفوف جمهوری اسلامی تبدیل شده است. جناح های رژیم بر سر اینکه چگونه می توان جنبش توده ها را مهار و بحران را کنترل کرد و نظام را از مهلکه نجات داد، به جان هم افتاده اند: بالائی ها دیگر نمی توانند به طریق سابق حکومت کنند. طرح و اجرای پروژه «دوم خرداد»، نشانه همین است. جناحی از هیئت حاکمه به این نتیجه رسیده که در شرایط کنونی فقط با تکیه به سرنیزه و سرکوب مستقیم مردم نمی توان نظام ارتجاعی و رژیم اسلامی را از خطر سقوط نجات

داد؛ بلکه باید سعی کرد که با برخی نیروهای مرتجع و سازشکار خارج از حکومت نظیر «نهضت آزادی»، طیف موسوم به «ملی - مذهبی»، و بخشی از روشنفکران اصلاح طلب و ناراضی، ائتلافی سیاسی سازمان داد؛ کوشید تا با برپائی کارزارهای سیاسی و ایدئولوژیک حول «آشتی ملی» و «مقابله با خشونت» و اصلاحات حکومتی، توده ها را به دنبال خود کشید و مبارزاتشان را مهار کرد. در مقابل، جناح محافظه کار رژیم معتقد است که چنین پروژه ای به ضد خود تبدیل خواهد شد، بر اشتباهی سیاسی مردم خواهد افزود، خیزش های غیر قابل کنترل توده ها را باعث خواهد شد، و رژیم اسلامی را با خطر نابودی روبرو خواهد کرد.

اختلافات جناح های جمهوری اسلامی، ریشه در رقابت باندهای اقتصادی، سیاسی و نظامی گوناگون و جهتگیری های مختلف بین المللی آنان نیز دارد، اما این جناح ها در یک هدف مشترکند و آن حفظ نظام حاکم است. آنها «دو بال یک پرنده» هستند؛ «اعتدال» یکی، با «افراط» دیگری معنا می یابد. محافظه کاران با ترور و ارباب لجام گسیخته برای «اصلاح طلبان» اعتبار جور می کنند؛ و اصلاح طلبان با تخدیر و آرام کردن مردم راهگشای اقدامات سرکوبگرانه محافظه کاران می شوند؛ و زمانی که منافع و موجودیت نظام با خطر جدی روبرو می شود، دو جناح متحدانه به سرکوب مبارزات مردم بر می خیزند. از زمان انتخاب خاتمی تاکنون، این واقعیت بارها به هنگام بروز خیزش های مهم ضد رژیمی به نمایش درآمده، به فروریختن توهمات مردم نسبت به ماهیت و اهداف جناح موسوم به اصلاح طلب کمک کرده است.

در شرایط کنونی ناراضیاتی توده ها از کل هیئت حاکمه تشدید یافته، به جناح خاتمی بی اعتماد شده اند. بخشی از نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط نیز از وعده شریک شدن در قدرت و انجام اصلاحات توسط رژیم نومید شده اند. و بالاخره، بخشی از حکومتیان نسبت به کارآمد و مفید بودن پروژه «دوم خرداد» برای کنترل بحران تردید کرده اند. همه اینها باعث شده که ائتلاف موسوم به «دوم خرداد» از بالا و پایین شکاف بردارد. این پروژه به طور جدی ضربه خورده، اما هنوز دچار شکست قطعی نشده، از دستور کار جمهوری اسلامی کنار نرفته است. رژیم در این دوره، کماکان استراتژی کشاندن مردم به کارزارهای فریب انتخاباتی، دعوت به آرامش و آشتی و پرهیز از قهر و خشونت، امیدوار کردن توده ها به وعده اصلاحات و بهبود اوضاع تحت جمهوری اسلامی، و ترویج نظریه فلج کننده «انتخاب از بین بد و بدتر» را دنبال می کند. این استراتژی، با توجه به بی اعتبار شدن خاتمی و شرکاء در بین مردم، می تواند شکل جدیدی به خود بگیرد. بدین صورت که بخشهایی از جناح «دوم خرداد» از حکومت کنار بکشند و سیاستهای عوامفربانه خود را در قالب یک اپوزیسیون رسمی ارائه دهند.

برخورد امپریالیستها به اوضاع ایران

دولت های امپریالیستی، اوضاع پر آشوب و انفجاری ایران را با دقت دنبال می کنند. علت این توجه ویژه، موقعیت مهم ایران در جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه، وجود منابع استراتژیک نفت و گاز، نیروی کار ارزان و بازار گسترده این کشور است. اهداف درازمدتی نظیر حفظ ثبات و کنترل کل منطقه، و استفاده موثر از منابع استراتژیک، راهنمای سیاستهای امپریالیستی در قبال ایران است. این مسئله هم در مورد آمریکا که بعد از خاتمه جنگ سرد به مثابه تنها ابرقدرت دنیا عمل می کند و خاورمیانه را تحت سلطه سیاسی و نظامی خود دارد صادق است، و هم در مورد ژاپن و اروپا که کماکان نیازهای نفتی خود را عمدتاً از این منطقه تامین می کنند و از بازارهای سودهای کلان می برند.

بنابراین امپریالیستها می کوشند ثبات و آرامش مطلوب خود را در ایران برقرار کنند و از دامنه تشنجات سیاسی و اجتماعی که باعث از هم گسیختگی و تضعیف جمهوری اسلامی می شود بکاهند. آنها از اوج گیری اعتلای مبارزاتی توده ها که می تواند به از دست رفتن کنترل جامعه از دست رژیم بینجامد هراسانند. در شرایط کنونی، امپریالیستها این اهداف را از طریق پشتیبانی از پروژه «دوم خرداد» و حکم و اصلاح رژیم اسلامی - و نه حذف آن - پیش می برند. اگر چه بر سر دامنه نفوذ و سلطه بر منطقه، رقابت آشکاری بین آمریکا و اروپا و روسیه جریان دارد، اما با توجه به تناسب قوای میان آنها و تخفیف رقابتهای امپریالیستی بعد از فروپاشی اردوگاه شوروی، اینک راحت تر از گذشته امکان پیشبرد سیاستهای مشترک در ارتباط با ایران را دارند و کمتر از پیش می توانند علیه هم کارشکنی کنند.

این سیاستها و بطور کلی مداخلات دولت های امپریالیستی در اوضاع ایران و منطقه، یک عامل موثر در روند تحولات سیاسی جامعه است. اینکه در چارچوب طرح های گلوبالیزاسیون، چه نقش و وظایفی به ایران داده شود و چه پشتوانه های اقتصادی و سیاسی و نظامی برای این کار فراهم شود، بر تسریع یا کند کردن تحولات تاثیر خواهد گذاشت. ادامه، تشدید و سراسری شدن خیزش های توده ای در ایران نیز به نوبه خود می تواند تدابیر امپریالیستها را نقش بر آب کند؛ تا جایی که از کارآئی هیئت حاکمه اسلامی نومید شوند، و مانند ماه های آخر حیات رژیم شاه به دنبال شکل دادن به یک بدیل ارتجاعی یا شرکت نیروهای خارج از هیئت حاکمه فعلی بگردند. رفتار کجدار و مریز امروز جناح هایی از امپریالیستهای غربی با برخی نیروهای پروامپریالیستی مانند سازمان مجاهدین، ناظر بر چنین دورنمایی نیز هست.

گرایش‌های سیاسی متضاد در اوضاع کنونی

جنبش و جوش طبقات گوناگون، با خود گرایش‌های سیاسی متضادی را دامن می‌زند و تقویت می‌کند. از یک طرف، با رواج گرایش‌های نظیر رفرمیسم، «پرو امپریالیسم» (یعنی طرفداری از نزدیکی و مماشات با قدرت‌های امپریالیستی تحت عنوان تنها راه حل معضلات جامعه) و ناسیونالیسم روبروئیم؛ و از طرف دیگر با سربلند کردن رادیکالیسم، گرایش به مبارزه قهرآمیز، ضدیت با تفکرات خرافی و احکام مذهبی. سالیهای طولانی اختناق، و ضعف قطب انقلابی و کمونیستی که نتیجه ۲۲ سال سرکوب و قتل عام تحت جمهوری اسلامی است، سطح توقعات را پایین رانده، آرمانخواهی را محدود کرده، میدان را برای رشد گرایش‌های رفرمیستی و مسالمت‌جویانه باز کرده است. به راه افتادن جریان «دوم خرداد» از درون رژیم و ائتلاف طبقاتی که حول آن شکل داده شد، بر این گرایش‌ها می‌دمد. نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی مرفه که عمدتاً تحت نام «ملی - مذهبی» فعالیت می‌کنند، مبلغ پارلمانتاریسم، قانونی‌گرایی (یعنی محدود کردن فعالیت به چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی) و ضدیت با مبارزه قهرآمیز علیه رژیم هستند. در همان حال، بخشی از هیئت حاکمه برای سوار شدن بر جنبش توده‌ها و نجات رژیم اسلامی از گزند یک بحران انقلابی، گرایش رفرمیستی را دامن می‌زند و تقویت می‌کند. بدین سان رفرمیسم به صدای مشترک دو جریان از بیرون و درون هیئت حاکمه تبدیل شده است. علیرغم اینکه باید از نظر طبقاتی بین نیروها و روشنفکران و هنرمندان اصلاح طلبی که خود قربانی این نظامند با اصلاح طلبان تقلبی درون هیئت حاکمه و مجیزگویان همیشگی ارتجاع از قماش خائنان توده - اکثریتی یا سلطنت طلبان فرق گذاشت و با این دو صف برخورد سیاسی متفاوتی کرد، اما اشاعه سموم رفرمیستی از جانب هر که باشد تاثیر فلج کننده‌ای بر مبارزات توده‌ها بر جای می‌گذارد؛ به ویژه زمانی که اصلاح طلبان غیر حکومتی مرز تمایز میان خود و تقلب کاران حکومتی را مخدوش می‌کنند و عملاً به تظهير آنان می‌پردازند.

گرایش دیگر، «پرو امپریالیسم» است. این گرایش، یکی از حلقه‌های ائتلاف اعلام نشده‌ای است که از درون ارتجاع حاکم تا بیرون حکومت منجمله ارتجاع سرنگون شده سلطنتی را در بر می‌گیرد و به وسیله آنها اشاعه می‌یابد. گرایش پروامپریالیستی می‌کوشد به روحیه اتکاء به نفس و اطمینان به نیروی خود در بین توده‌ها ضربه بزند و آنان را در انتظار «الطاف» قدرتهای امپریالیستی به انفعال بکشاند. ۲۲ سال حاکمیت ارتجاع اسلامی با شعارهای قلبی ضد امپریالیستی اش، به راه افتادن کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی، و تئوری‌هایی که در دفاع از گلوبالیزاسیون امپریالیستی به مثابه تنها راه توسعه کشورهای «جهان سوم» فرموله شده، به اشاعه گرایش طرفداری از امپریالیسم یا برخورد خنثی به آن، یاری رسانده است. طنز اینجاست که رواج این تئوری‌ها با بحرانی‌تر شدن اقتصاد و خانه خراب‌تر شدن مردم کشورهای تحت سلطه همزمان شده، یک جنبش اعتراضی رشد یابنده در سطح بین المللی علیه این روند برپا شده است.

در اوضاع کنونی، اشکال مختلف ناسیونالیسم پر و بال گرفته است. بخشی از طیف بورژوازی متوسط فارس که بوسیله جریاناتی نظیر «نهضت آزادی» نمایندگی می‌شود، پرچمدار سنتی ناسیونالیسم ایرانی است. این ناسیونالیسم، جوانب بی‌رمق ضد استعماری سابق را از دست داده، اما همچون گذشته بندهای ایدئولوژیک خود با بینش فتوادی اسلامی را حفظ کرده است. عنوان «ملی - مذهبی»، بیان همین پیوند است. در شرایط بحرانی امروز، بورژوازی متوسط در هراس از بر هم خوردن نظم موجود، از هم گسیختگی اقتصاد، و به خطر افتادن تمامیت ارضی کشور، بیش از پیش به دامان ناسیونالیسم چنگ می‌زند. از سوی دیگر، هیئت حاکمه اسلامی در پاسخ به بحران مشروعیتی که بدان گرفتار آمده، و برای سامان دهی به سلطه از هم گسیخته ایدئولوژیک خود بر جامعه، پرچم ناسیونالیسم ارتجاعی و شوونیستی را بلند می‌کند. این ناسیونالیسم تحت شعار «ایران برای ایرانیان»، یکی از نقاط مشترک در ائتلاف «دوم خرداد» محسوب می‌شود.

بالاخره اینکه، ناسیونالیسم ملل ستم‌دیده در سال‌های اخیر تقویت شده است. ماهیت این ناسیونالیسم کاملاً با ناسیونالیسم ایرانی فرق دارد. این ناسیونالیسم، عادلانه است. در حالیکه ناسیونالیسم ایرانی بالاجبار نسبت به ملل تحت ستم در ایران، زورگویانه و شوونیستی است. بروز خیزش‌های توده‌ای علیه دولت ستمگر مرکزی و قوای مسلح اشغالگر، و گسترش فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی این ملل، انعکاس همین روند است. اوج‌گیری مبارزات مردم در سایر نقاط، و تفرقه و شکاف در صفوف دشمن به تضعیف جمهوری اسلامی و بطور کلی سلطه دولت مرکزی در مناطق تحت ستم انجامیده است. در نتیجه، خواسته‌ها و تمایلات سرکوب شده ملی، امکان بیشتری برای سر بلند کردن یافته است و نیروهای گریز از مرکز در این مناطق تقویت شده‌اند. این گرایش ناسیونالیستی، همزمان تاثیرات متضادی بر صحنه سیاسی بر جای می‌گذارد. از یک طرف، اوج‌گیری جنبش حق طلبانه توده‌ها علیه ستم ملی، رژیم اسلامی را ضعیف‌تر و در برابر مبارزات مردم آسیب پذیرتر می‌کند، چنین جنبشی می‌تواند روند اعتدالی مبارزاتی در کل کشور و شکل‌گیری یک اوضاع انقلابی را تسریع کند. از طرف دیگر، در مقطع کنونی سیاست نیروهای رهبری کننده مبارزات ملی در برخورد به قدرت حاکم بیش از پیش به رفرمیسم گراشده است. برخلاف دوران انقلاب ۵۷ که کمونیستها و انقلابیون نقش مهمی در جنبش ملل ستم‌دیده داشتند، اینک رفرمیستها از نفوذ سیاسی بیشتری برخوردارند. نیروهای ناسیونالیست نظیر حزب دمکرات و بخشهای مختلف کومله به ضرورت و امکان برپائی یک جنبش سراسری توجه کمتری داشته، بیش از پیش

حساب خود را از سایر ملل ستمدیده جدا کرده، تلاش و تمایلی برای وحدت سیاسی و عملی با جنبش مردم در مناطق دیگر از خود نشان نمی دهند. چنین گرایشی، تاثیر منفی بر شکل گیری یک جنبش عمومی سراسری برای سرنگونی دولت ارتجاعی بر جای می گذارد.

بعلاوه، درون ملل ستمدیده، برخی نیروهای ارتجاعی نیز موجودند که می کوشند با سوء استفاده از خواسته های عادلانه توده های ستمدیده، تعصبات ارتجاعی ناسیونالیستی را رواج داده، جنبش ملی را به اهرم چک و چانه زدن با دولت مرکزی تبدیل کنند.

در شرایط کنونی، گرایش رفرمیستی در برنامه و سیاست برخی سازمانها که خود را «چپ» و کارگری و کمونیست معرفی می کنند نیز خودنمایی می کند. این گرایش در جریانانی نظیر «سازمان کارگران انقلابی ایران» (راه کارگر) به این شکل ظاهر شده که شرکت بخشی از مردم در فریبکاری های انتخاباتی رژیم را نه نتیجه توهم و ناآگاهی سیاسی آنها، بلکه یک عمل تاکتیکی صحیح و آگاهانه با هدف تحمیل گام به گام خواسته های دموکراتیک خود و تضعیف حکومت مذهبی قلمداد می کند. این جریانان، دنباله روی از توهمات توده ها و برخورد محتاطانه به پروژه حکومتی «دوم خرداد» را اوج درایت تاکتیکی خویش می دانند. شکل دیگر این گرایش رفرمیستی را در سیاستهای «حزب کمونیست کارگری» می بینیم؛ هر چند که تحت شعار سرنگونی رژیم بیان می شود و نسبت به جریانان فوق الذکر ظاهر رادیکال تری دارد. این حزب که پرچم مدرنیسم غربی را به دست گرفته، درکی انحرافی از سرنگونی ارائه می دهد. یعنی امر سرنگونی را عمل سازمان یافته و مسلحانه توده های انقلابی تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست که مستلزم نقشه و استراتژی و تاکتیکهای سیاسی و نظامی مشخص است نمی داند؛ بلکه چیزی شبیه به روند انقلاب ۵۷ می بیند. به این صورت که توده ها در مقطعی دست به تظاهرات و اعتصاب سراسری می زنند؛ سپس نقطه جوش فرا می رسد و مردم دست به اسلحه می برند و بعد از یک درگیری مسلحانه نسبتاً محدود و چند روزه، قوای مسلح رژیم را به تسلیم وامی دارند و پیروز می شوند. در این میان، نقش فعالین حزبی این است که از این روند عموماً خودبخودی، بیشترین استفاده را ببرند یا اگر امکان داشت، بر آن سوار شوند.

مجموعه این گرایشات رفرمیستی، در بهترین حالت به دنبال سرنگونی حکومت هستند و امر سرنگونی کل دستگاه دولتی ارتجاعی را مسکوت می گذارند یا ناممکن جلوه می دهند. در اوضاع کنونی، حداکثر افق آنها، تغییر حکومت مذهبی به غیر مذهبی است. این گرایشات با کم بهاء دادن به نقش آگاهی انقلابی، چشم توده ها را بر این نیاز حیاتی می بندند و افق و دامنه مبارزاتشان را محدود می کنند.

در مقابل گرایشاتی که روند پیشروی و تکامل جنبش توده ها را سد یا تضعیف می کند، گرایش متفاوتی از بطن خیزش ها و مبارزات توده ای سر بلند کرده است: رادیکالیسم و برخورد رزمنده و قهرآمیز به قدرت سیاسی حاکم. این گرایش بازتاب قاطعیت طبقاتی توده های تحتانی جامعه، ستم و استثمار شدید، و شرایط خشن کار و زندگی آنهاست. شناسائی و مجازات مزدوران و جاسوسان جمهوری اسلامی در جریان خیزش های توده ای یا از طریق کمین گذاشتن در محلات، نشانه بارز همین گرایش است. حمله و به آتش کشیدن خودروهای نظامی، پاسگاه های انتظامی، بانکها و موسسات دولتی نمونه همین مسئله است.

دست در دست این گرایش مساعد که امکان بیشتری برای رشد افکار انقلابی در جامعه فراهم می کند، گرایش قدرتمند بریدن از دین، و تنفر از شرع و خرافه، به ویژه در بین جوانان را شاهدیم. رشد این گرایش، آینده حکومت مذهبی در ایران را تاریکتر کرده، رنگ و لعاب زدن به رژیم فعلی و حفظ نهادهای اسلامی حاکم را بیش از پیش دشوار ساخته است.

بعلاوه، تجربه انقلاب ۵۷ و شکست آن، تاثیرات عمیقی بر آگاهی جامعه داشته است. با توجه به این تجربه مهم، مردم می کوشند حرف و عمل هر شخصیت و حزب سیاسی را با هم مقایسه کنند و آگاهانه محک بزنند. پیشروان و فعالان جنبش توده ای، در عکس العمل به بی ثمری راه های سازشکارانه، وعده های دروغ و عملکرد ارتجاعی رژیم، به تفکر و چاره جوئی می نشینند و هر چند ابتدائی، جمعبندی می کنند. برای یافتن و جذب ایده های رهائیبخش و برنامه و راه واقعا انقلابی، چشم ها بازتر و گوش ها شنواتر شده است.

چشم اندازها

تضادهای جامعه به نقطه جوش خود نزدیک می شود و تعیین تکلیف قطعی می طلبد. ادامه و گسترش مبارزات ضد رژیم طبقات و قشرهای مختلف می رود تا ابعاد سراسری به خود بگیرد و به هم آمیزد. در افق تحولات جاری، شکل گیری یک اوضاع انقلابی و گرهگاه سراسری به چشم می خورد. منظور اوضاعی است که در آن، مبارزات توده ای سراسر جامعه را در بر گیرد، ارکان نظام حاکم زیر امواج بلند و سد ناشدنی خیزش های توده ای به لرزه در آید، اقدامات سرکوبگرانه و تدابیر فریبکارانه یکی پس از دیگری بلا اثر شود، و نهادها و قوانین حکومت کنونی فرو ریزد.

اما این یک مسیر مستقیم الخط، بدون پیچ و خم، و خالی از جهش و عقیگرد نیست. عوامل تحریک کننده و باز دارنده متضادی بر این روند تاثیر می گذارند. بدون شک ارتجاع حاکم، علیرغم شکاف های درونی و ضعف نشان دادن در برابر جنبش مردم، همچنان از رکن اساسی دولت خود یعنی قوای سرکوبگر نظامی و امنیتی برای

جلوگیری از شکل گیری اوضاع انقلابی و ادامه حیات جمهوری اسلامی استفاده می کند. درگیری های خونین اجتناب ناپذیر خواهد بود. در شرایط پیاخیزی توده ها هر جنایت و کشتار ارتجاعی می تواند به عکس خود بدل شود، روحیه تحقیر دشمن و نهراسیدن از مرگ را بیشتر دامن بزند، و خود جرقه مبارزات قهرآمیز توده ای و ورود جامعه به اوضاع انقلابی شود.

یکی از عوامل تعیین کننده در نحوه پیشرفت روند سرنگونی جمهوری اسلامی و نتایج آن، موقعیت قطب انقلابی (قوت، ضعف یا فقدان آن) است. برای مثال می توان به حضور فعال کمونیستها و انقلابیون در انقلاب ۵۷ اشاره کرد که علیرغم غلبه نیروهای مرتجع اسلامی و بورژوا لیبرال ها در رهبری جنبش، به شکل گیری یک قطب انقلابی کمک کردند؛ جنبش را رادیکال تر کردند و باعث ضربات بیشتر بر ماشین دولتی و ارتش و دستگاه امنیتی آن شدند؛ آنان کوشیدند جای پای خود را در جنبش های انقلابی ملل ستمدیده، جنبش کارگری و جنبش زنان محکمتر کنند و بدین طریق انقلاب را در حد امکان ادامه بخشند. نتیجه تحولات جاری و مسیر آینده جامعه نیز به میزان زیادی وابسته به اینست که کمونیستها چقدر برنامه و سیاستها و استراتژی خود را اشاعه داده باشند؛ از دل جنبش های مختلف چقدر نیرو گرفته باشند؛ اتحاد طبقاتی را با چه نیروهائی و بر چه اساسی سازمان داده باشند؛ در متحد کردن پیشروان توده و نیروهای انقلابی حول برنامه انقلاب دمکراتیک نوین و پیشبرد استراتژی جنگ خلق، چقدر موفق شده باشند.

در همین ارتباط باید به موقعیت ائتلافات طبقاتی گوناگونی اشاره کرد که در این مسیر با هدف تضعیف و سرنگونی رژیم، یا تقویت و نجات آن شکل می گیرد. این ائتلافات بر کوتاه یا طولانی شدن روند سرنگونی تاثیر می گذارد. برای نمونه می توان به تاثیر سد کننده ای که حمایت برخی نیروهای روشنفکر مخالف رژیم مانند نویسندگان و هنرمندان مترقی از «دوم خرداد» برای مدتی هر چند کوتاه بر مبارزات خودجوش توده ها گذاشت و روحیه صبر و انتظاری که در جامعه دامن زد اشاره کرد. در مقابل، می توان تاثیر شکاف و تفرقه در این ائتلاف از یکسو، و تاثیر فعالیت افشاگرانه کمونیستها و انقلابیون و هنرمندان و روشنفکران مترقی و متعهدی که حاضر نشدند وارد بازی «دوم خرداد» شوند را دید که به شکستن توهومات، آزاد شدن انرژی مبارزاتی توده ها، و توجه بیشتر پیشروان این جنبش ها به یافتن سیاستهای رادیکال و روش های رزمنده خدمت کرد.

سرانجام باید به تحولات سیاسی منطقه و جهان توجه کرد که تاثیرات معین و انکار ناپذیری بر روند تحولات جامعه دارد.

برآیند این شرایط و عوامل است که سرنوشت قدرت سیاسی را تعیین خواهد کرد. اینکه دقیقا جمهوری اسلامی به چه شکل و از چه طریق سرنگون خواهد شد و چه حکومتی جایش را خواهد گرفت، قابل پیش بینی نیست. این احتمال وجود دارد که قبل از آغاز جنگ خلق تحت رهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر، هیئت حاکمه کنونی از قدرت ساقط شود و همانند انقلاب ۵۷، نیروهائی از خارج حکومت در راس دستگاه دولتی ارتجاعی قرار بگیرند. یا ممکنست جمهوری اسلامی زیر فشار جنبش مردم، تغییر شکل و شمایل دهد؛ بخشهایی از آن بروند و بخشهایی در ائتلاف با این یا آن نیروی اپوزیسیون، حکومتی را تشکیل دهند که دیگر چندان اسلامی نباشد. هیچیک از این تحولات لزوما به معنای برقراری فوری یک ثبات و نظم ارتجاعی جدید نیست؛ برعکس چنین جایگاهی ها و دست به دست شدن هائی می تواند به کشمکش های بزرگتر دامن بزند. یعنی پایان کار رژیم می تواند نقطه آغاز یک دوره پر تلاطم و بی ثبات نسبتا طولانی شود که مشخصه آن ضعف و از هم گسیختگی شدید دولت ارتجاعی است. در هر حالت، یک نکته روشن است: هر چه - و هر جا که - جنبش توده ها رزمنده تر و آگاهانه تر به پیش رود، به کل دستگاه دولتی و نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی و مذهبی بیشتر ضربه بزند، و دولت ارتجاعی را از هم گسیخته تر و ضعیف تر کند، راه پیشرویهای انقلابی هموارتر و دستاوردهای جنبش عمیق تر و پایدارتر خواهد بود. هر چه آگاهی انقلابی در بین توده ها بیشتر ریشه دوانده باشد، و پیشروان و مبارزان بیشتری از دام توهومات و بیراهه ها رها شده جذب تشکیلات انقلابی شده باشند، زمینه مساعدتر و مصالح بیشتری برای انباشت قوا و گسترش حزب پیشاهنگ و پیشبرد استراتژی جنگ خلق در دوره آتی فراهم خواهد آمد.

وظایف سیاسی امروز

کمونیستهای انقلابی در شرایطی حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست را بنا می نهند که اعتلای جنبش توده ای و دورنمای اوضاع انقلابی، فرصت ها و امکانات بیسابقه ای برای ریشه دواندن و گسترش صفوف این حزب و تدارک برپائی جنگ خلق فراهم آورده است. در عین حال، خطراتی جدی در میان است که می تواند باعث به هرز رفتن این فرصتها شود. این موقعیت، وظایف سیاسی امروز کمونیستها در راستای تحقق اهداف اساسی طبقه کارگر را تعیین می کند.

خیزش های پیاپی توده ای و جنبش های پایدارتر طبقات و قشرهای مختلف، مرتبا پیشروان جدیدی از دل خود بیرون می دهد، توده ها را در ابعاد وسیعی به عرصه سیاست و در گیر شدن در تعیین سرنوشت جامعه می کشاند. موضوع و دامنه مبارزات متفاوت است و نیروهای گوناگونی را در بر می گیرد. خصلت شعارها و شکل

و راه و روش پیشبرد آنها یکسان نیست و از انقلابی تا اصلاح طلبانه، از قهرآمیز تا مسالمت آمیز، از غیرقانونی تا قانونی را در بر می گیرد. برخی نظیر جنبش زنان، به تضادها و موضوعاتی مربوطند که نقاط ضعف اساسی دشمن را هدف می گیرند؛ از پتانسیل بیشتری برای تداوم و تعمیق و ضربه زدن به دولت ارتجاعی برخوردارند. برخی نظیر جنبش کارگری و دهقانی، توده های تحتانی که ستون اصلی و نیروی عمده پیشبرد استراتژی انقلابی هستند را در بر می گیرند. برخی نظیر جنبش دانشجویی، بلاواسطه سیاسی اند، از پتانسیل تاثیرگذاری سریع بر فضای سیاسی جامعه و سراسری شدن بهره مندند.

چنین جنبش هایی عرصه جذب قوای استراتژیک حزب و جنگ خلق هستند و نیروهای پیشرو و مستعدی را برای تقویت قطب انقلابی در جامعه و انباشت قوای حزب کمونیست فراهم می کنند.

در مقابل، طیف گسترده ای از نمایندگان طبقات ارتجاعی کمپرادور - فتودال تا نیروهای بورژوا و خرده بورژوا، فعالیت سیاسی خود را برای جذب نیرو، تاثیرگذاری بر اوضاع و نهایتاً کوییدن مهر رهبری خود بر تحولات جاری شدت بخشیده اند. هر یک از اینها، سیاستها و شعارها و راه های مختص به خود را به درون مبارزات جاری می برد و گرایشات سیاسی و ایدئولوژیک معینی را بر حسب منافع و اهداف طبقاتی خود اشاعه می دهد. در شرایطی که توده ها به دنبال راه برون رفت از اوضاع می گردند، و قطب انقلابی نیز در نتیجه دو دهه قتل عام و سرکوب و پیگرد کمونیستها ضعیف و محدود است، نفوذ گرایشات طبقات فوقانی و تاثیر سیاسی آنها بر جنبش مردم به یک خطر جدی تبدیل شده است. به ویژه آنکه طی سالهای طولانی، نیروهای موسوم به ملی - مذهبی به خاطر سازشکاری در برابر هیئت حاکمه، ضدیت با کمونیسم و انقلاب، و داشتن بنیان های ایدئولوژیک مشترک با ارتجاع اسلامی، از امکانات نسبی برای تبلیغ و ترویج نظرات خود در جامعه برخوردار بوده اند.

در این میان، کمونیستها برای بسط نفوذ خود در جامعه، یک نقطه قوت اساسی دارند که نیروهای طبقاتی دیگر از آن بی بهره اند: ایدئولوژی، برنامه و استراتژی کمونیستها بر منافع کوتاه مدت و درازمدت توده های ستمدیده منطبق است. به همین خاطر، با استواری بر ایدئولوژی انقلابی، و با چنگ و دندان تلاش کردن برای اشاعه برنامه و راه خود می توانند در مسابقه طبقاتی برای جبران عقب ماندگی ها و جلب و جذب مردم پیروز شوند.

در اوضاع کنونی، ضرورت سازماندهی و دامن زدن به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک گسترده در حیطه های مختلف عاجلتر شده، امکانات بیشتری برای اینکار به وجود آمده است. باید در درجه اول، یکایک استراتژی های دشمن برای مهار جنبش توده ها و کنترل بحران را خنثی کرد. این نه فقط به معنای افشای اهداف و نتایج طرح های سرکوبگرانه و فریبکاری های مرتجعین اسلامی است، بلکه استفاده از فرصتهای موجود برای سازمان دادن عمل مبارزاتی توده ها علیه طرح های مهار و کنترل (و مشخصاً علیه کارزارهای انتخاباتی رژیم) را در بر می گیرد. امروز می توان و باید با جنبش های توده ای کارگران، زنان، دانشجویان و جوانان و... پیوند خورد، برای جهت دهی انقلابی به آنها کوشید و به جذب نیرو از میان آنها پرداخت. کانون فعالیت حزب کمونیست، جنبش هایی است که از پتانسیل بیشتری برای تقویت این حزب، فراهم کردن مصالح لازم و شکل دادن به شرایط مساعد برخوردار است. یعنی می تواند نیروی کیفی و کمی انسانی بیشتری برای پیشاهنگ کمونیستی گرد آورد، به فضای مبارزاتی رزمنده و انقلابی دامن بزند، و ضعف و از هم گسیختگی دشمن را تشدید کند. حزب کمونیست، عرصه های مبارزاتی و مناطقی که در کوتاه مدت و میان مدت نقاط ضعف دشمن محسوب می شوند را مشخص می کند و در درجه اول می کوشد به مسائل سیاسی مربوط به آنها پاسخ گوید. مقابله با گرایشات سیاسی و ایدئولوژیک بازدارنده نظیر رفرمیسم و مخالفت با مبارزه انقلابی علیه رژیم، مسالمت جوئی و مخالفت با مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم، «پرو امپریالیسم»، تفکرات خرافی، اشکال رفرمیزه مذهبی، ناسیونالیسم ارتجاعی فارس و ایرانی، و نیز نقد افق محدود و نقاط ضعف ذاتی ناسیونالیسم ملل ستمدیده، در این دوره اهمیت بیش از پیش یافته است. اگر چه این گرایشات بازتاب منافع و اهداف آن طبقات بورژوا است که اقلیت جامعه را تشکیل می دهند، اما دامنه نفوذ آن به قشرهای بالائی و میانی جامعه محدود نشده و تا پایین ادامه می یابد. بدون مقابله عمیق و مستمر با این گرایشات، نمی توان راه اشاعه سیاست انقلابی در جنبش توده ها را هموار کرد.

برای کمک به ترسیم مرز تمایز برنامه کمونیستها با سایر برنامه های طبقاتی و شکل گیری و تقویت یک قطب انقلابی، تبلیغ گسترده خواسته ها و شعارهای اساسی طبقه کارگر و طبقات و قشرهای مردم اهمیت بسیار یافته است. این شعارها باید بتواند استراتژی و سیاستهای پیشاهنگ کمونیست را از زوایای گوناگون به جامعه ارائه دهد. این شعارها باید بتواند به جذب و جلب انقلابیون و توده های پیشرو و متحد کردن آنان حول برنامه حزب انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. این شعارها باید بتواند به برپائی و پیشروی جنبش، متحد کردن بیشتر صفوف خلق، و منفرد کردن بیشتر دشمن خدمت کند. بعضی از این شعار جنبه استراتژیک دارند و بعضی تاکتیکی. در عین حال، برخی شعارها بیشتر تبلیغی است و برخی ترویجی. یک رشته از شعارهای اساسی پرولتاریا و مهم به قرار زیر است:

زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسم!

برافراشته باد پرچم پیروزمند جنگ خلق!
 زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی! زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
 برقرار باد جمهوری دمکراتیک نوین! پیش بسوی سوسیالیسم!
 زنجیرها را بگسلید و خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها کنیم!
 مرگ بر حکومت مذهبی! مرگ بر جمهوری اسلامی!
 مرگ بر ارتجاع! مرگ بر امپریالیسم!
 آزادی تشکل، آزادی اعتصاب، آزادی کارگر زندانی!
 زمین برای دهقان!
 حکومت ستمگر، قوای اشغالگر، از کردستان گم شوید!
 اخراج مهاجر افغانی محکوم است!
 زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
 مرگ بر حجاب اجباری!
 مرگ بر دشمن نسل جوان!
 مرگ بر فریب انتخابات!
 آزادی اندیشه با این رژیم نمی شه!

ضمیمه ۱

مختصات و موقعیت جنبش قشرهای و طبقات گوناگون

خیزش های توده ای

خیزشهای رزمنده و خودبخودی توده ای عمدتاً در محلات کارگری و زحمتکشی شهرهای بزرگ و کوچک حول مسائل معیشتی و علیه ستمکاری دستگاه دولتی بر پا شده، در مواردی به سرعت به محلات دیگر گسترش یافته و قشرهای گوناگون را درگیر کرده است. نیروی شرکت کننده در این خیزشها، عمدتاً جوانان و زنانی هستند که از نظر طبقاتی، جزئی از پیکره طبقه کارگر محسوب می شوند. محلاتی که صحنه این خیزشها است عموماً کارگران و زحمتکشان مهاجر از ملیت های ستمدیده گوشه و کنار ایران و ستمدیدگان افغانستانی را در خود جای داده است. این خیزشها تأثیرات مستقیم و ماندگاری برای کارگران و زحمتکشان ساکن در این محلات بر جای می گذارد و به همین ترتیب مستقیماً در ایجاد فضای سیاسی و رزمنده ضد رژیمی در محیط های کار و جنبش کارگری نقش بازی می کند.

از نظر ایدئولوژیک، آنچه علیرغم نفرت عمومی از رژیم اسلامی در بین این توده زحمتکش رواج دارد، باورهای مذهبی و خرافی است. دیدگاه های تقدیر گرایانه، کماکان مانع مهمی در راه آزاد شدن نیرو و انرژی مبارزاتی مردم است. ارتجاع حاکم با اشاعه افیون دین از یک طرف، و توزیع وسیع مواد مخدر از طرف دیگر، می کوشد روحیه شورشگرانه را به ویژه در نسل جوان نابود کند و ذهن و جسم آنان را به رخوت و انفعال بکشد. بعلاوه، ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی مسلط بر جامعه، نگرش و عملکرد ستمگرانه مردسالار و زن ستیز را در جامعه دامن می زند که این خود، یک عامل مهم تفرقه در صفوف مردم محسوب می شود. برتری جوئی ملی (که زشت ترین شکل آن علیه توده های افغانستانی اعمال می شود) و تبعیض مذهبی (شیعه علیه سنی، و اسلام علیه سایر ادیان)، دو عامل دیگر تفرقه است که رژیم آگاهانه آن را بکار می گیرد. کمونیستها برای نفوذ و تأثیرگذاری انقلابی بر مبارزات توده های زحمتکش باید به تبلیغ و ترویج اتحاد و همبستگی انترناسیونالیستی ستمدیدگان همه ملیت ها، و تشویق و حمایت از شرکت زنان در مبارزات جاری بپردازند؛ و تبعیض و تحقیر ملی و جنسیتی را بیرحمانه به نقد بکشند. کمونیستها باید نه فقط امید و خوشبینی، که دید روشن از امکان دگرگونی و راه رهایی واقعی را به میان توده های تحتانی ببرند، و ضرورت اتحاد انقلابی در صفوف آنان و با دیگر بخش های خلق را تبلیغ کنند.

مبارزات کارگری

جنبش کارگری (در شکل اعتصاب و تحصن و تجمعات اعتراضی در داخل و بیرون محیط کار حول دستیابی به دستمزدهای به تعویق افتاده و محرومیت از امکانات اولیه رفاهی و درمانی، علیه بیکار سازی گسترده، و اخراج و دستگیری فعالین جنبش کارگری) بی وقفه جریان دارد. در سالهای اخیر این جنبش اشکال رزمنده تری بخود گرفته، شاهد اشغال کارخانه، گروگان گرفتن مسئولین و ایجاد راه بندان و بستن جاده های اطراف کارخانه، و درگیری با قوای سرکوبگر هستیم. جنبش کارگری علیرغم اینکه خود بخودی و غیر متشکل است، صحنه فعالیت نیروهای سیاسی معینی است که در سمت دهی و تعیین حدود و ثغور آن نقش بازی می کنند. هیئت حاکمه هم از طریق «خانه کارگر» و «شوراهای اسلامی» می کوشد جنبش کارگری را با اشاعه سیاست «قناعت گرایی» و «صنفی گری» مهار کند و با تبلیغ سیاستهای دوم خردادی، کارگران را به سیاهی لشکر یک جناح از ارتجاع حاکم تبدیل کند. این جریان برای پایه گرفتن به حمایت از برخی مطالبات اقتصادی - رفاهی

کارگران و انتقاد از فشارها و اجحافات عریان سرمایه داران می پردازد، و همزمان کارگران معترض را به حفظ آرامش و مسالمت و امید بستن به شیوه های قانونی و استمداد از دولت دعوت می کند. در زمینه ایدئولوژیک، این جریان به تبلیغ شعائر اسلامی و سازماندهی مراسم و آئین های ارتجاعی مذهبی در بین کارگران می پردازد و در زمینه سیاسی، خط «اصلاحات دوم خردادی» را جلو می گذارد. برگزاری «اول ماه مه» کنترل شده و بی خطر و با برداشتن عکسهای رهبران جمهوری اسلامی یکی از ترندهای این جریان است. دخالتگری و تاثیر گذاری پیشاهنگ کمونیست بر جنبش کارگری، از طریق افشاء و طرد خط ایدئولوژیک - سیاسی ای که «خانه کارگر» و «شوراهای اسلامی» در بین کارگران اشاعه می دهند و برملا کردن ماهیت ضد کارگری اینان به پیش می رود. باید این نهادها و فعالیتی که در محیط های کارگری سازمان می دهند منجمله مراسم بی خطر و کنترل شده «اول ماه مه» تحت شعارهای حکومتی را فعالانه تحریم کرد و به شکست کشاند، و در مقابل، اشکال مختلف فعالیت های مبارزاتی مستقل کارگری را تشویق کرد.

یک گرایش نسبتاً قدیمی در جنبش کارگری، سندیکالیسم مستقل و اکونومیسم است. این جریان به صورت محافل پراکنده که برخی اعضایش سابقه ارتباط با گروه های چپ در دوران انقلاب ۵۷ را دارند، موجود است. از نظر ایدئولوژیک، وجه مشترک این محافل ضدیت با حزبیت انقلابی و ضرورت پیوند پیشروان جنبش کارگری و به طور کلی طبقه کارگر با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که در پوشش ضدیت با روشنفکران کمونیست و تجارب گذشته جنبش چپ ارائه می شود. از نظر سیاسی، این محافل یکدست نیستند و از انفعال جانبدارانه و اشاعه توهم نسبت به «دوم خرداد» تا مخالفت با کلیت رژیم را در بر دارند. تاثیر سیاسی این گرایش بر توده های کارگر، دور کردن آنان از مبارزه انقلابی ضد رژیم و محدود کردن افق مبارزه و تشکل آنان به حیطه های اقتصادی و رفاهی است. با این کار نه فقط از تاثیرگذاری و ایفای نقش کارگران در جنبش عمومی مردم می کاهد، بلکه با محدود کردن توان جنبش کارگری حتی امکان عقب نشاندن دشمن و تحمیل خواسته های جنبش کارگری را هم از آن می گیرد.

باید با این خط اکونومیستی - رفرمیستی مبارزه کرد. یک وجه مهم از این مبارزه، تبلیغ ضرورت پیوند جنبش کارگری با جنبش های ضد رژیمی سایر قشرها و طبقات خلق، و ابراز حمایت از آنها در برابر رژیم و تلاش برای جلب حمایت آنها از امر طبقه کارگر است. یک جنبه مهم دیگر از دخالتگری و تاثیرگذاری بر جنبش کارگری - هم از نظر ایدئولوژیک و هم سیاسی - مبارزه علیه دیدگاه ها و عملکرد ارتجاعی مردسالارانه ای است که نافی نقش و هویت مستقل زنان کارگر در محیط های کار و زندگی است. این دیدگاه ها و عملکردها نه فقط از جانب عوامل و نهادهای رژیم در جنبش کارگری بلکه از سوی محافل اکونومیست که اساساً «مردانه» هستند نیز تبلیغ و تشویق می شود.

اما مهمترین اشکال خط اکونومیستی و سندیکالیستی اینست که رسالت طبقه کارگر، یعنی رهبری انقلاب مسلحانه با هدف سرنگونی نظام ستم و استثمار و دستیابی به سوسیالیسم و جهان کمونیستی را نادیده می گیرد. این خط، کارگران را صرفاً به مبارزه برای تحقق مطالبات صنفی خود دعوت می کند و مهمترین ابزار طبقه را تشکل صنفی او و مهمترین شیوه مبارزه اش را اعتصاب قلمداد می کند. بنابراین پیشاهنگ کمونیست مبارزه با این خط را باید اساساً حول اهداف اساسی و تشکیلات عمده طبقه کارگر و استراتژی طبقه برای کسب قدرت سیاسی به پیش برد.

مبارزات دهقانی

طی چند ساله گذشته، مبارزات دهقانی حول مسائل گوناگون و از سوی قشرهای مختلف دهقانان بر پا شده است؛ هر چند که این مبارزات به علت پراکندگی و محدودیت، و ناناچیز بودن تاثیرات سیاسی آن در مقایسه با جنبشهای شهری، معمولاً نادیده گرفته شده یا به فراموشی سپرده می شود. مبارزه علیه بازگشت مالکان بزرگ به روستا و استرداد اراضی بوسيله دولت به آنان، مبارزه علیه نحوه تعیین قیمت خرید تولیدات کشاورزی دهقانان و قیمت فروش نهاده ها از قبیل کود و بذر توسط دولت، مبارزه بر سر خواسته های رفاهی نظیر بهبود امکانات تحصیلی و درمانی در مناطق روستائی، از جمله موضوعات مبارزه دهقانان بوده است. این مبارزات معمولاً به شکل تجمع و تحصن اعتراضی در برابر ادارات دولتی، حمله به مالکان ارضی که برای باز پس گرفتن زمینها آمدند، ایجاد راه بندان و درگیری با قوای انتظامی بروز کرده است. در برخی مناطق نظیر کردستان که ستم ملی در آمیزش با سایر ستم های طبقاتی و اجتماعی بر اهالی اعمال می شود، مبارزات دهقانی زیر چتر جنبش ملی به پیش رفته است. نیروهای ناسیونالیست رهبری کننده این جنبش ها که معمولاً با مناسبات عقب مانده پیوندهای عمیقی دارند، یا دچار شهر - مرکزینی هستند و ائتلاف با قشرهای بورژوازی شهری را به اتحاد با دهقانان تهدیدست ترجیح می دهند، نقش مهمی در عدم طرح مسائل دهقانی و در مرکز آن مسئله ارضی در این مناطق بازی کرده اند.

مناطق روستائی و قشرهای دهقانی کماکان سنگین ترین قیود مناسبات نیمه فئودالی و سنت و خرافه مذهبی را بر دست و پا دارند. تفکرات پدرسالارانه و مردسالارانه مذهبی در روستا ریشه های عمیقتری دارد. این موقعیت، ضرورت اشاعه ایدئولوژی انقلابی، و مبارزه با جوانب گوناگون ایدئولوژی و سنن ارتجاعی را برای آزاد کردن نیروی توده روستائی و به صحنه آوردن زنان و مردان پیشرو در دستور کار قرار می دهد. پیشاهنگ کمونیست برای اینکه بتواند استراتژی جنگ خلق که توده دهقانان فقیر نیروی عمده و مناطق

روستائی، رزمگاه اصلی آن است را به اجراء گذارد، باید نیروی نهفته انقلابی در روستا را رها سازد. در این میان، جوانان روستائی به علت محرومیت شدید از امکانات کار و تفریح، و نیز رفت و آمد زیاد به شهرها در جستجوی کار یا ادامه تحصیل، با مسائل سیاسی بیشتر درگیر شده، از پتانسیل زیادی برای جذب آگاهی انقلابی و پیوستن به تشکلات و مبارزات ضد رژیم برخوردارند. در این راستا، حمایت از جنبش های دهقانی و بردن شعارها و خواسته های آنان در سایر جنبش ها و مبارزات توده ای اهمیت بسیار دارد. هم امروز در شهرهای کوچک، حمایت جوانان مبارز از مبارزات دهقانان و حتی پیوستن و یاری رساندن به آن را شاهدیم. این حمایت در شهرهای بزرگ و مبارزات سراسری نیز باید دنبال شود. برانگیختن روشنفکران مترقی و دانشجویان مبارز به پشتیبانی از اعتراضات دهقانی و محکوم کردن اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه آنان، بدون شک زمینه ارتباط نزدیک با قشرهای روستائی و اشاعه آگاهی انقلابی در روستا را مهیاتر خواهد کرد.

جنبش زنان

امروز جنبش زنان عمدتاً بیان خود را در حرکت اعتراضی زنان روشنفکر (دانشجویان، هنرمندان، وکلا، ادیبان و روزنامه نگاران مستقل ضد رژیم) می یابد. در عین حال، حضور چشمگیر زنان زحمتکش در خیزشهای محلات و شورشهای سیاسی شهرهای کوچک و بزرگ، و نیز مقاومت بی وقفه دختران جوان در برابر فشارها و قلدری های مزدوران حکومتی در خیابانها، و علیه غل و زنجیرهای سنتی خانواده و مردان خانواده، را باید جزئی از جنبش عمومی زنان از قشرها و طبقات مختلف به حساب آورد.

هیئت حاکمه کوشید در چارچوب سیاستهای «دوم خردادی»، این نیرو را با استفاده از پایه های روشنفکری خود در بین زنان، جذب و مهار کند. پدیده تقلبی «فمینیسم اسلامی» با همین هدف به راه افتاد تا خواسته های زنان را مسخ کرده، آنان را به اتحاد با زنان مرتجع می که خادم و مبلغ رژیم مردسالار اسلامی هستند، و در واقع به دنباله روی از هیئت حاکمه ارتجاعی و ارزش ها و قوانین زن ستیزانه اش، بکشاند. اما هراس از رها شدن نیروی انفجاری زنان، رژیم را از «زیاده روی» در این مورد باز داشته است. دوم خردادی ها می کوشند پرداختن به مسئله زن را به مثابه یک «موضوع درجه دوم» از دستور روز خارج کنند. بعلاوه، رژیم از مدتها قبل برای کنترل توده های زن که اکثریت آنها زنان زحمتکش و روستائی هستند، به پیروی از الگوهای امپریالیستی در برخی کشورهای سه قاره، به فکر سازماندهی «سازمان های غیر حکومتی ویژه امور رفاهی زنان» افتاده تا با وعده و وعید، خطر کشیده شدن توده زنان ستمدیده به جنبشهای سیاسی و اجتماعی را کاهش دهد.

حزب کمونیست می تواند و باید از صفوف توده زنان ستمدیده و زحمتکش و پیشروان انقلابی جنبش رهائی زن، نیروهای تازه نفس و ثابت قدم و رادیکالی را برای پیشبرد انقلاب پرولتری، و تامین و پرورش رهبران و رزمندگان حزب و جنگ خلق بسیج کند. برای این کار باید زنان را به شکستن زنجیرهای سنت که از سوی خانواده و جامعه بر آنان تحمیل می شود تشویق کند. باید ترفندهای ارتجاعی جمهوری اسلامی در مورد زنان منجمله ماهیت «فمینیسم اسلامی» را افشاء کند.

بعلاوه، حزب طبقه کارگر باید با سیاست های رویزیونیستی و تقلیل گرایانه که تحت لوای «مبارزه طبقاتی»، مبارزه علیه ستم بر زنان که یکی از جبهه های حیاتی مبارزه علیه نظم ارتجاعی موجودست را نادیده می گیرند، مبارزه کند و نیز درکها و سیاستهای رفرمیستی درون جنبش زنان که مسئله رهائی زن و نابودی ستم جنسیتی را از مسئله شرکت آگاهانه زنان در مبارزات طبقاتی و در راس آن مبارزه انقلابی برای کسب قدرت سیاسی جدا می کنند، به نقد کشد.

نحوه برخورد به مسئله زنان و ستم جنسیتی، چگونگی مبارزه با عقاید پوسیده مردسالارانه و پدرسالارانه در میان قشرها و طبقات مختلف، و محتوای سیاستی که یک نیروی کمونیستی در قبال جنبش رهائی زنان و برانگیختن و بسیج توده های زن جلو می گذارد، شاخص و معیار تعیین کننده ای در ارزیابی از ماهیت و اهداف واقعی آن نیرو است. طرح مسئله زن از یک دیدگاه انقلابی و تاکید و برخورد ریشه ای به آن، زمینه مساعدی برای افشای بیشتر و همه جانبه تر گرایشهای ارتجاعی و انحرافی فراهم می کند؛ گرایش مذهبی که فرودستی و نقش درجه دوم زن را تحت عنوان حکم الهی، توجیه و تقدیس می کند؛ گرایش فتووالی که خانواده و مرد خانواده را بر سرنوشت زن حاکم می کند، گرایش ناسیونالیستی که از زنان می خواهد برای حفظ وحدت و منافع ملت، از شورش علیه ستم و سلطه مردان بپرهیزند؛ و گرایشهای رویزیونیستی و اکونومیستی که جنبش رهائی زنان را مزاحم جنبش طبقاتی و کارگری جلوه می دهند و پرداختن به مسئله زن را به بعد از انقلاب کارگری حواله می دهند.

جنبش جوانان

جنبش جوانان عمدتاً خود را در دو جنبش، یعنی خیزشهای محلات و جنبش دانشجویی بازتاب می دهد. جنبش دانشجویی، غالباً جوانان قشرهای میانی و روشنفکر را در برمی گیرد. خیزشهای محلات و مبارزات کارگری نیز در برگیرنده جوانان پرولتر و زحمتکش است که تعداد قابل توجهی از آنان با سوادند. به موازات این جنبشها، توده جوانان شهری درگیر نوع خاصی از مقاومت در مقابل فشارها و سرکوبهای اجتماعی و فرهنگی رژیم اسلامی نیز هست. این مقاومت طی سالهای اخیر حادث شده و تا حد نقشه ریزی جوانان در محلات برای کتک زدن و حتی کشتن مزدوران بسیجی ارتقاء یافته است. مقامات جمهوری اسلامی در هراس از ادامه و گسترش

مبارزات قهرآمیز، به دستگیری و اعدام این جوانان مبارز روی آورده است. توده جوان و رادیکال، به خوبی پتانسیل این را دارد که تحت رهبری پرولتاریا بسیج و متشکل شود. نفرت فزاینده جوانان از قیود مذهبی و سنن کهنه، یک نیروی محرکه قوی و زمینه مساعدی برای جذب اندیشه های نو و پیشرو پرولتری از سوی جوانان است. برای استفاده از این زمینه مساعد، حزب کمونیست باید با باورهای و عادات و رفتار خرافی و مذهبی و سنت گرایانه، و ارزشها و عقاید مردسالارانه و شوونیستی ملی که در میان جوانان نیز رایج است با قاطعیت مبارزه کند. انتقال تجارب سیاسی و پر کردن شکافی که رژیم اسلامی با سرکوبهای خونینش بین نسل انقلابی گذشته و نسل مبارز امروز بوجود آورده، یک جزء ضروری و ناگزیر در بسیج و پرورش جوانان محسوب می شود.

جنبش کردستان

این جنبش، چه از زاویه برخی اهداف انقلاب پرولتری (حل مسئله ارضی و مسئله ملی)، چه از نقطه نظر استراتژی جنگ خلق و برقراری مناطق پایگاهی، حائز اهمیت استراتژیک است. نقشی که جنبش کردستان در جریان انقلاب ۵۷ و سالهای پس از آن بازی کرد را بطور مستقیم و از نزدیک تجربه کرده ایم. جنبش کردستان، ظرفیت انقلابی خود را حتی بعد از سرکوبهای خونین، عقب نشینی و عقبگرد نیروهای سیاسی - نظامی این خطه، و توهم پراکنی های «دوم خردادی» بنمایش می گذارد. طی سه ساله اخیر، چند خیزش توده ای که عمدتاً با حضور دختران و پسران جوان انجام گرفته (در اعتراض به ربودن اوجالان، اعتراض به فریبکاری انتخاباتی، ایستادگی در برابر مظالم مزدوران اشغالگر) را شاهد بوده ایم. تمایل جوانان پیشرو به پیوستن به صفوف نیروی مسلح کومله نیز کامکان ادامه یافته است.

در مقطع کنونی، گرایش ناسیونالیستی در جنبش کردستان پر رنگتر به چشم می خورد. همزمان، بن بست عملی نیروهای این جنبش در پیشبرد مبارزه مسلحانه به کم رنگ کردن یا حتی نفی مبارزه مسلحانه در حیطه نظری انجامیده است. در این اوضاع، محافل جدیدی مستقل از احزاب سنتی این خطه سر بلند کرده اند. بخشی از اینها از سیاستهای آشکارا رفرمیستی و قانون گرایانه پیروی می کنند و می کوشند به یک اپوزیسیون قانونی و قابل تحمل در چارچوب پروژه «دوم خرداد» تبدیل شوند. بخش دیگر، شکل ناسیونالیستی رادیکال تری نظیر «حزب کارگران کرد - پ.کا.کا» به خود گرفته است. مجموعه این گرایشها، تأثیرات مهمی که جنبش کردستان می تواند در روند سرنگونی رژیم داشته باشد، و نقش پیشرویی که می باید در صف مقدم یک جنبش انقلابی سراسری ایفاء کند را محدود می کند.

در برخورد به مسئله کردستان، قدرتهای امپریالیستی با پیش گذاشتن طرح های آشتی طلبانه می کوشند به اصطلاح «زهر این جنبش را بگیرند» و راهی برای فرو نشاندن و به سازش واداشتن آن با دولت مرکزی بیابند. جمهوری اسلامی نیز با دادن خرده امتیازات فرهنگی و مانورهای سیاسی (باز کردن باب مذاکره غیر مستقیم با نیروهای اپوزیسیون در چارچوب پروژه خاتمی) تلاش دارد از خطرات بالفعل و بالقوه ای که جنبش کردستان می تواند در اوضاع بحرانی کنونی برایش ایجاد کند، بکاهد.

احتمال چرخش در اوضاع و وقوع تغییرات کلی در این صحنه وجود دارد. این تحولات می تواند به شکل شل شدن یا حتی برچیده شدن قدرت حکومت مرکزی در این منطقه، و شکل گیری قدرت محلی احزاب کردی بروز کند. می تواند دور جدیدی از مبارزه مسلحانه و درگیری های نظامی در منطقه آغاز شود. برای اینکه در فردای این تحولات احتمالی، کمونیستها در موقعیتی باشند که بتوانند بر روند اوضاع تأثیر بگذارند، از هم امروز باید به مسائل کلیدی این جنبش بپردازند، و مبارزه نظری با نیروهای مختلف فعال در جنبش کردستان را بر سر مسائل حاد پیش پای جنبش، مثلاً افشای ترفندها و مانورهای رژیم و امپریالیستها در مورد کردستان، یا مبارزه با گرایشهای منفی رفرمیستی و راه حل های ناقص ناسیونالیستی در قبال مسائل طبقاتی و ملی این خطه را به پیش برند.

ضمیمه ۲

مصاف های ذهنی

پیشاهنگ کمونیست برای پیوند خوردن با جنبش های توده ای و همزمان کشاندن آن به یک مسیر انقلابی، می باید به مصاف گرایشهای ایدئولوژیک و سیاسی ای بشتابد که در شرایط امروز از نفوذ و قدرت برخوردارند. این بخشی از تلاش طبقه انقلابی برای هموار کردن راه کسب قدرت سیاسی است. هیچ طبقه ای بدون استواری بر ایدئولوژی خویش و حداکثر تلاش برای فراگیر کردن آن، نمی تواند این کار را به انجام رساند. در دوره کنونی، گرایشهای عمده ای که در نتیجه تشدید فعالیت نیروهای غیر پرولتری در جامعه تقویت شده، بدین قرار است:

امید و توهم به شیوه های رفرمیستی

به علت چند دهه حاکمیت مستمر استبدادی و دیکتاتوری عریان ارتجاعی بر جامعه ایران، پارلامنتاریسم و قانونی گرائی عملاً امکان خودنمایی نداشته است. معمولاً این دولت ارتجاعی بوده که با کودتا و سرکوب خونین (مثل ۲۸ مرداد ۳۲ یا ۱۵ خرداد ۴۲)، بی ثمری پارلامنتاریسم و قانونی گرائی را در مقابل چشم نیروهای مخالف رژیم و توده های پیشرو قرار داده است. همین مسئله باعث شده که در جنبش، یک تسویه حساب عمیق سیاسی و ایدئولوژیک با این نوع سیاستها انجام نگردد. در مقطع کنونی که اشاعه فریبکاری های انتخاباتی و

حزب بازی و مبتلا کردن مردم و روشنفکران مخالف به قانونی گرائی به یک تدبیر استراتژیک رژیم برای مهار جنبش مردم و حفظ نظام تبدیل شده، نشانه های بارز گنج سری و ناروشنی در این زمینه را حتی در صفوف نیروهای مبارز و طرفدار انقلاب مشاهده می کنیم. لغزش در مرزبندی با این سیاستها معمولا تحت عنوان «الزامات تاکتیکی روز» توجیه می شود.

روی دیگر این سکه، ضدیت با شیوه های قهرآمیز مبارزه علیه رژیم است. چنین استدلال می شود که خشونت، خشونت است؛ زیانبار است؛ و عادلانه و غیر عادلانه ندارد. امروز طیف نامتجانسی از نیروهای درون ارتجاع حاکم تا بخشی از صف خلق، علیه بکارگیری قهر و خشونت در مبارزه تبلیغ می کنند. اگر اینها عمدتا با اعمال خشونت از سوی رژیم ضدیت می ورزیدند، حرفی نبود. اما همگان می دانند که منظورشان، مخالفت با اعمال قهر انقلابی از سوی مردم علیه رژیم است. البته ضدیت با مبارزه قهرآمیز از زاویه اهداف و منافع طبقاتی متمایزی بیان می شود. لیکن همگی اینها به یکسان تاریخ معاصر ایران و جهان را وارونه می کنند تا نشان دهند هر کجا توده مردم برای کسب رهائی دست به سلاح برده، به سرنوشتی به مراتب بدتر از قبل گرفتار آمده است. «مخالقان» خشونت، این واقعیت را می پوشانند که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید و مشکل اینجاست که دشمنان مردم انحصار استفاده از قوه قهر و اعمال خشونت را در کف دارند و توده ها از این حق - و در واقع حق اعمال و حفظ حاکمیت - محروم مانده اند. این گرایش، در بین قشرهای میانی پایه دارد و بخشهای مرفه و ممتاز این قشرها که به خاطر منافع طبقاتی خود مخالف قهر انقلابی توده های تحتانی هستند، به مبلغان دو آتش «ضد خشونت» تبدیل شده اند. مرتجعین حاکم نیز برای حفظ نظام خود و گذر از بحران، روی این توهامات و تاثیرات فلج کننده آن حساب باز کرده اند.

در مقابل، پیشاهنگ کمونیستی باید استراتژی جنگ خلق را به مثابه یگانه راه رهائی توده ها و نابود کردن نظام ارتجاعی تبلیغ کند، تجربه غنی انقلابات مسلحانه پیروزمند تحت رهبری طبقه کارگر را به طور گسترده اشاعه دهد. بی ثمری و نتایج فاجعه بار راه و روش های رفرمیستی را با انگشت گذاشتن بر تجارب مبارزاتی نزدیک و دور در ایران و سایر کشورها در برابر چشم مردم قرار دهد. باید شعار «تنها ره رهائی: جنگ خلق!» را فراگیر کرد.

جنگ انداختن به تفکرات مذهبی

طی سالهای اخیر، تحت پوشش «ضدیت با ایدئولوژی حکومتی»، نوعی اسلام رفرمیزه در سطح جامعه تبلیغ شده که بیشتر در میان جوانان دانشجو اشاعه یافته است. شکل محافظه کارانه و فلسفی تر آن را عبدالکریم سروش و پیروانش ارائه می کنند، و شکل رادیکال تر و سیاسی آن را افکار و آراء شریعتی نمایندگی می کند. این گرایش از جانب جناحی از رژیم و بخشا نیروهای اپوزیسیون ملی - مذهبی که در جستجوی نجات اسلام از بی ایمانی فزاینده در جامعه اند، وسیعا تبلیغ می شود.

عرفان اسلامی و غیر اسلامی «مدرن»، افیون مذهبی دیگری است که بخشی از روشنفکران را به خود معتاد کرده است. عرفان با رواج اندیویدوالیسم (فرد گرائی)، اعتقاد به روح و ایده مطلق (اگر چه می تواند خدای اسلام هم نباشد)، و جلب توجه مردم به امور به اصطلاح «غیر دنیوی» و خوار شمردن دنیا، نقشی مخرب و مخدر را بویژه در شرایط بیاخیزی توده ها بعهده می گیرد. برخی نظریه پردازان مرتجع، عرفان را در شرایط امروز ایران، کلید دستیابی به جامعه مدرن معرفی می کنند! و معتقدند روند نوگرائی در یک جامعه اسلامی، چاره ای ندارد جز اینکه از مسیر «نوگرائی دینی» عبور کند و عرفان، با تکیه بر فرد و فردیت، رکن پایه ای «جامعه مدنی نوع غربی» را فراهم می کند. در عین حال می گویند که عرفان با محور قرار دادن روح و ارزش مطلق باعث اتحاد خلق الناس شده و خطر تفرقه طبقاتی، تجزیه ملی و تخاصم جنسیتی در بین اهالی را خنثی می کند!

به طور کلی، رفرم و «نوگرائی دینی»، تلاش فریبکارانه و بی ثمری است برای امروری کردن عقاید خرافی و ضدعلمی و ارزش های فرتوت هزاران ساله که توده ها را از به دست گرفتن آگاهانه سرنوشت جهان و جامعه و خویش باز می دارد و رابطه اسارتبار معبود و عابد، مراد و مرید (و در واقع حاکم و محکوم) را در مناسبات واقعی و زمینی انسانها تقویت می کند. در مقابل، آنچه توده ها بدان نیاز عاجل دارند فلسفه و ایدئولوژی علمی و انقلابی و پویایی است که کلید درک تضادهای جامعه و طبیعت است، و واقعیات و حقایق نهفته مبارزه طبقاتی را در اختیارشان قرار می دهد. توده ها به فلسفه و ایدئولوژی کمونیستی، به ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، نیاز دارند. تبلیغ و ترویج فلسفه انقلابی در بین مردم، مقابله با چرندیات خرافی و ارتجاعی مذهبی و مشخصا افشای همه جانبه اسلام به مثابه دین حاکم، وظیفه عاجل و چشم ناپوشیدنی کمونیستها است.

گرم کردن تنور ناسیونالیسم ایرانی

عقاید و ارزش های برتری طلبانه و ارتجاعی ناسیونالیسم ایرانی در محافل روشنفکری و به طور خودبخودی در میان بخش هایی از مردم رواج دارد. این کار در درجه اول، تلاشی است از جانب بخشی از هیئت حاکمه برای رفع بحران ایدئولوژیک نظام و بی اعتبار شدن اسلام حکومتی، و سامان دهی شکل دیگری از ایدئولوژی رسمی ایرانی - اسلامی برای متحد کردن طبقات ارتجاعی و گرد آوردن مردم به زیر چتر آن. ناسیونالیسم ایرانی، دشمنی و برتری جوئی نسبت به دیگر ملت های تحت سلطه امپریالیسم (به ویژه ملل کشورهای عربی) را رواج

می دهد و با این کار به روحیه همبستگی و احساس همسرنوشتی خلقها و ملل ستمدیده ضربه می زند. در عرصه داخلی، این ناسیونالیسم ستم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر ملل کرد، بلوچ، ترکمن، آذری، عرب، آسوری و ارمنی، و مهاجران افغانستانی را منکر می شود. در شرایطی که ملل ستمدیده به مبارزه عادلانه برای رفع ستم ملی بر می خیزند، طبقات حاکمه با اتکاء به همین تبلیغات ناسیونالیستی می کوشند توده های ناآگاه را علیه این مبارزه بسیج کنند و به دفاع از سیاست سرکوب و کشتار خلقهای ستمدیده برانگیزند. یعنی همان کاری که رژیم جمهوری اسلامی و پیش از آن، رژیم سلطنتی به هنگام سرکوب جنبش های ملی انجام دادند. نیروهای اپوزیسیون ملی - مذهبی خارج از حکومت، منجمله سازمان مجاهدین، نیز همچنان مبلغ نوعی ناسیونالیسم هستند که در عرصه ملی، محتوا و شکل زشت شوونیسم حول «حفظ تمامیت ارضی» و نفی هویت مستقل ملل ستمدیده را به خود می گیرد، و در عرصه بین المللی برخلاف ناسیونالیسم انقلابی رایج در اوایل قرن بیستم تا دهه ۱۹۷۰، همزیستی و تبعیت از امپریالیسم را پیشه می کند. اما این ناسیونالیسم، کماکان توان ارضاء کردن ذهنیت سرخورده و تحقیر شده قشرهای میانی جامعه که تحت حاکمیت رژیم اسلامی مستاصل شده اند را دارد.

در مقابل گرایشات ناسیونالیستی، کمونیستها باید پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را در اهتزاز درآورده، وحدت طبقاتی کارگران و توده های ستمدیده همه ملل علیه طبقات مرتجع استثمارگر و امپریالیستها را تبلیغ و ترویج کنند. به نقد کشیدن محدودیت و تنگ نظری ذاتی هر شکل از ناسیونالیسم (حتی رادیکال ترین و انقلابی ترین آن) و آشکار کردن تاثیرات منفی کوتاه مدت و درازمدت این گرایش بر پیشروی و تکامل انقلاب، وظیفه کمونیستهاست. کمونیستها مبلغ این حقیقت اند که: کارگر فارس به کارگران کرد و عرب و سایر ملیت ها نزدیکتر است تا به سرمایه داران و زمینداران فارس؛ و مهمتر آنکه، طبقه کارگر یک طبقه واحد بین المللی است که در هر کشور برای به پیروزی رساندن انقلاب تحت رهبری خود تلاش می کند، تا روند انقلاب جهانی به سوی کمونیسم و رهائی نوع بشر از چنگال ستم و استثمار را به پیش راند.

خطاب به مردم ایران! انتخابات ۱۸ خرداد را تحریم کنید! در کار انتخابات اخلال ایجاد کنید!

کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و دانش آموزان مبارز با تهیه و پخش تراکت با شعار «رای ندهید! انتخابات را تحریم کنید»، آگاهی و سیاست مبارزاتی را بمیان مردم ببرید؛ متحد شوید؛ و نقشه های رژیم را نقش بر آب کنید!

دوم خرداد ۷۶ را فراموش نکنید. به یاد بیاورید که چگونه رژیم اسلامی برای حفظ نظام از هم پاشیده و ورشکسته اش، برای اینکه این نظام را از زیر ضربات مردم موقتا خارج کند، با وعده اصلاحات وارد میدان شد. وقایع پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ را بررسی کنید. قتل های زنجیره ای رخ داد، وعده رسیدگی دادند و هیچ نکردند. جنبش دانشجویی بر پا شد، هر دو جناح هیئت حاکمه آنرا سرکوب کردند و فرزندان مبارز مردم را به اسارت انداختند. جنبش کارگری مطالبات عادلانه خود را جلو گذاشت، وقعی نگذاشتند، سرکوب و دستگیر کردند.

چیزی تغییر نکرد و نمی توانست بکنند. در چارچوب این نظام ارتجاعی، با ایدئولوژی پوسیده و عقب مانده اسلامی، هیچ تغییر ریشه ای در جهت ترقی و پیشرفت امکانپذیر نیست.

مرتجعین اسلامی انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۰ را تدارک می بینند. در موقعیتی اسفبارتر از سال ۷۶، با یک «دوم خرداد» آبرویافته، درمانده تر از همیشه در مقابل مقاومتها و مبارزات دلاورانه توده ها. از سندج و مریوان گرفته تا خرم آباد، از عجب شیر گرفته تا اسلام شهر و تهران.

در این انتخابات باز هم قرارست یکی از چند عنصر نماینده همین نظام، خاتمی یا فلان مرتجع دیگر، انتخاب شود. باز هم قرارست طبقات ارتجاعی حاکم باشند؛ سرمایه داران و زمینداران بزرگ و نهادهای رنگارنگ خون آشام مالی پوست مردم را بکنند. باز هم قرارست اسلام بمثابه وسیله ای برای سرکوب مردم و اشاعه جهل و خرافه حاکم باشد، طبق قوانین اسلام دست و پای زنان را در زنجیر پدرسالاری و مردسالاری بپیچند و سنگسار را نصیب زنانی کنند که ازدواج اجباری و سنت های اسارتبار را بر نتابیده اند؛ سوره نساء حاکم باشد و حجاب اجباری. باز هم قرارست جوانان در منگنه باقی بمانند و جواب عصیانشان شلاق نهی از منکر باشد، اسیر بیکاری و بی آیندگی، محروم از فرهنگ و هنر نوین و پویا، محروم از حق انتخاب، حق تجربه کردن، حق دوستی و معاشرت با جنس مخالف. باز هم قرارست روشنفکران و هنرمندانی که دل به منافع مردم سپرده اند و با سلاح علم و دانش به ستیز با خرافه و مذهب برخاسته اند، سانسور شوند و شمشیر سرکوب را بالای سر آویزان ببینند.

تحت این نظام هیچ چیز برای مردم موجود نیست. هیچ چیز!

تنها از طریق مبارزه و اعمال زور می توان تغییراتی به نفع خلق در جامعه ایجاد کرد. از طریق آگاه شدن به

ماهیت سیاست‌ها و طرح‌های پلید و ضد مردمی رژیم و مبارزه برای افشا و درهم شکستن آنها؛ و بالاخره از طریق برآه افتادن یک جنگ انقلابی تا به آخر که توده‌های ستمدیده تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی آن، برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، و برای ساختن جامعه‌ای نوین آنرا به پیش خواهند برد. این تنها طریق انجام تغییراتی واقعی و عمیقاً به نفع همه توده‌های مردم، است.

در انتخابات شرکت نکنید؛ برای برآه انداختن جنگ انقلابی تدارک ببینید!

هیچ چیز عملی‌تر و واقع‌بینانه‌تر از این نیست. اینرا تاریخ و تجربه مبارزه میلیون‌ها توده ستمدیده در سراسر جهان اثبات کرده است. مردم ایران رژیم سلطنتی را با شرکت در کارزارهای انتخاباتی و همه‌پرسی نبود که بزیر کشیدند. مردم مبارزه کردند؛ جانفشانی و قهرمانی‌های الهام‌بخش کردند؛ ترفندهای رژیم سلطنتی را افشاء و طرد کردند؛ و شاه را بزیر کشیدند. اما ثمره آن فداکاری‌ها را مشتی مرتجع زانو صفت به یغما برده و جمهوری اسلامی را بنا کردند. دیگر نباید اجازه داد تا کسانی که بروی خون مردم بساط نظام ارتجاعی خود را پهن کردند، باز هم چنین کنند.

هیچ چیز بجز یک انقلاب تحت رهبری یک حزب کمونیست انقلابی نمی‌تواند مسائل و معضلات جامعه ما را پاسخگو باشد. هیچ اقدامی از جانب هیئت حاکمه ارتجاعی نمی‌تواند از استثمار و ستم توده‌های وسیع در ایران ممانعت کند. هیچ چیز با ارزش‌تر از این نیست که برای سازمان دادن یک انقلاب واقعی که زنجیرهای استثمار و ستم را از هم پاره می‌کند و نوید بخش آینده‌ای روشن و رهائیبخش است، نقشه بریزیم؛ بجنگیم و پیروز شویم.

جمهوری اسلامی در حال غرق شدن است. باید این جریان را تسریع کرد. مضحکه انتخاباتی ابزار مهمی است در دست جمهوری اسلامی برای به تعویق انداختن این روند. تلاشهای ارتجاعی شان برای پا برجا ماندن را باید درهم شکست. نباید اجازه داد که نفس تازه کنند و یکبار دیگر سیاست شکست خورده شان را در خرداد آینده به آزمایش بگذارند. رژیم اسلامی شکست خورده و مستاصل است. فرصت تجدید قوا به او ندهیم.

برای پیشبرد یک مبارزه انقلابی، برای سرنگونی این دغلكاران و آشغال‌های جامعه و برای ساختن یک جامعه نوین و انقلابی

به اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) بپیوندید!

این فراخوان را تکثیر کنید و از طرق مناسب و وسیعاً به دست مردم برسانید

خاطرات یک پان‌اسلامیست شکست خورده

انتشار خاطرات منتظری از چند جنبه دارای اهمیت است. منتظری کسی است که در ایجاد و سرپا نگهداشتن رژیم اسلامی نقشی تعیین‌کننده داشته است. رو کردن برخی «راز و رمزهای» پوشیده از مردم، آنهم از زبان یکی از بلندپایگان این رژیم، چشم و گوش مردم را نسبت به واقعیات کریه و تکان‌دهنده پشت پرده بازتر میکند. علیرغم اینکه اشاره کتاب به برخی جنایات رژیم و مشخصاً قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، موضوع تازه‌ای در بر ندارد اما طرح آن و چاپ حکم خمینی در اینمورد، سندیت بخشیدن و صحنه گذاشتن بر حقیقتی است که سالهاست کمونیستها و انقلابیون آنرا برملا کرده‌اند. (۱) شکاف افتادن در میان مرتجعین خویست. آنان برای نجات خودشان «کی بود کی بود، من نبودم» را شروع میکنند، دست هم را رو میکنند. با اینکار، بدون اینکه نیتش را داشته باشند، بر اشتیاق سیاسی مردم و نفرت و خشم آنان از رژیم می‌افزایند. اما انتشار این خاطرات از جنبه‌ای دیگر نیز مثبت است. با مطالعه این خاطرات، خواننده نسبت به تیره‌ای از جانوران بنام روحانیت، شناخت بیشتری پیدا میکند. این خاطرات خواننده را به دنیای کهنه و تاریک اندیش و فتودالی نهاد روحانیت می‌برد و عمق فساد و کثافتی که در این دنیا وجود دارد و مشغله آخوندهائی که در آن پرسه می‌زنند را مشاهده می‌کند. از لایلای این کتاب نه تنها می‌توان به کاراکتر و اخلاق و رفتار خود منتظری پی برد بلکه نقش و جایگاه نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران نیز روشن‌تر می‌شود؛ نهادی که همواره سنگر مرتجعین بوده و با قرار گرفتن در راس رژیم جمهوری اسلامی، مسبب جنایات بیست و دو ساله است.

با مطالعه این خاطرات، خواننده بهتر متوجه می‌شود که نهاد روحانیت همواره بطور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط با حکومت‌های ارتجاعی وقت بوده و یک رکن نظم کهن را تشکیل می‌داده؛ و اینکه همواره ریش جماعت آخوند در زمینه دریافت وجوهات، به‌تجار و مالکان بزرگ ارضی بند بوده است. نشان می‌دهد که چگونه امثال خمینی و منتظری بدون کمک تجار خون‌آشامی چون عسگر اولادی نمی‌توانستند سرپا بایستند. در این خاطرات میتوان به مناسبات و احترامات فتودالی مراجع مذهبی با یکدیگر بهتر پی برد؛ اینکه چگونه ریاکاری و دغلكاری و منافع مادی و جنسی شان را در لفافه‌ای از احادیث و آیات مذهبی، خواب و استخاره می‌پوشانند؛ به زن و فرزندشان بصورت مایملک فرودست نگاه می‌کنند؛ سرنوشت و ازدواج پسران و دخترانشان با استخاره تعیین می‌شود؛ و شوهر دادن دخترانشان وسیله‌ای است برای برقراری پیوند میان مراجع

مذهبی.

منتظری کیست؟

منتظری از یک خانواده خشکه مقدس است و یک پان اسلامیست دو آتسه. او افسوس فروپاشی امپراتوری عثمانی را می خورد و خواهان دوران شکوه و جلال اسلام است. زندگیش در حجره های مدرسه طلبگی غرق مطالعه و مناظره بر سر توضیح المسائل و احادیث آخوندهای بلند پایه، گذشته است. از مشغله هایش احکام مربوط به خرید و فروش ادرار شتر است و آئینهای مربوط به غسل و طهارت و چگونگی «مجامعت» با خر و گاو. خدمت مهم دوران جوانی اش مبارزه علیه بهائیت و توده هائی است که صرفا بجرم داشتن مذهب بگریز از مذهب حاکم، محکوم بودند گرسنگی بکشند. (۲)

منتظری از کسانی است که در دهه بیست و سی شمسی، امثال نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام را محق می دانست؛ یعنی همان جریانی که برای حفاظت از بنیادهای عقب مانده فتودالی و اسلامی، روشنفکر خردگرایی چون احمد کسروی را به قتل رساندند.

یکی از مشغله های اصلی منتظری، مبارزه علیه کمونیسم است. تا آن حد که به اتحاد استراتژیک روحانیت با شاه علیه کمونیسم و حزب توده افتخار می کند. او بطور بیمارگونه ای ضد کمونیست است. وقتی از دوران زندانی بودنش در رژیم شاه صحبت میکند هنوز بخاطر عدم رعایت نجس و پاکی از جانب کمونیستها دلش خون است. (۳) خاطرات منتظری بطور غیر مستقیم افشاگر همدستی نهاد روحانیت در کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ نیز هست؛ هر چند سعی می کند با سانسور در این مورد حرف بزند و اینکه چگونه این نهاد در توطئه های دربار علیه حکومت مصدق همراه شد.

چگونه امثال منتظری از در مخالفت با رژیم شاه بر آمدند؟

زمانی لنین در مورد پان اسلامیسم چنین گفت: «پان اسلامیسم و جریانات نظیر آن... می کوشند جنبش رهاییبخش علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان ها، ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند.»

این حکایت انقلاب اسلامی و افرادی چون منتظری است.

رفرم امپریالیستی دهه ۴۰ شمسی (آنچه به انقلاب سفید شاه مشهور است)، به موقعیت نهاد روحانیت که با اتکاء به مناسبات عمیق فتودالی و نیمه فتودالی، دارای قدرت و نفوذ فراوانی بود، ضرباتی وارد آورد. با اصلاحات ارضی امپریالیستی بخشی از مالکان فتودال در هیئت حاکمه به موضع تبعی رانده شده و قدرت اقتصادی و سیاسی شان محدود شد. بهمین خاطر بخش مهمی از این جریان که زیر چتر روحانیت و نهادها و موسسات مذهبی قرار داشت، از موضعی پان اسلامیستی و فتودالی از در مخالفت با رفرمهای امپریالیستی و رژیم شاه بمشابه مجری آن، درآمد. منتظری در خاطرات خود هرچند سعی میکند از روی این موضوع مهم تاریخی سریعاً رد شود اما اذعان دارد که روحانیت از آنجائی که خود جزو مالکان بزرگ ارضی بود و یا با آنان زد و بند و ارتباط لاینفک داشت، به مخالفت با شاه کشانده شد. در خاطرات منتظری آمده که خمینی مودیانه سعی میکرد این واقعیت را مخفی سازد و به آخوندها رهنمود می داد که مساله زمین را طرح نکنید چون کشاورزان علیه ما خواهند شورید. البته کل این روحانیت در ارتباط با مساله زنان صراحتاً موضع خود را اعلام کرد. منتظری میگوید: «در آن زمان نه نفر از علما اعلامیه ای امضاء کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند». و سپس در اسناد کتاب خود متن تلگراف خمینی به اسدالله علم - نخست وزیر وقت - را بچاپ می رساند که در آن خمینی می گوید: «...ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام (است) که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتوا است و برای دیگران حق دخالت نیست...».

امثال منتظری حتی در اوج مخالفت خوانی با رژیم شاه، به قانون اساسی که سلطنت و شیعه اثنی عشری رکن اصلی آنست متعهد اند؛ و نگرانی شان اینست که اعمال و زیاده رویهای شاه اساس نظام را از بین ببرد و موضعشان اینست که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت». منتظری میگوید در دفاعیات خود در دادگاه گفتیم: «روحانیت خدمتگزار کشور و ملت است و شما دارید با این کارهایتان این نیروی خوب را از دست میدهید... این روحانیت است که مردم را نگه می دارد...». بیجهت نیست که رژیم شاه و سازمان امنیت آن، علیرغم محدودیت هائی که برای دستگاه روحانیت طی دو دهه آخر سلطنت پهلوی بوجود آورده بودند، رفتاری کیفی تفاوت با دو نوع مخالفین خود (یعنی روحانیت و کمونیست ها) داشتند. برای رژیم ارتجاعی شاه، اسلام یک ابزار ایدئولوژیک مهم برای کنترل توده های روستائی و شهری و مقابله با نفوذ ایدئولوژی کمونیستی بحساب می آمد. در شرایطی که کمونیستها دائماً سرکوب می شدند و حتی بجرم داشتن یک رمان کارگری به حبسهای طویل المدت محکوم می شدند، شبکه مساجد و حسینیه ها رو به گسترش داشت، اعلامیه و نوشتجات آخوندهای مخالف خوان با سعه صدر از جانب ساواک مواجه میشد و در شکنجه گاهها و میدانهای تیر تقریباً آخوندی مشاهده نمی شد.

خاطرات منتظری افشاگر این واقعیت است که چگونه در شرایط بحران انقلابی ۵۷ - ۵۶ قشر روحانیت توانست بر یک انقلاب توده ای سوار شود، و برای ممانعت از تعمیق انقلاب و پاگیری نیروهای کمونیست و انقلابی، سریعاً از در سازش با امپریالیسم آمریکا در بیاید؛ نشان میدهد که چگونه ماشین کهنه دولتی شاه را تحویل گرفتند، بجای ایدئولوژی سلطنتی رخت اسلامی بر آن پوشاندند و تمامی تلاش خود را برای به شکست کشاندن

انقلاب بکار بردند.

منتظری در خاطرات خود از ملاقاتش با تیمسار مقدم رئیس کل ساواک شاه، چند ماه قبل از قیام ۵۷ (در خانه مطهری) صحبت میکند و اینکه پیام رئیس کل ساواک (یا در واقع پیام غیرمستقیم دولت آمریکا) را برای خمینی تحویل گرفته، به پاریس می برد. این پیام (که به نوشته منتظری خیلی با احترام و مودبانه و دوستانه از جانب تیمسار مقدم ارائه شد) از اینقرار بود:

- یکم، به کارگران اعتصابی شرکت نفت بگوئید برای مصرف داخلی نفت تولید کنند، چون مردم نباید از همین اول به شما و روحانیت و انقلاب بدبین شوند.

- دوم، ما در اینمدت تجربه خیلی داشته ایم. مواظب کمونیستها باشید. شما بخاطر دین و مذهب دارید فعالیت میکنید. قیام شما یک قیام مقدس است و ما به آن احترام میگذاریم. ولی کمونیستها از پشت خنجر میزنند.

- سوم، با پولهایی که از وجوهات بدست می آورید، موسسات مذهبی، دینی و اقتصادی درست کنید، حوزه ها را هم با درآمد آن بچرخانید.

منتظری از تیمسار مقدم سپاسگزار است و میگوید: «از صحبت هایش هم پیدا بود که مقداری درس طلبگی خوانده، یک عرق مذهبی هم داشت. با کمونیستها خیلی بد بود و برای روحانیت احترام قائل بود». این بخش از خاطرات منتظری، «وحدت پنهانی» میان روحانیت و ساواک شاه را در مبارزه مشترکشان برای حفظ نظام ارتجاعی و علیه کمونیسم و کمونیستها بخوبی نشان میدهد. (۴) خمینی پیام رئیس کل ساواک را می گیرد و به بازرگان و رفسنجانی پیغام می دهد که به وضع شرکت نفت رسیدگی شود؛ و پس از آن که خود به قدرت رسیده وحشیانه اعتصابات کارگری را سرکوب کرده و فعالین کارگر را اسیر یا اعدام کردند. دارودسته خمینی بلافاصله بگیر و ببند و کشتار کمونیستها را آغاز کردند؛ چرا که با وجود هزاران هزار کمونیست انقلابی در صحنه مبارزه که بیدریغ خود را وقف رهایی مردم کرده و در کارخانه و مزرعه، در دانشگاه و اداره، و در نبرد مسلحانه توده ها را آگاه و متشکل می کردند، تحکیم و تثبیت حاکمیت انگلی اینان غیرممکن بود. اینان با حرص و طمعی تمام ناشدنی به ایجاد و گسترش انواع نهادهای مالی و اقتصادی دست زدند و با اتکاء به مناسبات عقب مانده نیمه فئودالی، استخوان های مردم زحمتکش را در شهر و روستا خرد کردند.

خاطرات منتظری تأییدی است بر اینکه نظام اسلامی و سلطنتی از یک ماهیت برخوردارند. یک نظام ارتجاعی که فقط با استثمار و ستم شدید توده ها، با وابستگی به امپریالیستها، با ترویج ایدئولوژی ارتجاعی، با زندان و شکنجه و اعدام کمونیستها و انقلابیون، با سانسور و خفقان و غیره می تواند سرپا بایستد. منتظری خود جزو قاتلین یک انقلاب عظیم توده ای است.

خدمات منتظری به جمهوری اسلامی

منتظری واضح تنوری ولایت فقیه است: او میگوید: «(من) مساله ولایت فقیه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسی متذکر شدم، و این امر صد در صد محصول مطالعات و نظر خود من بود.»

ولایت فقیه یعنی توده مردم نادان و جاهل هستند، محکومند که برای ابد در نادانی باقی بمانند، و همواره فرد یا افرادی از روحانیت باید بالای سر توده ها قرار داشته باشند که بر جان و مال آنان نظارت کرده، آنها را در جهل نگاهداشته تا بتوانند با تأیید «الله» و قرآن بهتر شیره جان آنان را بکشند. ولایت فقیه بیان ایدئولوژی برده داری و جاودانه کردن آنست.

از دیگر خدمات مهم منتظری مشخص کردن و قطعیت بخشیدن به اینست که مفسد فی الارض کیست و با او چگونه باید رفتار کرد. او در باب اختلاف نظرهای فقهی خود با خمینی می گوید: «بنظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان (یعنی خمینی) اینرا کافی نمی دانستند بهمین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده ام اینست که محارب هم از مصادیق مفسد است». در اسنادی که منتظری منتشر کرده به سندی برخورد می کنیم: موسوی اردبیلی در نامه ای به خمینی می نویسد: «اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است... و اگر اجازه می فرمائید در مراجع قضائی طبق نظر ایشان عمل شود». و خمینی پاسخ میدهد: «مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید».

منتظری فتوا می دهد، خمینی موافق است و طبق آن کمونیستها و انقلابیون و توده های مبارز، بعنوان مفسد و محارب، اعدام می شوند.

از دیگر خدمات درخشان منتظری، موضوع تعزیرات (یعنی شکنجه) است. او میگوید که بلحاظ فقهی این مساله به او ارجاع شد و قضات اسلامی برای تنظیم قوانین مربوطه به او مراجعه کردند و نوشته و امضای او را گرفتند. اما این حيله گر شاید، نمی گوید که طبق آن امضاء چطور بهترین فرزندان مردم را در زندان ها قطعه قطعه کردند.

منتظری مفتخر است که در سالهای آغازین انقلاب، او مبتکر تاسیس اهرمهای وزارت اطلاعات در خارج کشور بوده است؛ جریانی که بعدها عامل و مجری خیر چینی و به قتل رسانیدن مخالفین جمهوری اسلامی در خارجه بود. او مبتکر براه اندازی نماز جمعه ها و انتخاب ائمه جمعه (حتی در افغانستان) بوده است. جریانی بغایت ارتجاعی که وظیفه اش شستشوی مغزی مردم و حقنه کردن ایده ها و ارزشهای پس مانده اسلامی و بسیج و تحریک قشرهای عقب مانده مردم برای سرکوب هر اندیشه و نیروی ترقیخواه است. از دیگر خدمات منتظری نظم بخشیدن به سیستم قضائی اسلامی و انتخاب قضات مومن و متعهد (نه فقط برای ایران که برای خارج کشور،

مثلا برای شیعیان افغانستان) است. سیستم و قضات جنایتکاری که تا همین امروز رسالتشان خفه کردن و حکم زندان و تگزیر و اعدام صادر کردن برای هر کسی است که علیه نظام اسلامی مخالفتی ابراز کند. منتظری افتخار میکند او برای نخستین بار در مجلس اسلامی تصریح کرد که ملل غیر فارس و غیر شیعه، باید بجای خود بنشینند و دلیلی ندارد که هر ملتی بدنیاال انتخاب نمایندگانی از بین مردم خود (آذری و کرد و غیره) باشد. و این نه یک اعلام موضع صرف از جانب منتظری، بلکه پشتوانه سیاست سرکوب ملل ستمدیده بویژه در کردستان بود. در مقطع ۱۳۵۸، هزاران پاسدار خشک مغز در استان اصفهان؛ که پشت سر منتظری سینه می زدند، با اینگونه فراخوانهای ارتجاعی به کردستان رفتند تا توده هائی که علیه ستم ملی و مذهبی بیخاسته بودند و کمونیستهای بی خدا را به خاک و خون بکشند. منتظری افتخار میکند او مبتکر ایجاد مرکز تربیت آخوند و طلبه شیعه در اینسو و آنسو جهان بود تا مردم را بجان هم بیاندازند و مانع وحدت مردم علیه ستمگران حاکم شوند؛ او بود که به جنگ میان شیعه و سنی در افغانستان دمید و دستجاتی بوجود آورد تا جنگ و خونریزی در میان مردم ستمدیده افغانستان را تشدید کنند و مانع این شوند تا توده ها، از هر ملیت و مذهبی، در برابر همه مرتجعین هشیار و متحد شوند تا جملگی را به گورستان تاریخ بفرستند؛ منتظری مفتخر است که او نمایندگان ولی فقیه را در دانشگاه ها تعیین کرد و هیئتی شامل کثیف ترین عناصر را برای اینکار برگزید (افرادی مانند جنتی و محمدی گیلانی) تا رهبری ولی فقیه را بر امر سرکوب و کنترل اساتید و دانشجویان تامین کنند، سلطه ایدئولوژی اسلامی بر دانشگاهها را تضمین کنند. منتظری به بقیه فخر می فروشد که هیچکس به اندازه او به خمینی نزدیک نبوده و به اندازه او به اهداف خمینی (یعنی بخون کشاندن یک انقلاب توده ای و استقرار حکومت ارتجاع و جهل و خرافه) خدمت نکرده است. (۵)

در خاطرات منتظری یک دوره تاریخی مهم یعنی سالهای ۶۰ تا ۶۴ غایب است؛ سالهایی که رژیم با جنایات عظیمش در حال محکم کردن خود بود، منتظری در راس قدرت قرار داشت، وارث سلطنت خمینی بود. منتظری آگاهانه این سالها را مسکوت گذاشته تا معلوم نشود که او در جنایات این رژیم نقش مستقیم داشته است.

منتظری چهره یک منتقد بی مایه را بخود میگیرد. موعظه های لیبرالی میکند و از زیاد رویهای برخی سران رژیم اظهار نارضایتی میکند. اما این موعظه ها از فراز منبری بگوش میرسد که بروی استخوان های مردم بنا شده است. انتشار این خاطرات، منتظری را تبرئه نمی کند. او نیز بر آنچه بعد از استقرار رژیم اسلامی بر مردم رفت شریک است و هنوز نیز بر بسیاری از احکام و اعمال جنایتکارانه رژیم مذهبی صحه می گذارد.

چرا منتظری مغضوب شد؟

منتظری در دوره ای مغضوب شد که مجموعه ای از تضادها بر پیکر جمهوری اسلامی فشار می آورد و می رفت تا شکاف های جدی در ساختار قدرت ایجاد کند. در آن مقطع، بن بست جنگ ایران و عراق آشکار شده بود. پوچی ادعاها و امیدهای دارودسته خمینی برای پیروزی در این جنگ ارتجاعی به اثبات رسیده بود. شک و تردید نسبت به وعده های خمینی، رفته رفته در ذهن پایه های رژیم جا باز می کرد. از طرف دیگر، سرکوب و کشتار لجام گسیخته جمهوری اسلامی در سالهای ۶۴ - ۱۳۶۰، و فساد و غارتگری وقیحانه ملایان، نفرتی عظیم نسبت به حکومت را در جامعه انباشته میکرد. منتظری این دوراندیشی را داشت که زودتر از بقیه سران حکومت، رشد نارضایتی عمومی را تشخیص دهد و احساس خطر کند. نامه های هشدارآمیز وی به خمینی از یکسو تلاشی بود برای بازگرداندن آب رفته به جوی و ترمیم اعتماد ضربه خورده توده ها با هدف نجات نظام اسلامی؛ و از سوی دیگر گامی بود برای اعاده حیثیت از شخص خود و به اصطلاح جدا کردن حساب دارودسته منتظری از دیگر باندهای رقیبش در حکومت. اینگونه اقدامات تضادهای میان منتظری و رقیبانش را حادتر کرد. بعلاوه یک اختلاف سیاسی معین هم بین دارودسته خمینی و دارودسته منتظری وجود داشت. سؤال این بود که در جهان دو قطبی آن روز، رژیم فتودال - کمیرادوری اسلامی باید اساسا به بلوک غرب (آمریکا و اروپا) خدمت کند، یا باید روی به جانب بلوک شرق (شوروی و متحدانش در منطقه) بچرخاند. این اختلافی بود که در آندوره به اشکال مختلف در بسیاری از رژیم های ارتجاعی «جهان سوم» بروز کرده بود. خمینی و متحدانش این نکته را از همان روز بقدرت رسیدن فهمیده بودند که بر یک دستگاه ساخته و پرداخته آمریکا تکیه زده اند که از بازار فروش نفت گرفته تا تسلیحات ارتش آن وابسته به غرب است. آنان علیرغم سر دادن شعارهای عوامفربانه ضدآمریکائی نیاز به رابطه با آمریکا را بخوبی احساس می کردند و تماس های متعدد پشت پرده جمهوری اسلامی با مقامات آمریکائی (منجمله ماجرای سفر مک فارلن) این واقعیت را نشان می داد. از نظر بلوک غرب، ایران اسلامی می توانست نقش مهمی در کشیدن مانع دور شوروی بمثابه رقیب عمده آمریکا و سد کردن راه نفوذ سیاسی و نظامی اش در منطقه بازی کند. اما درون هیئت حاکمه اسلامی، بخش ها و عناصری نظیر منتظری هم بودند که گرایش به الگوی دیگری از وابستگی داشتند. اینان رژیم حافظ اسد و قذافی را که تحت الحمایه شوروی بود، در مقابل غرب ژست به اصطلاح مستقل و مبارزه جو می گرفتند را بیشتر می پسندیدند. یعنی دعوای خمینی - منتظری بر سر این هم بود که نوکران اسلامی امپریالیسم باید «هم شرقی، هم غربی اما، بیشتر غربی» باشند یا «هم شرقی، هم غربی، اما بیشتر شرقی»! سرانجام وقتی نزدیکان منتظری خیر مذاکرات پشت پرده ایران و آمریکا را به کمک نشریه الشراخ (وابسته به رژیم سوریه) برملا کردند، کار به مغضوب شدن منتظری و خلع وی از ولایتعهدی خمینی کشیده شد.

خاطرات منتظری: بحران ایدئولوژیک

منتظری نگران بدبین شدن مردم نسبت به رژیم اسلامی است. در شرایطی که مردم نسبت به اسلام نه فقط بدبین بلکه از آن بیزار شده اند. سالها حاکمیت اسلامی با قوانین و بنیادهای نابود کننده و فاسدش حال مردم

را بهم زده است. اخلاقیات بنده وار، ضد آزادی، ضد زن، ضد شادی و جوانی و غیره، مردم را به طغیان واداشته است. فرهنگ خرافه و جهل و استخاره، جامعه را به قهقرا برده است. هیچ چیز مترقی و تکامل یابنده و زنده در دین اسلام (مثل هر دین دیگری) وجود ندارد و اینرا عمل ۲۲ سال حاکمیت رژیم اسلامی برای مردم عریان کرده است. بقول صادق هدایت آنجانی که دین اسلام و مذهب شیعه با آخوند و فرهنگ نجس و پاکی و سید و ساداتش، حاکم باشد آنجا «ته خلای جهان است».

مردم علیه این گندیدگی سر به طغیان گذاشته اند؛ و نگرانی منتظری همین است. او بحدی نگران این مساله است که میگوید: «.....انقلاب نمی کردیم بهتر بود. برای اینکه اقلا قداست اسلام محفوظ بود».

نظریه پردازان رژیم اسلامی در مواجهه با بحران ایدئولوژیکی که جامعه را فرا گرفته، تدابیر مختلفی اندیشیده اند. امثال عبدالکریم سروش با تزهای «نواندیشی» دینی وارد میدان شدند تا تضادهای میان پان اسلامیسیم و مدرنیسم امپریالیستی را پاسخ گویند. تلاشهای امثال سروش برای حراست از اصل نظام و دین است تا بتواند لایه نازکی از قشر تحصیل کرده مذهبی را ارضاء کند. اینان می خواهند همان کثافت را با مقداری رنگ و لعاب به جامعه حقنه کنند. اما با «پوپر» و فلسفه بافیهای ارتجاعی و سفسطه گراییانه نمیتوان بحران ایدئولوژیکی جامعه را پاسخ گفت. مضافا همین مساله که امثال سروش زیادی «خودی» هستند و مغضوب هم واقع نشدن، به بی اعتمادی مردم نسبت به آنها و موعظتشان دامن میزد.

حالا منتظری که هم مغضوب شده و هم ظاهر «غیرخودی» تری دارد، به نجات دین و نظام آمده. یک هدف موعظه های منتظری بخش هائی از جامعه است که زمانی پایه های این رژیم بودند و از زمان به پایان رسیدن جنگ ارتجاعی ایران و عراق و دیدن نتایج آن منفعل و بحرانی شدند. آن «اصولیت» و «اخلاقیات» و معنویاتی که بعنوان خصوصیات و اصول دین اسلام به آنان حقنه شده بود، برای بسیاری از آنها زیر سؤال رفت. آنها مسلمانان دو آتسه ای را دیدند که به قیمت جنگ ارتجاعی و بروی مین فرستادن نوجوانان مردم، روز بروز فریه تر شدند. زیر سؤال رفتن آن بنیادها و احکام، پایه های فرسوده دین و مذهب را سست تر کرد. یک وظیفه منتظری توجیه پایه های سابق رژیم اسلامی، روحیه دادن به آنان و به تحرک واداشتن آنانست. هرچند برای دو دوزه بازی مشکل دارد. از یکطرف باید در ارتباط با جنایاتی که حکومت اسلامی مرتکب شده، قیافه منتقد بخود بگیرد و از طرف دیگر نگران دین گریزی و نفرت مردم از حکومت مذهبی است. بخاطر همین تلاش میکند تا چهره کسی را بخود بگیرد که فقط از زیاده روی و زیاده خواهی برخی سران رژیم ناراضی بوده است. او محتاط است که «انتقادهایش» خدشه ای به بنیادهای نظام دینی و قوانین شریعت وارد نکند و حریم روحانیت و مرجعیت خدشه دار نشود. در جایجای خاطراتش وفاداران روحانیت و مرجعیت شیعه را تبلیغ میکند، کثیف ترین عناصر این روحانیت از مرجع تقلید «عالیرتبه» اش برخوردار گردیده تا آخوند ساواکی ای مانند فلسفی را در پس حمایت خود قرار می دهد. «سپاس گوئی» و همدستی امثال لاجوردی شکنجه گر و عسکراولادی زالو صفت با رژیم شاه را توجیه می کند. برای خامنه ای نامه دلسوزانه می نویسد و ریاست جمهوری خاتمی را تبریک میگوید. اما بیشتر از همه مراقب است که غباری بروی عیای خمینی ننشیند. مرتبا اعمال «امام راحل» را پرده پوشی می کند و تصویری بغیر از آنچه مردم از این مرتجع دغلکار دارند، ارائه می دهد. او هنوز خواب «امام» را می بیند که با هم در باغ و بوستان یخوشی مشغول گپ زدن هستند. او در واقع خواب دورانی را می بیند که قدرتی داشتند، و هنوز می توانستند بر توهمات مذهبی مردم سوار بشوند و با کشتار و سرکوب جامعه را در چنگ خود نگاهدارند. اما منتظری واقعا خواب می بیند!

جامعه بحرانی است و مساله بود و نبود رژیم اسلامی مطرح است. ترفندهای هیئت حاکمه ارتجاعی برای سر پا ماندن شکست خورده است. نه راه حلی برای بحران اقتصادی دارند، نه قادرند بر شکافهای تعمیق یابنده میان خود فائق بیایند. شکاف میان توده های مردم با کلیت حاکمیت ارتجاعی عمیقتر از همیشه است. مردم با رنج و خون طعم حاکمیت مذهبی و عملکرد روحانیت را چشیده اند. هیچگاه در تاریخ این کشور، دین و مذهب و روحانیت تا این درجه مورد تنفر مردم نبوده اند. نگرانی منتظری از اینست. اما بی مایه تر از اینست که بتواند نقشی مستقل در تحولات جامعه ایفا کند، هرچند که جناحهایی از حکومت در دعوی قدرت، و برخی نیروهای همدست رژیم که خارج از قدرتنند (مانند توده - اکثریتی ها یا ملی - مذهبی های سازشکار)، تلاش میکنند با کارت او بازی کنند بلکه این میانه چیزی به آنها بماند.

منتظری یک پان اسلامیسیم دوآتسه است که تاریخ حکم بطلان برویش کشیده است. اما کنار نمیروود و کنار نرفتنش پایه مادی دارد. او بروی مناسبات اقتصادی و اجتماعی که بر این جامعه حاکم است حساب باز کرده؛ جامعه ای عمیقا گرفتار در یک مناسبات عقب افتاده؛ جامعه ای که هنوز مناسبات نیمه فئودالی زیر و روی آنرا تحت تاثیر قرار می دهد و بورژوازی اش به درجه ای اسیر این مناسبات است که امثال منتظری با فئودالی ترین و عقب مانده ترین ایده هایش هنوز زمینه اینرا می بینند که «قهرمان» آن باشند.

برای تسویه حساب قطعی با جمهوری اسلامی، برای تسویه حساب با مناسبات اقتصادی و اجتماعی و ایده ها و ارزشهای قرون وسطائی که امثال منتظری مبلغ آنند، جامعه ما نیازمند یک انقلاب دمکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست آنست. انقلابی که مناسبات نیمه فئودالی را ریشه کن میکند و استقلال و رهائی ملی از چنگال امپریالیسم را به ارمغان می آورد. تنها چنین انقلابی است که می تواند دست موسسات مذهبی را از عرصه اقتصاد و سیاست کوتاه کند و دیگر اجازه ندهد تا بروی استخوان های مردم، مفت خورها و جانی ها خوان یغمای خود را پهن کنند؛ تنها چنین انقلابی می تواند پایه های نفوذ و موجودیت نهاد روحانیت را زیر ضرب برد و شالوده حاکمیت مذهبی را نابود کند.

توضیحات

۱۱ حکم از این قرار است: «.....سریعا دشمنان اسلام را ناپود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.»

۱۲ «تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلا نانوایان نوشتند ما به بهائیان نان نمی فروشیم. راننده ها امضاء کردند که ما دیگر سوارشان نمی کنیم. از همه علمای نجف آباد و افرادی که با صنف های مختلف مربوطند کمک گرفتیم. خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یک تومان بود یک بهائی التماس میکرد پنجاه تومان بدهند و او را نمی بردند.»

۱۳ «ما در این زندان خیلی رنج می بردیم. یک حمام کوچک داشتیم که کمونیستها هم از آن استفاده می کردند..... آنها مسائل اسلامی و احکام طهارت و نجاست را رعایت نمی کردند، خلاصه ما از این برنامه خیلی اوقاتمان تلخ می شد... ما می گفتیم حاضر نیستیم با آنها (یعنی کمونیستها) هم کاسه و هم غذا شویم.»

۱۴ منتظری داستانی را نقل میکند که شنیدن آن بی فایده نیست. او میگوید: «...آقای قاضی خرم آبادی.... میگفت: قبل از انقلاب که من در خرم آباد بودم یکی از علمای لرستان که نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت میکرد و با ما همراه بود. ساواک لرستان از طریق شنود تلفنهای او کشف کرده بود که گویا با زنی مربوط است. او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه کند. خلاصه ساواک خرم آباد برای مقدم که رئیس ساواک بود گزارش کرده بود که این سوژه خوبی است و ما می توانیم با افشای این قضیه آبروی فلاتی را ببریم. مقدم گفته بود نه این کار را نکنید. برای اینکه اصل روحانیت که محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده ایم. اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می شود که مارکیستها و کمونیستها در منطقه تقویت شوند». منتظری ادامه داده میگوید: «بالاخره بعضی از آنها (یعنی امثال رئیس کل ساواک شاه) افراد فهمیده ای بودند و روی این مسائل حساب میکردند.»

۱۵ «همه کسانی که در جریان انقلاب بوده اند می دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احدی را نمی توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد.»

جنبش کارگری (بخش دوم)

درباره اکونومیسم

در شماره قبل سیاستهای ارتجاعی و سازشکارانه که از سوی جریانان حکومتی و غیر حکومتی در میان کارگران ترویج میشود را به نقد کشیدیم. گفتیم، سیاستهایی مانند تشویق کارگران به متشکل شدن در تشکلات کارگری وابسته به رژیم، یا تلاش برای ایجاد تشکلاتی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و تحت الحمایه جریان دوم خرداد، غیر سیاسی قلمداد کردن جنبش صنفی کارگری و سیاست زدائی در محیطهای کارگری، مانع شکل گیری یک جنبش صنفی مستقل در میان طبقه کارگر است و باید طرد شود.

در این شماره قصد داریم به نقد گرایش غلطی که در میان دوستداران طبقه کارگر موجود است بپردازیم. منظورمان گرایش اکونومیستی در میان بخشی از فعالین جنبش کارگری است. به اعتقاد ما این گرایش مانعی جدی در مقابل شکل گیری مبارزه طبقاتی سیاسی طبقه کارگر است. گرایش اکونومیستی در بین نیروهای جنبش چپ در ایران سابقه ای دیرینه دارد. این گرایش به شکل های متفاوتی بروز می کند اما مضمون و تاثیراتش یکسان است. در اینجا، مشخصا به آن گرایش اکونومیستی که در جنبش چپ به «خط پنج» مشهور شده است، میپردازیم. قبل از هر چیز این توضیح را ضروری می بینیم که در سالهای انقلاب ۵۷، حزب توده به خط یک، جریان فدائیان به خط دو، و نیروهای کمونیستی که شوروی را سرمایه داری می دانستند و با مشی چریکی مرزبندی داشتند به خط سه معروف شدند. راه کارگر که از شوروی حمایت می کرد اما سعی میکرد موضعی مستقل از حزب توده اتخاذ کند چهار نامیده شد. خط پنج عمدتا پس از شکست جنبش انقلابی و تحکیم جمهوری اسلامی در سالهای پس از ۱۳۶۰ رشد کرد. عناصر زیادی از سازمانهای چپ (عمدتا سازمانهای مربوط به طیف خط سه) جدا شدند و با تفکر خط پنجمی تا مدتی به فعالیت فردی در میان کارگران پرداختند. آنان نسبت به اینکه وظیفه جنبش کمونیستی سازمان دادن و رهبری طبقه کارگر در راه کسب قدرت سیاسی است بی اعتقاد شدند. آنان وظیفه کمونیستها و جنبش کمونیستی را به حد کمک به سازماندهی جنبش اقتصادی کارگران تنزل دادند. آنان نقش روشنفکران کمونیست در بردن آگاهی انقلابی و طبقاتی به میان کارگران را نفی کردند و معتقد شدند که عناصر کمونیست باید از سازمانهایشان بیرون بیایند و به جنبش اقتصادی خودجوش و آگاهی خودجوش کارگران خدمت کنند. طی سالهای اخیر، این نظرات در برخی نشریات قانونی امکان انتشار یافته است. بعلاوه، برخی فعالین سابق سازمانهای چپ در خارج از کشور نیز محافظی را بر پایه همین نظرات تشکیل داده اند.

روشن است که حساب این طیف از عناصر محافظه کار و سازشکار، یا جریانان توده - اکثریتی و عوامل دولت که در میان کارگران مشغول سیاست زدائی و کمونیسم زدائی هستند، جداست. اگر چه بخشی از «خط پنجمی» ها متأسفانه به همکاری با «جبهه دوم خرداد» کشیده شدند، اما بخش بزرگی از این طیف سر آشتی با جمهوری اسلامی ندارند، صمیمانه برای شکل یابی کارگران فعالیت می کنند، به درستی با سازمان یابی کارگران در

تشکلات زرد کارگری ضدیت می ورزند و این تشکلات را افشاء می کنند. با این وصف، همینها نیز گرایش غلطی را در میان کارگران رواج می دهند. باورهای نادرست آنها بطور خلاصه چنین است:

اولا، مخالف دخالتگری کمونیستها در جنبش کارگری با هدف اشاعه ایدئولوژی کمونیستی و سیاست انقلابی در میان کارگران هستند. آنان مخالف این نظریه لنینیستی هستند که وظیفه کمونیستها صرفا حمایت از جنبش خودبخودی کارگران نیست، بلکه کشاندن آن به مسیر یک مبارزه طبقاتی انقلابی است. جمعبندی شان از علل شکست جنبش کارگری این است که سازمانهای کمونیستی در آن دخالت کردند و کارگران به جای مبارزه برای شکل دادن به یک جنبش «خالص» کارگری به پشت جبهه این سازمان و آن سازمان کمونیستی تبدیل شدند.

ثانیا، از این تحلیل غلط نتیجه می گیرند که مهمترین مبارزه کارگران مبارزه اقتصادی خودجوش است که در ادامه اش خود بخود به مبارزه سیاسی می رسد. مهمترین تشکل طبقه کارگر نیز تشکلات صنفی - اقتصادی اوست که به مقاصد سیاسی طبقه هم خدمت می کند. بطور خلاصه، مبارزه اقتصادی کارگران و تشکل یابی صنفی آنان را اول و آخر مبارزه طبقاتی و در واقع جوهر مبارزه طبقاتی می دانند.

واقعیت اینست که کارگران از طریق مبارزه اقتصادی، هر اندازه هم این مبارزه گسترده و سهمناک باشد، هرگز نمی توانند شرایط بردگی خود و دیگر زحمتکشان را ریشه کن کنند. از طریق مبارزه اقتصادی، حداکثر می توانند این شرایط را برای بخشی از طبقه و نه کل آن بهبود بخشند. طبقه کارگر برای رهایی از شرایط بردگی خود باید مبارزه سیاسی کند. باید دولت طبقات سرمایه دار و زمیندار بزرگ را با یک جنگ انقلابی سرنگون کند. جوهر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، مبارزه سیاسی انقلابی برای سرنگونی دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی است. بر پایه همین حقیقت، کمونیستها معتقدند مبارزه اقتصادی کارگران بخشی از مبارزه طبقه کارگر است و حتی وظیفه اصلی طبقه کارگر نیست. وظیفه اصلی طبقه کارگر، سرنگون کردن نظام سیاسی - اقتصادی حاکم است.

البته نظر همه اکونومیستها به این خامی نیست که کاملا ضرورت مبارزه سیاسی کارگران را نفی کنند. همانطور که می بینیم بخشی از طیف «خط پنج» با سیاست زدائی از جنبش کارگری مخالفت می کنند. اما معتقدند که طبقه کارگر با همان روشهای مبارزه اقتصادی می تواند در راه تحقق اهداف سیاسی خود پیشروی کند. این ادعائی حیرت آور است. چطور می توان باور کرد که طبقات ارتجاعی حاکم در مواجهه با مبارزات اقتصادی کارگران - یعنی اعتصاب و تظاهرات برای اصلاح وضعیتشان - قدرت سیاسی خود را تسلیم آنان کنند؟ در هیچ کجای دنیا چنین معجزه ای صورت نگرفته است.

برخی اکونومیستها در مقابل این واقعیت گامی عقب می نشینند و می گویند، از درون مبارزات و تشکلات اقتصادی، مبارزات سیاسی و تشکلات سیاسی طبقه کارگر سر برون می آورد که می تواند قوای قهریه دولت را در هم بشکند و قدرت سیاسی را از آن طبقه کارگر کند. این نیز باور (یا در واقع توهمی) حیرت آور است. بیائید به تجربه جنبش کارگری در روزهای انقلاب ۵۷ برگردیم و ببینیم که حتی نشانه کوچکی از اینکه مبارزه و تشکل اقتصادی بتواند به شکل گیری و تشکل سیاسی طبقه کارگر بینجامد، بروز کرد یا خیر. در جریان مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، کارگران نقاط مختلف کشور بسرعت تشکلات صنفی خود را سازمان دادند و با اعتصابات و تظاهرات خود روند سرنگونی آن رژیم منفور را تسریع کردند. آنان شوراهای قدرتمند خود را بر پا کرده، در بسیاری کارخانجات سر رشته امور اقتصادی را به دست گرفتند. شوراهای کارگری خواهان کنترل امور اقتصادی و شرکت در تصمیم گیری های سیاسی بودند. اما کسانی که قدرت سیاسی را در دست گرفتند و جمهوری اسلامی را بنا کردند به سرعت و با قاطعیت شوراهای کارکنان زدند و منحل کردند؛ مدیران دولتی خود را به کارخانجات فرستادند؛ و به دستگیری و اعدام رهبران کارگری و کمونیستها پرداختند. حالا ببینیم این تجربه از پشت عینک اکونومیستی چطور به نظر می آید و چه نتایجی از آن گرفته می شود:

«در بحبوحه پیروزی انقلاب، کارگران در اکثریت صنایع و کارخانجات و محیطهای کارگری اقدام به ایجاد شوراهای و به تبع آن در سایر مناطق کشور و محلات شهر و ده، شوراهای بنا نهاده شدند. در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی نیز شوراهای شکل گرفتند و طی یک مجمع عمومی «شورای سراسری کارکنان صنعت نفت» ایجاد شد. شورا تمامی امور صنعت نفت را به عهده گرفت. از استخدام و اخراج تا ترفیع و اضافه حقوق کارکنان؛ از به کار گماردن کارکنان در پستهای مهم و مختلف تا مسلح کردن کارکنان جهت حفاظت از تاسیسات.... اولین اقدام شورا خلع ید و انحلال تمامی شرکتهای حفاری خارجی و ضبط اموال و دارائیهای این شرکتهای بود. شورا طی حکمی ۳۰ هزار کارکن شرکتهای حفاری را به استخدام رسمی صنعت نفت درآورد. هم چنین شورا از کارکنان خواست که با برگزاری مجامع عمومی در بخشهای مختلف، افرادی را که در گذشته ضد کارگران بوده اند و هم چنین اعضا و همکاران ساواک را محاکمه و رای نهائی را در مجامع عمومی صادر کنند. شورا طی حکمی حقوق کارکنانی که زندانی سیاسی بودند برای تمام مدتی که در زندان اسارت کشیدند به آنان پرداخت کرد... در بعضی از محیطهای کارگری ضمن به دست گرفتن تمامی امور، از تولید و توزیع تا استخدام و اخراج و غیره، صاحبان صنایع را بیرون کردند و در بخشی از کارخانجات سرمایه داران از ترس کارگران فرار را بر قرار ترجیح دادند. البته پس از چندی مدیران دولتی به کارخانجات فرستاده شدند. قدرت اجرائی را از شوراهای گرفتند. توسط بنی صدر «شورا مورا بی شورا» اعلام شد. و طی دستوری از طرف «احمد توکلی» وزیر کار، شوراهای منحل شدند. مشاهده میکنیم کارگران در این مرحله که توازن قوا تا اندازه ای به نفع آنها تغییر کرده بود، خواهان نمایندگی ای در شورای انقلاب، مجلس موسسان و مجلس خبرگان میشوند. آنها در این مرحله با اتکا به نقی در خور تحسین به فکر اتوریته خود در کارخانجات و حتی شریک شدن در تصمیمات سیاسی میشوند. کارگران شوراهای را با این دید بنا نهادند و انرا چنین ظرفی می پنداشتند. اگر مشغله کارگران تنها مسائل اقتصادی

صرف بود سندیکای مشترک وجود داشت که منتخب مجامع عمومی کارکنان و قادر به ادامه کاری نیز بود. اما همین منتخبین، گامی فراتر گذاشته و با نفی شکل قبلی اقدام به ایجاد شورا کردند. زیرا با توجه به مرحله جدید و در آستانه پیروزی انقلاب و در مقطعی که رژیم قبلی در حال سرنگونی است و حاکمان جدید می‌خواهند سکان قدرت سیاسی و اقتصادی کشور را به دست گیرند، کارگران با درک چنین موقعیتی به ایجاد تشکلی متناسب با موقعیت نوین اقدام کرده و ظرف اقتصادی گذشته را نفی میکنند. بنابراین باید توجه کرد که چه شکل و ظرفی و برای چه هدفی و در چه مرحله ای بنا می‌شود، چه وظایفی را به عهده دارد و چه ویژگی‌هایی را داراست. این از وضعیت عینی گذشته ی تشکلهای کارگری به خصوص در صنعت نفت که به طور اجمال بیان شد.» (به نقل از مقاله پیمان صنعتکار در مجله کار - مزد ۱۳۷۸ - خط تاکید از ما است).

نویسنده مقاله فوق روی جوانب خوب و مهمی انگشت گذاشته است. اما مهمترین جنبه آن تجربه از نظر وی دور مانده است. نوشته فوق نشان میدهد که کارگران با توانائی قابل توجهی تشکلات سراسری خود را بوجود آوردند، سرنگونی رژیم شاه را تسریع کردند، کوشیدند در تعیین سرنوشت خویش و کل جامعه نقش بازی کنند، در این مسیر جلوتر رفته شوراهای خود را بوجود آوردند و خواهان دخالت در تصمیم گیریهای اقتصادی و سیاسی کشور شدند. اما روشن نیست که چرا با وجود همه اینها طبقه کارگر نتوانست قدرت سیاسی را بگیرد. نویسنده آن تجربه را طوری بیان کرده که نتیجه بگیرد کارگران در جریان مبارزات اقتصادی قدم به قدم به ضروریات و نیازهای عالیتر انقلاب نیز پی بردند؛ و بر پایه این آگاهی از نیازهای انقلاب تشکلاتی عالیتر (تشکلات شورائی) درست کردند و به روشهای مبارزاتی عالیتر دست زدند. اما سؤال اینجاست که چرا این روشهای مبارزاتی عالیتر و تشکلات شورائی نتوانست در مقابل دار و دسته ارتجاعی خمینی مقاومت کند و قدرت سیاسی طبقه کارگر را برقرار کند؟ بله کارگران حتی جلوتر رفته و برای حفاظت از موسسات اقتصادی کشور مسلح شدند. اما سؤال اینجاست که چرا از درون مبارزاتشان آموزه و نقشه نظامی برای درهم شکستن نیروهای سرکوبگر حکام اسلامی بیرون نیامد؟

علت اینکه کارگران نتوانستند قدرت سیاسی را در دست بگیرند این بود که از ابتدا با هدف کسب قدرت سیاسی سازمان نیافتند و تعلیم نگرفتند. زیرا آن جنبش کارگری، با چنین هدفی آغاز نشده بود و بر این پایه تکامل نیافته بود تا بتواند بدانجا بینجامد. کارگران نمی‌توانستند آموزه و نقشه و ابزار کسب قدرت را از درون جنبشی که با این هدف سازمان نیافته بود بیرون آورند. هدف کسب قدرت سیاسی و روش کسب آن چیزی نیست که کارگران قدم به قدم در حین پیشبرد مبارزات صنفی - اقتصادی به آن برسند. جنبش کمونیستی که پیشروترین بخش جنبش طبقه کارگر است باید از همان ابتدا این هدف را پیش گذارد و کارگران را به آن آگاه کرده و نیروی کارگران را در راه تحقق این هدف سازماندهی کند. جنبش سیاسی طبقه کارگر تنها به این روش میتواند شکل بگیرد و تکامل یابد.

با اعتصاب علیه بیکاری و علیه عقب افتادن پرداخت دستمزدها می‌توان شرایط فعلی اقتصادی بخشی از کارگران را بهبود بخشید، با گسترش مبارزات و تشکلات صنفی حتی می‌توان بر صحنه سیاست و تغییر رژیمها تاثیر گذاشت، اما از این طریق هرگز نمی‌توان مبارزه برای سرنگونی دولت و امر کسب قدرت سیاسی را به پیش برد. هر کاری آگاهی، نقشه و ابزار مختص به خود را نیاز دارد. حل تضاد خصمانه میان طبقات استثمارگر با طبقات تحت استثمار راه خود را دارد؛ راهی پیچیده و خونین. برای حل این تضاد مبارزه سیاسی انقلابی و عالیترین شکل آن یعنی مبارزه مسلحانه لازم است.

در نوشته فوق نویسنده میگوید که پس از انقلاب ۵۷، توازن قوا آنقدر به نفع کارگران تغییر کرده بود که حتی «خواهان نماینده ای در شورای انقلاب، مجلس موسسان و مجلس خبرگان» شدند و این نشانه آن بود که کارگران با «اعتماد به نفس» «به فکر اتوریته خود» بودند. ولی ما از این مسائل نتیجه دیگری می‌گیریم. بله! آن مبارزات کارگری به دستاوردهای بزرگی رسید و مبارزات اقتصادی کارگران حتی به سطوحی از مبارزه سیاسی ارتقا پیدا کرد، اما نتوانست، و بخودی خود نمیتوانست، آگاهی کارگران را از مساله طبقات و مبارزه طبقاتی تا آن اندازه بالا ببرد که کارگران به درک روشنی از مساله «اتوریته طبقاتی» (اقتدار طبقاتی) دست یابند، و دریابند که اقتدار طبقه کارگر را چگونه میتوانند برقرار کنند. این مبارزات نتوانست آگاهی طبقاتی کارگران را به سطحی برساند که تشخیص دهند «شورای انقلاب» و «مجلس خبرگان» نهادهای اقتدار طبقاتی (یا به قول کمونیستها، ارگانهای «دیکتاتوری طبقاتی») سرمایه داران و ملاکان بزرگ ایران هستند و کارگران را در آن جانی نیست.

این خیال باطل است که کارگران میتوانند از درون مبارزات اقتصادی به آگاهی، نقشه و ابزار تشکلاتی لازم برای درهم شکستن توطئه ها و قوای قهریه طبقات استثمارگر دست یابند. همانگونه که کارگران برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خود نیاز به تشکلات صنفی دارند، برای پیشبرد مبارزه طبقاتی عمده خود، که مبارزه سیاسی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی است، نیاز به ستاد فرماندهی سیاسی خود دارند، نیاز به تشکلات حزبی خود دارند. علاوه بر این، نیاز به ارتش خود دارند زیرا طبقه کارگر بدون ارتش انقلابی خود هرگز نمیتواند دولتی را که تا بدندان مسلح است سرنگون کند.

در جریان مبارزه اقتصادی رشته های پیوند محکمی میان کارگران بوجود می‌آید. اما خیال باطل است که فکر کنیم این رشته های پیوند خودبخود منجر به شکل گیری ستاد فرماندهی سیاسی طبقه کارگر میشود. اگر مبارزه طبقاتی به همین سادگی بود طبقه کارگر خیلی زودتر از اینها قدرت سیاسی را در جهان گرفته و امروز با جهانی کمونیستی و عاری از استثمار و ستم مواجه بودیم. طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزه سیاسی نیاز به حزب سیاسی خود دارد. چنین حزبی فقط از طریق نقشه ای آگاهانه بوجود می‌آید. چنین حزبی تنها با وحدت

کمونیستها (چه کارگر باشند و چه روشنفکر) بدور یک ایدئولوژی و برنامه کمونیستی، و بدور یک خط سیاسی و نظامی انقلابی، بوجود می آید.

این نیز خیال باطل است که گویا کارگران همه با هم از سطح مبارزه اقتصادی شروع میکنند و در مرحله ای همه با هم به سطح مبارزه سیاسی انقلابی میرسند! خیر. همواره پیشروترین بخش طبقه کارگر زودتر از اکثریت آنان به آگاهی طبقاتی لازم (یعنی به آگاهی کمونیستی) دست می یابد. این بخش کوچک باید از همان ابتدا، با هدف کسب قدرت سیاسی، به مبارزه سیاسی و نظامی بپردازد و مرتباً تعداد بیشتری از کارگران، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی را به این موضع بیاورد. وقتی که جنبش سیاسی طبقه کارگر تحت رهبری حزبی تکامل یابد، آنگاه و فقط آنگاه است که مبارزات اقتصادی گسترده و سراسری طبقه کارگر میتواند به امر کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر خدمت کند. در غیر اینصورت این مبارزات اقتصادی از سطح معینی فراتر نمیتواند برود.

بدون آگاهی طبقاتی سیاسی کارگران نمیتوانند پیچیدگیهای سیاست را بیاموزند. کارگران از درون همان مبارزات اقتصادی به آگاهی طبقاتی سیاسی دست نمی یابند. توده های کارگر در مبارزات اقتصادی و تشکلات صنفی خود بسیاری حقایق را می آزمایند و می آموزند اما نمی توانند به درکی جامع از مبارزه طبقاتی دست یابند. آگاهی طبقاتی بسیار فراتر از آگاهی سندیکائی است. الفبای آگاهی طبقاتی سیاسی آن است که طبقه کارگر باید دولت موجود را سرنگون کند و دولت خویش را بنا کند و قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. برای پیشبرد مبارزه سیاسی، آگاهی سندیکائی کافی نیست. کارگران باید بتوانند درکی ماتریالیستی از کلیه وقایع مهم جامعه و جهان داشته باشند و در پشت هر واقعه منافع طبقات معین را تشخیص دهند. باید بتوانند در تمام پیچ و خم های مبارزه طبقاتی دوستان و دشمنان انقلاب پرولتری، متحدین ثابت قدم و نیمه راه آن را مشخص کنند. توطئه های حکام و سازشکاری ناهیران را درک و خنثی کنند. کارگران باید سوسیالیسم علمی که علم انقلاب طبقه کارگر است را بیاموزند. آنان با آگاهی سندیکائی نمی توانند تجارب تاریخی طبقه کارگر ایران و جهان را جذب کنند و به نقطه قدرت خود و کل طبقه تبدیل کنند. برای اینکه بتوانند درسهای شکستها را جمع بندی کنند به تئوری سوسیالیستی (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) نیاز دارند. بدون چنین آگاهی طبقاتی کارگران حتی نمی توانند بفهمند که خودشان به برخی از ارزشهای طبقات استعمارگر مانند خرافات مذهبی، باورهای ضد زن و ضد ملل تحت ستم و مهاجر افغانستانی آلوده اند و نمیتوانند خود را از شر این آلودگیها رها کنند.

این نظریه که کارگران با «غریزه طبقاتی» خود می توانند به آگاهی سوسیالیستی دست یابند، یک توهم خرده بورژوائی است. بله! کارگران عموماً بدلیل تجربه زندگی خود میتوانند بسرعت این علم را بیاموزند اما نه کارگر و نه هیچ کس دیگر نمیتواند آنها «بطور غریزی» فراگیرد و بکار ببندد. آگاهی طبقاتی پرولتری یک علم است که باید آنها آموخت. بردن چنین آگاهی طبقاتی به میان کارگران از وظایف کلیدی کمونیستهاست. وقتی اکونومیستها به عنوان دلسوزی برای کارگران به ما کمونیستها میگویند بابا دست از سر کارگران بردارید آنها نیازی به آگاهی کمونیستی شما ندارند در واقع دارند میگویند: مزاحم طبقه سرمایه دار و دولت وی نشوید. علیرغم هر نیتی که داشته باشند معنی عملی حرفشان همین است.

نتیجه

جمهوری اسلامی در بحران بود و نبود بسر می برد و منفور و متفرد است. بدون شک رشد و گسترش مبارزات اقتصادی کارگران ضربات محکمی بر پیکر آن خواهد نواخت. امروزه با رشد جنبش کارگری، جریانانات بورژوائی با تمام قوا تلاش میکنند تا رشته های پیوند میان جنبش کارگری و جنبش کمونیستی بازسازی نشود. ۲۲ سال حاکمیت خفقان آور رژیم اسلامی و قتل عام مکرر کمونیستها، باعث شده که ایده های کمونیستی در میان کارگران جوان نفوذ کمی داشته باشد. ادامه این وضع برای منافع کوتاه مدت و درازمدت جنبش طبقه کارگر زیانبار است. امروز وظیفه هر کمونیستی است که با سخت کوشی تیز کمونیستی «پیوند با زحمتکشان» را به عمل درآورد، به این معنا که آگاهی سیاسی انقلابی را در میان کارگران رواج دهد و نسل جدید مبارزین طبقه کارگر را با ایده های سیاسی انقلابی و کمونیستی و با جنبش کمونیستی آشنا کند.

وظیفه عمده جنبش کمونیستی سازمان دادن رزم سیاسی طبقه کارگر است. محدود کردن نقش کمونیستها به سازماندهی جنبش صنفی طبقه کارگر، دیدگاهی بر خلاف منافع طبقه کارگر است. کمونیستها در عین حال که باید به سازماندهی مبارزات صنفی طبقه کارگر یاری برسانند اما هرگز نباید از تبلیغ و ترویج ایدئولوژی و برنامه حزب کمونیست و راه کسب قدرت سیاسی، یعنی استراتژی جنگ خلق، در میان کارگران و سازمان دادن هسته های کمونیستی باز بمانند.

کمونیستها و کارگران پیشرو باید به اعتصابات کارگری و مبارزات صنفی کنونی به مثابه مدرسه جنگی که کارگران را برای جنگ واقعی آماده می کند بنگرند. بگذار «مصلحان» دروغین طبقه کارگر فریاد بزنند که ما کمونیستها به مبارزات صنفی و خودجوش کارگران «برخورد ابزاری» می کنیم. اینها یاوه است. ما به این مبارزات از دریچه آینده، با چشم دوختن به هدف انقلاب پرولتری و برقراری جامعه ای نوین بر خاکستر جامعه ستمگر و نکبت بار کنونی نگاه می کنیم. هر نگاهی جز این نتیجه ای جز شکست برای طبقه کارگر و تمامی زحمتکشان و جنبش کمونیستی در بر ندارد.

شرکت زنان در جنگ خلق در نپال

متن زیر گزیده ای از مقاله «شرکت زنان در جنگ خلق در نپال»، نوشته رفیق «پارواتی» است که در نشریه «کارگر» (ارگان حزب کمونیست نپال مائوئیست) شماره ۴ درج شده است. در این مقاله، تأثیرات ۵ سال جنگ انقلابی بر زندگی زنان در کشوری که عمیقاً گرفتار مناسبات کهنه نیمه فئودالی و فرهنگ و سنن پدرسالاری است، به شکل زنده و مشخص تصویر شده است. تجربه متحول شدن زنان در نپال می تواند برای توده زنان ستمدیده در جامعه ایران که حتی اقشار تحصیل کرده و مدرن شهری آن آشکارا به فرهنگ و ارزشهای زن ستیزانه مذهبی آلوده اند، راهگشا باشد. این تجربه، نقش جنگ انقلابی و مبارزه با هدف کسب قدرت سیاسی در آزاد کردن نیرو و انرژی زنان و گشودن دروازه های آگاهی انقلابی به روی آنان نشان می دهد.

ما در این تجربه با نقشی که حزب پیشاهنگ کمونیست می تواند و باید در ارائه جهت گیری و خط صحیح به جنبش زنان بازی کند روبرو می شویم. وجود یک رهبری کمونیستی که هم بتواند جوانب و جلوه های گوناگون ستم بر زنان را تشخیص دهد، ریشه هایش را بیاید و علیه آن مستمرا مبارزه را پیش ببرد، و هم این کار را بر بستر یک دورنما و برنامه کمونیستی و در خدمت دستیابی به آن انجام می دهد، نقش تعیین کننده ای در تقویت جنبه طبقاتی در جنبش زنان بازی می کند. به خاطر وجود چنین رهبری ای است که می بینیم هر روز تعداد فزاینده ای از زنان طبقات زحمتکش و تحتانی جامعه به جنگ خلق و حزب می پیوندند و ستون های مبارزه علیه ستم جنسیتی و ستم طبقاتی را می سازند.

در این تجربه می بینیم که جلو نهادن یک دورنما و برنامه با هدف نهائی کمونیسم، به فعالین جنبش دمکراتیک زنان تحصیل کرده در مناطق شهری نیز سمت و سو داده، پیگیری و رزمندگی شان را تقویت کرده است. زیرا بدون طرح و دورنمای روشنی که مسئله ستم بر زن را همگام و مرتبط با دیگر تضادهای اجتماعی و طبقاتی، و از طریق انقلاب دمکراتیک نوین و ادامه حرکت به سوی سوسیالیسم و سرانجام کمونیسم جهانی پاسخ می گوید، نمی توان یک جنبش واقعا پیگیر و انقلابی و در حال تکامل زنان را در شهر یا روستا به راه انداخت. بدون معنا کردن پیروزی، مشخص کردن مراحل و گام های کسب پیروزی، و ترسیم نقشه و استراتژی و راه رسیدن به آن، نمی توان در فعالین و توده های مبارز شرکت کننده در جنبش، امید و اعتمادی آگاهانه ایجاد کرد.

در عین حال، تجربه نپال نشان می دهد که ورود جهش وار توده زنان به عالیترین عرصه مبارزه طبقاتی - یعنی جنگ - بر دیدگاه و نحوه برخورد حزب پیشاهنگ به مسئله زن تاثیر گذاشته و همانطور که رفیق پرچاندا صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اخیرا جمع بندی کرد، باعث شده که برای نخستین بار در تاریخ حزب، بطور جدی به این مسئله پرداخته شود و برای درک عمیق آن تلاش شود. بدین ترتیب پیاپی جنبش زنان به نوبه خود، دیدگاه و نگرش و خط حزب پیشاهنگ پرولتاریا را صیقل زده، و با کمک به تصحیح و نوسازی مداوم آن، مستقیما به تقویت رهبری جنگ خلق و مبارزه طبقاتی خدمت کرده است.

در آستانه هشتم مارس (روز جهانی زن)، جا دارد که رفقای کمونیست و سایر مبارزان فعال در جنبش زنان را به تلاش برای آشنائی هر چه بیشتر با تجربه شرکت زنان در جنگ خلق نپال و جذب درسهای آن فرابخوانیم.

نقش جنگ خلق در متحول کردن زنان

فقط بعد از اینکه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را آغاز کرد بود که جریان جذب و بسیج زنان تحتانی و عمدتا زنان روستا به راه افتاد. امروز، زنان به رزمندگان حرفه ای جنگ چریکی تبدیل شده اند. سلاح های سنتی نظیر سنگ و چماق و دشنه که در جنبش های قبلی توسط زنان علیه دشمن به کار گرفته می شد، جای خود را به تیپانچه و تفنگ و باروت داده است. قبلا به زنان به عنوان نیروی صرفا کمکی یا نیروی ذخیره جنبشهای سیاسی نگاه می شد؛ اما امروز آنان به رهبران، فرماندهان رسته های چریکی متشکل از زن و مرد تبدیل شده اند. برای فهم بهتر این تحول، باید بدانیم که ماده ۱۰ قانون مصوبه ۱۹۶۰ ارتش سلطنتی نپال، سربازگیری از زنان را ممنوع اعلام می کند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با درک موقعیت ستمدیدگی مضاعف زنان، به درستی آنان را کانون توجه قرار داد تا انرژی سرکوب شده مضاعف خویش را جهت حمله به نظامی که مسئول شرایط بیمارگونه حاکم بر آنان است، رها سازند. بر مبنای سیاست تعیین شده، در هر رسته چریکی باید حداقل دو چریک زن عضو باشند. (هر رسته شامل ۹ تا ۱۱ عضو است). چریکهای زن، در شبیخون ها شرکت می جویند و روزها به کار تبلیغی و تولیدی می پردازند. در شرایطی که لازم بوده، رسته های چریکی منحصر به زنان تشکیل شده است؛ اما این بیشتر استثناء است تا قاعده. در اینجا خویش به واقعه ای که در منطقه «رولپا» رخ داد اشاره کنیم. در آنجا یک رسته چریکی منحصر به زنان، مسئولیت اعدام یک فئودال مستبد که نامش به خاطر استثمار جنسی زنان نیز بر سر زبانها بود را بعهده گرفت. زنان در هر سطح روستا، منطقه و بخش، توسط تشکیلات توده ای زنان بسیج شده اند. در مناطق انقلابی قدرتمند، دادگاه های خلق تشکیل شده که در کنار مسائل دیگر، به موارد استثمار زنان نیز رسیدگی می کند. در این موارد، کمیته دفاع روستا، تشکیلات توده ای زنان و مردم بطور هماهنگ نقش بازی می کنند. از طریق این محاکم، زمینهای غصب شده بیوه گان یا زنان تنها به آنان باز گردانده شده است. از طریق این محاکم، بسیاری از شوهران خطاکار که مست می کردند و همسر خود را کتک می زدند، یا مناسبات چندهمسری برقرار کرده بودند، زنان را مورد استثمار جنسی قرار می دادند، تنبیه شده اند. یک نمونه جالب را در بخش «پاروات» می بینیم. یک معلم مدرسه که زنان را به لحاظ جنسی استثمار می کرد و همزمان به آنان قول شوهر پیدا کردن می داد، به دادگاه

خلق فراخوانده شد. او را مجبور به «کلاغ پر» کردند یعنی برای چند دقیقه دستش را روی گوشه‌هایش بگذارد، بنشیند و پا شود و به خاطر جراحی که مرتکب شده عذرخواهی کند. سپس به او در مورد مجازات شدیدتر در صورت تکرار چنین اعمالی هشدار دادند و رهایش کردند.

در مواردی که زنان مستقیماً درگیر جنگ چریکی نیستند، به مثابه نیروی حمایتی جنگ خلق فعالیت می‌کنند. یعنی در زمینه سازماندهی، تبلیغات، فرهنگی، تدارکاتی، پرستاری از رزمندگان و کادرهای مجروح، جمع‌آوری اطلاعات، پوشش کادرهای حزب یا رزمندگان، ملاقات کردن با زندانیان و الهام بخشیدن به خانواده جانباختگان، فعال هستند. بعلاوه آنان آموزش تهیه باروت در سطح محلی را می‌بینند.

از آنجا که زنان به لحاظ فرهنگی، کار با افراد خانواده را بلدند، فعالین زن موثرتر از مردان توان بسیج توده‌ها در مناطق جدید را دارند و خانواده‌ها راحت‌تر آنان را می‌پذیرند. این امر، کار کادرهای مرد در تماس گرفتن با خانواده‌ها در مناطق جدید را هم تسهیل کرده است. عموماً مشاهده شده که هر جا زنان محلی بسیج شده‌اند، مناطق پایدارتری برای تداوم جنبش ایجاد شده است. بعلاوه به خاطر نقش چندگانه زنان در بیرون و درون خانه، آنان می‌توانند پوشش خوبی برای بسیاری از فعالیت‌های تدارکاتی و جمع‌آوری اطلاعات توسط کادرهای حزب یا چریک‌ها فراهم کنند.

در نگاه به تعهد مستحکم زنان به جنگ خلق در می‌یابیم که اگرچه غالباً زمان می‌برد تا یک زن تصمیم را بگیرد و به جنبش بپیوندد، اما وقتی که پیوست بسیار متعهدتر از کادرهای مرد عمل می‌کند. موارد به مراتب کمتری از تسلیم یا فرار از صحنه نبرد، از جانب زنان بروز کرده است. بعلاوه آنان در زمینه مخفیکاری و حفظ اسرار حزب، قابل‌اتکاء تر بوده‌اند. زنان نسبت به مردان، پایداری و حوصله بیشتری از خود نشان داده‌اند (اگرچه به لحاظ دانش تئوریک از مردان عقبتر هستند). علت همه اینها می‌تواند این باشد که زنان نسبت به مردان از این جنبش بیشتر بهره می‌برند. یعنی مسئله برای آنان فقط خلاصی از ستم طبقاتی نیست بلکه رها شدن از ستم جنسیتی نیز هست. گسستن زنجیرهای مضاعف، بالاخره توان و قدرت اراده بیشتری می‌طلبد!

.....

جنگ خلق به طرق گوناگون بر زنان تاثیر گذاشته است. پیش از هر چیز جنگ خلق باعث تاثیرات اساسی در زندگی خانوادگی فعالین حزب شده است. قبل از اینکه حزب جنگ خلق را آغاز کند تضادهای بسیاری از لحاظ تئوریک و عملی در ارتباط با مسائل جنسیتی درون خانواده‌ها و در زندگی اجتماعی وجود داشت. برای مثال فرزندان پسر قویاً مرجح شمرده می‌شدند، ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده در مورد دختران رواج داشت، چند همسری از طرف مردان به اجرا گذاشته می‌شد و همزمان در مورد زنان تک همسری با حدت و شدت اعمال می‌شد. آداب فرهنگی فتودالی نظیر روزه زنان در دوره پیش از ازدواج به عمل در می‌آمد، زنان را در دوران عادت ماهانه نجس بحساب می‌آوردند و همینطور افراد کاست تحتانی نجس محسوب می‌شدند. زنان بعنوان بخشی از مایملک خصوصی به فعالیت‌های درون خانه بند بودند در حالیکه مردان در حیات سیاسی و امثالهم نقش فعال بازی می‌کردند. اما امروز با آغاز جنگ خلق بسیاری از زنان به همراه همسرانشان خانه را ترک گفته، به جنبش پیوسته‌اند و نگهداری فرزندان خود را به دیگران سپرده‌اند. زنانی نیز که تصمیم گرفتند در خانه بمانند از نظر اقتصادی مستقل تر شده و به خاطر فشار شرایط، تلاشهای آگاهانه حزب و کل فضای سیاسی که توسط جنگ خلق ایجاد شده، سیاسی تر شده‌اند. عملیات خانه گردی مداوم، تعقیب و مراقبت، تهدید و شکنجه و گاه حتی تجاوز از جانب قوای دشمن، آنان را در مقابل ماشین دولتی سرکش تر و تهاجمی تر کرده است. حتی کودکان نیز از چنین حملاتی در امان نیستند. در سنین پائین با سیاست آشنا می‌شوند. آنان فعالانه به کمیته‌های دفاع روستا کمک می‌کنند در فعالیت‌های فرهنگی شرکت می‌جویند، به کار تبلیغی و جمع‌آوری اطلاعات و غیره یاری می‌رسانند.

از آنجا که اکثر مردان سالم مجبور شده‌اند خود را در مناطق قدرتمند انقلابی مخفی کنند، نگهداری از مایملک و مواجهه با نیروی پلیس بر عهده زنان و کودکان قرار گرفته است. عدم حضور مردان در خانه نقشهای جنسیتی پیشین را دگرگون کرده است. برای مثال امروز زنان در شخم مزارع کشاورزی شرکت می‌جویند حال آنکه اینکار از نظر مذهبی حرام است. امروز آنان سقف خانه‌های شان را می‌سازند در حالیکه در فرهنگ عامه اینکار مذموم است. امروز زنانی که همسرانشان توسط پلیس به قتل رسیده‌اند در مناطق انقلابی با برگزاری مراسم مخصوص بیوه گان مقابله می‌کنند. از طرف دیگر حزب آگاهانه می‌کوشد اندوه بیوه گان را به منبع قدرتی برای انتقام گرفتن از قاتلان تبدیل کند. این روزها در روزنامه‌ها شاهد قطعنامه‌های هستیم که توسط این زنان صادر شده است.

....

عدم حضور مردان و همزمان اقدامات سرکوبگرانه پلیس باعث همکاری بیشتر در بین زنان شده است. بر پایه همین مسئله، حزب کارزارهایی را برای ایجاد یک سیستم بازار محلی و کار جمعی سازمان داده است. این سیستم را «پارما» می‌نامند. که از شیوه سنتی کار و هیامی متقابل در مزارع خانواده‌های مختلف اتخاذ شده است. اینک این سیستم در سطح گسترده‌تر برای ساختن جاده‌های جدید و ترمیم جاده‌های قدیمی، درست کردن منابع آب روستا، جمع‌آوری سوخت و کود و درست کردن استراحتگاههای عمومی جدید و غیره بکار گرفته می‌شود.

کشت جمعی مشخصاً به آن زنان تنهایی کمک می‌کند که شوهرشان به جنگ خلق پیوسته یا برای یافتن کار به مراکز شهری دوردست رفته است. در برخی نقاط حتی برای جلب خانواده‌های تلاش می‌شود که مردانشان در خدمت ارتش یا پلیس ارتجاعی قرار دارند.

بعد از به راه افتادن محاکمات خلق، زنان در خانه و بیرون خانه احساس امنیت بیشتری می کنند. زیرا شوهران خطاکار و مردان مهاجم توسط این دادگاهها محکوم و مجازات می شوند. بعلاوه زنان بیش از پیش به حقوق قانونی خود آگاه شده و دولت ستمگر را زیر نظر دارند. از طرف دیگر، تجاوز و آزار مداوم از سوی نیروهای پلیس و حمایت دولت از اوپاش و تجاوز گران خصلت طبقاتی و جانبداری دولت در زمینه جنسیتی را بر ملا کرده است. این امر آگاهی سیاسی توده ها را بالا برده است.

در آغاز زنانی که قربانی تجاوز شده بودند، شرمسار بوده، خود را مقصر می دانستند. اما امروز که تجاوز و قتل توسط دولت به یک امر نهادی تبدیل شده است، آن احساس اولیه شرم به نفرت طبقاتی و قیام علیه دستگاه دولتی تبدیل شده است. از یکطرف، آزار لجام گسیخته جنسی توسط پلیس حتی باعث دور شدن زنان طبقات حاکمه از دولت موجود شده است؛ و از طرف دیگر، این اعمال باعث شده که همکاری توده های ستمدیده علیه دولت تقویت شود.

جنگ خلق یک زندگی انقلابی متفاوت را به زنان و مردان جوان و پر شور عرضه کرده است. زنان بویژه در نواحی روستائی گرفتار تولید مثل پیاپی بودند. ازدواجهای از پیش ترتیب داده شده در سنین پائین، راه فراری برای آنان از این دور باطل زندگی باقی نمی گذاشت. برای اغلب زنانی که خیال خروج از روستا را در سر می پروراندند، دام فحشا و قاچاق شدن به هند گسترده بود. (برآورد شده که حدود ۱۵۰ هزار نفر زن نپالی به شهرهای هند قاچاق شده اند!) و یا این زنان در خارج از روستا بدام مشقت خانه هائی می افتادند که در آنجا دستمزد نازل و آزار جنسی در انتظارشان بود. اینک برای زنانی که بلند پروازند و زندگی در محیط بسته روستا را بر نمی تابند، جنگ خلق فرصت فعالیت برابر دوشادوش مردان را فراهم کرده تا موقعیت خود را از نظر فکری و جسمی بهبود بخشند.

جنگ خلق یک زندگی متفاوت شرافتمندانه را در برابر بسیاری از زنان که توسط جامعه یا شوهر طرد شده، یا دخترانی که پس از تجاوز توسط افراد فریبکار به حال خود رها شده اند و کسی حاضر نیست با آنان ازدواج کند، قرار داده است. این زنان توانائی های گوناگون خود را در خدمت جنگ خلق قرار می دهند. برای آنان مرگ قهرمانانه در جریان جنگ خلق دلپذیر تر از مرگ روزمره ای است که توسط جامعه به آنان تحمیل می شود.

جنگ خلق به تثبیت معیارهای پیشرو در زندگی مردم یاری رسانده است. امروز نسل جوان فعالین زن، از نظام ازدواج از قبل تعیین شده سنتی سرباز می زنند و بیش از پیش از ازدواج بر پایه عشق که از زمینه ایدئولوژیک مشترک برخوردار است پیروی می کنند. آنان دیگر نقش ماشین جوجه کشی برای آوردن فرزندان پسر را بازی نمی کنند. بلکه شمار فرزندان را به حداقل می رسانند تا بتوانند به فعالیت انقلابی خود ادامه دهند. مردان نیز با علاقه و همکاری بیشتری در انجام امور زندگی خانوادگی شرکت می کنند.

.....

جنگ خلق محیط سواد آموزی خلاقانه ای را برای زنان ایجاد کرده است. در این محیط بسیاری از زنان برای اولین بار قدم جلو گذاشته و از طریق نوشتن خاطرات، سرودن شعر، مقاله نویسی و مباحث تئوریک در روزنامه ها و مجلات، تجارب خود از جنگ خلق و یا حکایات خود از بیدادگری های پلیس را بگوش سایرین می رسانند. جنگ خلق پیگیرانه فعالیت عوامفربانه «سازمانهای غیر حکومتی» داخلی و بین المللی (معروف به ان جی او) را که تحت عنوان سازماندهی زنان در نپال به ساختن معابد و اشاعه مذهب مشغولند، افشا کرده و بی اعتبارشان ساخته است. نپال، کشوری رنگارنگ است و جنگ خلق به طرق گوناگون بر زنان ملیتهای مختلف از هندو - آریائی گرفته تا تبتی - برمه ای و سایرین تاثیر گذاشته است. جنگ خلق به زنان هندو - آریائی کمک کرده تا از زندگی پر قید و بند فئودالی که توسط دین خلوص گرایانه هندو اعمال می شود گسست کنند و انرژی سرکوب شده خود را رها سازند. جنگ خلق به زندگی زنان تبتی - برمه ای و سایرینی که از آزادی نسبی برخوردارند و حق تصمیم گیری بیشتری دارند، مفهوم بخشیده است و اینکار را با نهادن وظایف سترگ در برابر آنان انجام داده است. جنگ خلق نه فقط حلقه های ستم طبقاتی و جنسیتی را از هم گسسته بلکه ستم ملی وارد بر این زنان را نیز زیر ضرب برده است. جنگ خلق به طور خاص بر زنان در جامعه کاستی که از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جنسی تحت استثمار قرار دارند تاثیر گذاشته و نفرتشان را علیه دولت برانگیخته است.

جنگ خلق از نظر کیفی و کمی، جنبش زنان در نپال را دگرگون کرده است. از یک طرف جنبش زنان به لحاظ جغرافیائی از مراکز شهری به نواحی روستائی منتقل شده است؛ و در مراکز شهری نیز جنبش زنان بطور کیفی تغییر کرده و از یک جنبش فمینیستی به جنبشی که پایه گسترده تری دارد و دورنمای طبقاتی، حلقه کلیدی آنرا تشکیل می دهد تبدیل شده است. امروز موضوعات گسترده تری نظیر ستم دولتی بر زنان، حقوق انسانی در مورد زنان، سرکوب دولتی بر توده ها و امثالهم همراه با سایر موضوعات فمینیستی، به کانون توجه این جنبش تبدیل شده است. موج تجاوز گسترده به زنان روستائی که توسط دولت براه افتاده، فعالین فمینیست در شهرها را نیز تحت تاثیر قرار داده است. آنها اینک بیش از پیش در سازمانهای مدافع حقوق بشر فعال شده اند تا نگرانی خود از نقض این حقوق در مورد زنان و کودکان را ابراز کنند. این بیدادگری ها که از جانب دولت در مناطق قدرتمند انقلابی به اجرا در آمده، باعث شد که یک تیم نفره از زنان روزنامه نگار برای بررسی شرایط زنان به مناطق «رولپا»، «روکوم» و سایر بخشها اعزام شوند. آنان اعمال سبعانه حکومت را در رسانه های داخلی و خارجی افشا کردند.

مضافاً، جنگ خلق سازمانهای مختلف زنان را به قبول یک پلاتفرم واحد برای سازماندهی تظاهراتهای اعتراضی یا برگزاری کنفرانسهای مشترک مطبوعاتی علیه سرکوب دولتی، مسابقات ملکه زیبایی و امثالهم کشانده است.

(کاری که قبل از آغاز جنگ خلق تقریباً امکان نداشت.) ائتلاف هفت تشکیلات زنان که با احزاب سیاسی مختلف مرتبط هستند در جریان سازماندهی تظاهرات اعتراضی علیه تجاوز و شکنجه وحشیانه «دوی خاتکا» در اسارتگاه پلیس نمونه ای از این مسئله است.

نقش حزب انقلابی در بسیج زنان

به یک مفهوم کلی، فتودالیسم تضاد عمده ای است که در نیال پیشرویی زنان قرار گرفته است. یک نتیجه آن، وجود بقایای ارزشهای فتودالی است که حتی در ساختار تشکیلاتی حزب مشاهده می شود. تاثیر این مسئله برای زنان مشخصاً این است که آنها باید در دو جبهه بچنگند یعنی هم با دورنمای طبقاتی و هم دورنمای جنسیتی. این امر خاصه زمانی در برابر زنان و تشکیلات حزب قد علم می کند که رهبری زنان در کمیته های مختلف و واحدهای چریکی به علت تعصبات فتودالی به سادگی مورد قبول قرار نمی گیرد. اینجاست که سیاست حزب کمونیست نیال (مائوئیست) مبنی بر تشویق شرکت زنان در جنگ خلق در تمامی سطوح اهمیت می یابد. از طرف دیگر، نفوذ فزاینده امپریالیسم در نواحی شهری با خود خطر کشانده شدن زنان به سوی تاثیرات سکتاریستی فمینیستی را در بر دارد. این بویژه در مورد زنان تحصیلکرده ای صدق می کند که با شورش علیه سلطه فتودالی در خانه به جنبش پیوسته اند. آنان به علت زمینه طبقاتی خود، ممکنست بیشتر نسبت به موضوعات جنسیتی حساس باشند تا موضوعات طبقاتی. اگر به این مسئله توجه و برخورد نشود، می تواند به رفرمیسم یا انحراف راست در درون حزب بیانجامد. بنابراین حزب باید از طریق رهبری عنصر طبقاتی در جنبش زنان با این خطر مقابله کند. این امر فقط در صورتی حاصل می شود که حزب واقعا از مشی توده ای که صدر مائو مدافع آن بود پیروی کند. یعنی عمیقا در میان توده های تحتانی ریشه بیاورد و همزمان از آنتاگونیستی شدن تضاد با دیگر نیروهای ضد فتودالی و ضد امپریالیستی جلوگیری کند. با وجود این باید مراقب بود که موضوعات جنسیتی تحت عنوان اهمیت مطلق اعمال خط طبقاتی، به تعویق نیفتد و به حاشیه رانده نشود. چرا که اینکار می تواند به گرایش ماجراجویانه و سکتاریسم «چپ» در حزب بیانجامد. یعنی باید با هر دو این گرایشات افراطی از طریق بردن آگاهی طبقاتی در بین زنان تحصیلکرده، و از طریق حساس تر کردن زنان فقیر (و خاصه مردان فقیر) نسبت به موضوعات جنسیتی مقابله شود. بعلاوه باید از نظر تئوریک روشن باشد که هدف از ایجاد تشکل منحصر به زنان در یک سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی عمدتا آماده کردن فعالین زنی است که به لحاظ طبقاتی آگاهند و نیز بالابردن حساسیت بر سر مسائل جنسیتی است تا آنان بتوانند موثرتر در سایر تشکلات توده ای و جبهه های محلی ایفاء نقش کنند.

.....

امروز جنگ خلق وارد مرحله تدارک مناطق پایگاهی شده است. بنابراین مصافی که امروز در برابر حزب قرار دارد، استفاده از قدرت زنان نه فقط در نابود کردن جامعه کهن بلکه در ساختن جامعه پیشرو نوین نیز هست. اینکار می تواند از طریق توانا ساختن زنان به شرکت در فعالیتهای تولیدی و نهادهای تصمیم گیرنده در دولت جنینی دموکراتیک نوین در سطح محلی که در مناطق پایگاهی آتی برقرار می شود انجام گیرد. دولتی که خصلت ضد فتودالی و ضد امپریالیستی دارد. باید این نکته را در نظر داشت که عدم حل موضوعات مربوط به زنان یا به تعویق انداختن آن در سطح حزب، در درازمدت به امر پرولتاریا لطمه خواهد زد. زیرا زنان در میان طبقات و گروه های ستمدیده، ستمدیده ترین نیرو هستند. چنین کمیوهائی نهایتاً بر حزب و خط سیاسی تاثیر خواهد گذاشت، که این می تواند به شکل برخوردهای راست روانه یا چپ نمایانه افراطی بروز کند. اینجاست که باید روح انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را از ابتدا در حیات حزب دمید. مشخصاً شعار «شورش بر حق است!» یک شعار جهت دار و عملی مناسب است که زنان را به قیام علیه فتودالیسم در جامعه و نبرد علیه گرایشات راست و چپ در حزب بر می انگیزد.

نتیجه گیری

جنگ، خاصه جنگ طبقاتی، آموزگار بزرگ توده هاست. بدین معنی که خصلت طبقاتی دولت را افشاء می کند. جنگ بطور مشخص، خصلت پدرسالارانه دولت فتودال - بورژوا را برای زنان افشاء می کند. این بویژه در نیال صدق می کند که زنان بخاطر قد علم کردن در برابر ساختار طبقاتی و ساختار پدرسالارانه دولت موجود، با مجازات سه گانه شکنجه و تجاوز و مرگ روبرویند.

از آنجا که زنان از مناسبات اقتصادی فتودالی، از فرهنگ عقب مانده و ستمگرانه فتودالی (و از فرهنگ منحن امپریالیستی در مناطق شهری) و دولت پدرسالار رنج می برند، می توانند نیروی قابل اتکائی در انقلاب دموکراتیک نوین که انقلابی ضد فتودالی و ضد امپریالیستی است باشند. همچنین زنان قابل اتکاء ترین نیرو برای به جلو راندن انقلاب دموکراتیک نوین بسوی کمونیسم هستند زیرا رهائی کامل آنان فقط می تواند با محو مالکیت خصوصی تحقق یابد؛ و محو مالکیت خصوصی نیز فقط در کمونیسم میسر است.

مسئله زن به مسئله مهمی برای همه طبقات تبدیل شده است. در جنگ طبقاتی کنونی، امپریالیستها می کوشند از زنان بعنوان برقرار کنندگان آرامش در خدمت حفظ وضع موجود استفاده کنند؛ حال آنکه نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست زنان را آبدیده می سازند تا بطور قهرآمیز به نظامی که مسئول استثمار مضاعف آنان است ضربه بزنند.

پس بگذارید شعار «زنان زحمتکش همه کشورها متحد شوید. شما چیزی جز زنجیرهای مضاعف تان برای از دست دادن ندارید!» را سر دهیم.

با نگاه به جنبش فلسطین

محرک های انتفاضه جدید

امروز کمتر کسی می تواند منکر این واقعیت شود که انتفاضه جدید، مهر شکست را بر پیشانی صلح امپریالیستی کوبیده است؛ و به ناگزیر باید چنین می شد. قراردادهائی که رهبران سازشکار و مرتجع فلسطینی، تحت نظارت آمریکا و اروپا با اشغالگران اسرائیلی امضاء کرده بودند، مسئله ای را حل نکرد. حتی موفق نشد بر ستمگری عربیان صهیونیستها علیه ملت فلسطین سرپوش بگذارد. بالعکس، این ستمگری را عریانتر و حادتر کرد. انفجار انتفاضه دوم، با شرکت نسل نوین مبارزی که خاطره شکستها و خیانت های پیشین را در ذهن ندارد، حاصل چنین شرایطی بود.

در چند سالی که از انعقاد قراردادهای پیاپی «اسلو - ۱» و «اسلو - ۲» می گذرد، بر خلق ستمدیده فلسطین چه رفته است؟

- به آنان وعده «اعطای خاک» و برقراری «دولت مستقل خودمختار فلسطینی» دادند، و در عمل چند منطقه محصور و «جزیره» ای از سرزمین اشغال شده فلسطین را با هزار اما و اگر به عرفات و متحدانش سپردند. با این هدف که بار کنترل و سرکوب مستقیم توده ها از دوش دولت اسرائیل برداشته شود و از این بعد، فلسطینی به دست فلسطینی دستگیر و مجازات شود.

- از آنجا که هدف از ایجاد سرزمین های خودمختار، تامین امنیت بیشتر برای دولت صهیونیستی و فرو نشاندن آتش مبارزات مردم فلسطین بود، گرداگرد این مناطق جاده های کمربندی نظامی کشیدند و پاسگاه بر پا کردند تا هر زمان اراده کردند بتوانند آنها را به محاصره کامل درآورند.

- محل مناطق «خودمختار» را به شکلی تعیین کردند که مرزی با کشورهای همسایه نداشته باشد و جنبش فلسطین نتواند از خاک همسایه برای جنگ و گریز و تامین نیازهای تدارکاتیش استفاده کند.

- مناطق «خودمختار» را از منابع حیاتی آبی (رودخانه ها) محروم کردند تا هر وقت لازم دیدند سلاح آب را برای به زانو درآوردن مردم به کار گیرند و مانع از زندگی مستقل این مناطق شوند.

- به دولت فلسطینی اجازه تاسیس مجلس قانونگذار برای امور داخلی مناطق خودمختار دادند، اما حق وتو را برای دولت اسرائیل در مورد همه مصوبات این مجلس، محفوظ نگاه داشتند.

- بهترین و حاصلخیزترین اراضی کشاورزی را از محدوده سرزمین های خودمختار خارج کردند.

- به دولت اسرائیل و سازمان «سیا» اجازه نظارت و مداخله در امور امنیتی و نظامی «دولت فلسطینی» دادند و اسمش را «خودمختاری» و «استقلال» فلسطینی ها گذاشتند.

- سیاست اسکان مهاجران یهودی و ساختن آبادی های صهیونیستی را در قلب سرزمین های اشغالی همچنان ادامه دادند. در زمینه سیاست گذارهای اقتصادی، حتی اجازه تاسیس کارگاه های صنعتی فلسطینی را موکول به تصمیمات اقتصادی دولت اسرائیل کردند؛ مبادا به رقابت با صنایع متعلق به صهیونیستها برخیزند.

- برای راحتی خیال مهاجران اشغالگر به هنگام برگزاری اعیاد و مراسم مذهبی، برخی مناطق فلسطینی را قرق کردند. برای چند روز، اجازه عبور و مرور و خروج از خانه به فلسطینی ها ندادند. کودکان فلسطینی را در خانه حبس کردند تا از پشت پنجره، با نگاهی خشمگین شاهد رقص و پایکوبی صهیونیستها و جولان سربازان اسرائیلی باشند.

- خلاصه اینکه، بعد از بیش از ۵۰ سال اشغالگری و کشتار و کوچ اجباری، تحت عنوان به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین، کوشیدند الگوی چند دهه حاکمیت آپارتاید در آفریقای جنوبی را در اسرائیل پیاده کنند. این به معنی متمرکز و محصور کردن توده های فلسطینی در مناطقی جدا از یکدیگر است که هرکدام به یک اردوگاه بزرگ شباهت دارد و امکان بیشتری برای کنترل و سرکوب نظامی جمعیت به اشغالگران صهیونیست می دهد. به قول یکی از استادان جامعه شناسی در دانشگاه تل آویو: «اشتباه است اگر انعقاد قرارداد صلح با فلسطینی ها با خاتمه رژیم آپارتاید مقایسه شود. این بیشتر شبیه به آغاز آپارتاید است!» (۱)

در نتیجه، توده های فلسطینی (که اکثرا به مثابه کارگر در مزارع و مراکز تولیدی توسط اشغالگران صهیونیست استثمار می شوند) بیش از پیش احساس محرومیت و تحقیر و ستمدیدی کردند. بیش از پیش، بار سنگین حاکمیت اشغالگران و دستورات دیکته شده امپریالیسم آمریکا را بر دوش خود حس کردند. بیش از پیش، بیعدالتی حاکم بر این دنیای زشت را به چشم دیدند. جرقه انفجار انتفاضه دوم، این چنین روشن شد.

شروع دوباره انتفاضه، ادعاهای صلح طلبانه و مسالمت جویانه چند ساله اخیر را با خشونت کنار زد و چهره واقعی رژیم اسرائیل را حتی برای خوش باورترین افراد آشکار کرد. در این زمینه، نگاهی گذرا به تلفات و لطماتی که فقط طی سه ماه اول انتفاضه دوم بر مردم وارد شده، خالی از فایده نیست: تا ماه دسامبر ۲۰۰۰ (آذر ۷۹)، بیش از ۲۷۰ فلسطینی کشته و حدود ۱۰۰۰۰ نفر زخمی شده بودند. در مورد ۹۰۰ نفر از آنان، جراحت بسیار سخت و یا با قطع رشته های عصبی همراه بود که مراقبت و درمان درازمدت می طلبد. حدود ۱۹۰۰۰۰ فلسطینی شغل خود را از دست دادند و به کسب و کار بیش از ۶۷۰۰۰۰ هزار از صاحبان مشاغل آزاد لطمه خورد. بولدوزرهای اسرائیلی ۲۴۳ هکتار زمین کشاورزی را فقط در منطقه نوار غزه تخریب کردند. (۲)

رجزخوانی های جلادان اسرائیلی علیه مردم فلسطین و خلقهای عرب، و کشتار روزمره جوانان و نوجوانان

فلسطینی به دست ارتش صهیونیستی باعث شد که چشم بسیاری از مردم دنیا بر حقایق باز شود و قدرتهای امپریالیستی و مشاطه گران رژیم اسرائیل نتوانند به سادگی وقایع را وارونه جلوه دهند. امروز هراس رژیم اشغالگر صهیونیستی، نه فقط از افشای هر چه بیشتر نظرات و اعمال فاشیستی خود، بلکه از بی اعتبار شدن رهبران سازشکار و مرتجع فلسطینی در نزد توده ها و باز شدن زمینه برای شکل گیری و رو آمدن نیروهای واقعا انقلابی و پیشرو در این جنبش نیز هست. امروز سخنگویان دولت اسرائیل نگرانی خود از گذار جوانان فلسطینی از سنگ پرانی های انتفاضه به یک جنگ مسلحانه چریکی علیه ارتش اسرائیل (و اینبار در قلب کشور اشغال شده) را به روشنی ابراز می کنند.

آتش نبرد ملت ستمدیده فلسطین، بسیاری از استدلالاتی که طی سالهای اخیر برای توجیه موجودیت دولت اسرائیل یافته شده بود را می سوزاند. آن نیروهای سازشکار، مسالمت جو یا طرفدار امپریالیسم که می گفتند «بیطرفی تاریخی به جای خود! اما بالاخره ۵۰ سال گذشته و ملتی در کشور اسرائیل شکل گرفته و قوام یافته که باید آن را به رسمیت شناخت و به حق و حقوقش گردن گذاشت» مهر سکوت بر لب زده اند. حتی اگر بخواهند نمی توانند این واقعیت را پنهان کنند که نطفه دولت و کشور اسرائیل بر پایه اشغال، ستمگری، کشتار و ایفای نقش پایگاه نظامی امپریالیسم گذاشته شده و آن رشته اساسی که «ملت» اسرائیل را بهم پیوند می دهد، برخلاف آنچه وانمود می شود دین یهود و فرهنگ و سنن مشترک نیست، بلکه امتیازات و موقعیت برتری است که بر پایه اعمال ستم ملی همه جانبه در زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر ملت فلسطین، از آن بهره مندند. امروز زمینه اشاعه این حقیقت تاریخی بیش از پیش مهیا شده که: اسرائیلی ها یک ملت مصنوعی اند که بر مبنای یک طرح امپریالیستی (با تبلیغات ایدئولوژیک و امتیازات مادی) از گوشه و کنار دنیا و از میان ملت های مختلف در یک پادگان نظامی که اسرائیل نام گذاری شد، جمع آوری شدند تا نقش سرباز و محافظ منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه را بازی کنند. به یک کلام، امروز دولت صهیونیستی در سطح منطقه و جهان به شدت منفرد و منفور است و زمینه برای تکامل و پیشروی جنبش فلسطین، مساعدتر شده است.

۱) این اطلاعات از مقاله افشاگرانه ای که اخیرا «نوام چامسکی»، متفکر آمریکائی درباره «قرارداد اسلو» و نتایج آن نگاشته، استخراج شده است.

۲) این اطلاعات از بولتن سازمان «هلال احمر فلسطین» و گزارش هیئت سازمان ملل در مناطق اشغالی (مندرج در روزنامه هرالد تریبون) اخذ شده است.

حزب کمونیست کارگری و مسئله فلسطین

چندی است که دولت اسرائیل بر مبنای یک برنامه تبلیغی حساب شده در سطح بین المللی کوشیده چهره زشت خویش را تطهیر کند، و مشخصا در مورد ایران با استفاده از رادیوی فارسی زبان خود، پرچم «دمکراسی» و «پلورالیسم» را برای جلب توجه نیروهای اپوزیسیون و مردم ایران به تکان درآورده است. هدف این است که در جنبش چپ و ترقیخواه ایران، به اصطلاح قبح گفتگو و تماس با دولت اشغالگر صهیونیستی بریزد. در این میان، متأسفانه پای برخی نیروها لغزیده، طوری رفتار می کنند که می تواند به نفع این سیاست فریبکارانه تمام شود. البته، موج سهمگین انتفاضه و تحولات چند ماهه اخیر، بسیاری از این رشته های صهیونیستی که طی چند سال بافته شده را پنبه کرده است. موضع گیری تشکلات و عناصر مختلف سیاسی، منجمله صدور به موقع بیانیه از سوی ده ها شخصیت سیاسی و فرهنگی اپوزیسیون در خارج از کشور که به دفاع بی قید و شرط از امر خلق فلسطین، و محکوم کردن جنایت و اشغالگری دولت اسرائیل برخاستند را باید نشانه تقویت یک جهت گیری و گرایش مثبت در سطح جنبش سیاسی ایران به حساب آورد.

در عین حال نمی توان از وجود گرایش انحرافی در این زمینه غافل ماند و به توجیهاات و تحلیل های نادرستی که در مورد درگیریهای خونین جاری و اوضاع اسرائیل ارائه می شود برخورد نکرد. منظور ما مشخصا مواضع «حزب کمونیست کارگری ایران» است. این حزب در گذشته نه چندان دور از زبان رهبر خود، سخاوتمندانه اسرائیل را «دمکراتیک ترین کشور منطقه» لقب داده بود. بعد از شروع انتفاضه جدید، «حزب کمونیست کارگری» در چند شماره نشریه «انترناسیونال هفتگی» علیه جنایات اسرائیل موضع گیری کرده؛ اما این کار را بر پایه تحلیل های انحرافی انجام داده است. تحلیل هایی که زیر آب آن موضع گیری را می زند.

این حزب مدعی است که بخش وسیعی از اسرائیلی ها خواهان صلح، و رابطه ای انسانی و عادلانه با فلسطینی ها هستند! (۱) اینکه چنین حرفی بر ارزیابی کدام منبع خبری یا نظرسنجی متکی است را به عهده خودشان می گذاریم. سؤال اینست که صلح با چه مضمونی، و استقلال به چه مفهومی؟ آیا منظور از صلح همان شرایط اسارتباری است که در قراردادهای اسلو آمده؟ نوشته های حزب کمونیست کارگری کاملا چنین درکی را می دهد. (۲) آیا منظور از استقلال همین روابط تحقیرآمیزی است که بین مقامات دولت فلسطینی و دولت اسرائیل و امپریالیسم آمریکا برقرار است؟ و آیا این «بخش وسیع» شهروندان اسرائیلی که حزب کمونیست کارگری برای حمایت از امر مردم فلسطین رویشان حساب باز کرده، حاضرند از منافع و امتیازاتی که بواسطه وجود دولت ستمگر و حمایت های امپریالیستی در اختیارشان قرار دارد چشم ببوشند؟ آیا حاضرند بر توجیهاات فریبکارانه مذهبی که برای غصب سرزمین ملت فلسطین بکار گرفته شده و آنجا را «سرزمین موعود ملت یهود» اعلام می کند، خط بطلان بکشند؟ آیا حاضرند خواهان سرنگونی دولت اشغالگر صهیونیستی شوند و از شعار ایجاد یک دولت واقعا دمکراتیک، غیرمذهبی، و مردمی و ضد امپریالیستی پشتیبانی کنند؟ ما نمی توانیم از

حالا پیش بینی کنیم که چه درصد از شهروندان فعلی اسرائیل در آینده با انقلاب رهائیبخش و پیروزمند و قهرآمیز توده های فلسطینی و جریان سرنگونی دولت اشغالگر صهیونیست همراه خواهند شد. اما چند نکته برای ما روشن است: بخش قابل توجهی از اسرائیلی ها با تمام قوا در برابر این جریان می ایستند و نقش سرکوبگر بازی می کنند. بخش دیگری با مشاهده اوضاع نامساعد، احتمالاً دور «سرزمین موعود» را خط خواهند کشید و به گوشه دیگری از جهان خواهند رفت. بعلاوه، آن همراهی یا این مقاومت و گریز، نتیجه برپایی یک جریان انقلابی سازمان یافته تحت یک رهبری آگاه و سازش ناپذیر خواهد بود و نه یک جریان آرام و مسالمت جویانه و بی خطر.

حزب کمونیست کارگری می گوید که شعار یا هدف مرکزی و روز جنبش فلسطین باید «صلح چپ» یا «صلح دمکراتیک» باشد. معنای عملی این شعار در شرایط کنونی، چیزی جز مذاکره در جهت فرونشاندن درگیریها و ختم خیزش خلق فلسطین نیست. آیا این شعار، خواست توده های فلسطینی است و به رهائی آنان خدمت می کند؟ شک نیست که مردم فلسطین از اینکه هر روز چند نفر از فرزندان مبارز خود را از دست بدهند، خانه هایشان بر سرشان خراب شود و جلوی کسب و کارشان گرفته شود، خشنود نیستند. شک نیست که مردم فلسطین خواهان قطع فوری و بدون قید و شرط تهاجمات و سرکوبگری های صهیونیستها هستند. اما پیش از همه، و بالاتر از همه، آنان خواهان رهائی ملی از سلطه اسرائیل و گرفتن حقوق پایمال شده ۵۰ ساله خود هستند. برای همین است که علیرغم همه ترفندهای امپریالیسم و ارتجاع و سازشکاری نارهبران فلسطینی، سر به شورش برداشته اند. صلحی که دولت اسرائیل و قدرتهای امپریالیستی کوشیدند بر این ملت ستمدیده تحمیل کنند، گردن گذاشتن به سکوت قبرستان بود و خون دل خوردن بر گور آرمانها و آرزوهای از دست رفته. مردم نمی توانستند به چنین صلحی گردن بگذارند و نگذاشتند. چسباندن قید «چپ» یا «دمکراتیک» به چنین صلح اسارتباری، مشکل را حل نمی کند. مشکل در محتوای آن است. از لابلای مواضع حزب کمونیست کارگری می توان به این واقعیت پی برد که منظورشان از «صلح چپ» چیزی فراتر از صلح رهبران فلسطینی و رهبران حزب «چپ» کارگر در اسرائیل نیست. برای مثال، حزب کمونیست کارگری، بطور خجالتی از «اسحق رابین» نخست وزیر اسرائیل که به دست جناح افراطی مذهبیون صهیونیست ترور شد، حمایت می کند (۳) و نه فقط از سابقه جنایتکارانه رابین و حزیش در سرکوب خلق فلسطین هیچ حرفی نمی زند، بلکه اهداف رابین و حزب کارگر از عقد قراردادهای صلح اسلو با سران فلسطینی را می پوشاند.

حزب کمونیست کارگری، برقراری صلح و آرامش در فلسطین را باعث بهبود تحولات سیاسی در منطقه ارزیابی می کند و می گوید که این صلح، اوضاع منطقه را به نفع «چپ» خواهد چرخاند! این بحث، سابقه ای دهساله دارد. البته دهسال پیش، رهبران کمونیسم کارگری، این حرف را در پوشش «چپ» تری عرضه می کردند. آن روزها می گفتند که بهتر است مسئله ملی فلسطین هر چه زودتر به هر طریق که شده حل شود، چون ادامه اوضاع به صورتی که هست باعث تقویت جریانات مرتجع ناسیونالیست و مذهبی می شود. می گفتند اگر مسئله ملی کنار برود، مسائل طبقاتی رو می آید؛ آن وقت نیروهای چپ و کارگری (فلسطینی و اسرائیلی) رشد می کنند و تقویت می شوند. نتیجه آن طرح خیالی که می خواست مسئله ملی را از بالا (و در عمل از طریق مذاکره و گرفتن خرده امتیازی به شکل دولت کوچک فلسطینی و امثالهم) حل کند، امروز پیش روی جهانیان است. مسئله ملی اینگونه حل نخواهد شد. این مسئله (یا تضاد)، دو طرف دارد: طرف ستمدیده و طرف ستمگر. حل این تضاد خصمانه، در گرو نبرد ستمدیده علیه ستمگر است. طرح های بورژوازی که برای حفاظت از منافع دولت ستمگر (یعنی حفظ ستمگری)، و خاموش کردن یا راضی کردن ملت ستمدیده ارائه می شود، نتیجه ای جز گرفتن قربانی های بیشتر از توده های مردم، و البته حادثه کردن این تضاد، بیار نمی آورد.

سرانجام اینکه، حزب کمونیست کارگری تصویر نادرستی از صحنه نبرد ارائه می دهد. بدین صورت که قربانیان درگیریهای جاری را از یک طرف «کودکان فلسطینی» و از طرف دیگر «عابران اسرائیلی» می داند. (۵) گوئی هر دو اینها، نه سر پیازند و نه ته پیاز. انگار نه انگار که یک خیزش قهرمانانه و قهرآمیز توسط مردم فلسطین علیه دستگاه سرکوبگر صهیونیستی و مهاجران فاشیست اشغالگر برپا شده؛ و جدال سنگ است و گلوله. کسانی هم که کشته می شوند عمدتاً کودکان از همه جا بی خبر نیستند؛ بگذریم از اینکه در فلسطین اصولاً چنین بی خبرانی وجود ندارند. اینان «به چرا مرگ خود آگاهانند» و بر خلاف تصویری که حزب کمونیست کارگری ارائه می دهد، «بیگناه» (یا در واقع هیچکاره) نیستند؛ بلکه جوانان مبارزی هستند که به مصاف دشمن تا به دندان مسلح آمده اند و اگر فرصت کنند و به آنان اجازه داده شود، تک تک این جلادان را به سزای اعمالشان می رسانند. اما حزب کمونیست کارگری در مقالاتش این روحیه انقلابی و حرکت رزمنده و قهرآمیز جوانان فلسطینی علیه ستمگران صهیونیست را مسکوت می گذارد، و به یک دلسوزی «اومانستی» برای «بیگناهان» در دو سوی سنگر بسنده می کند. آیا این است معنای همبستگی و حمایتی که امروز جنبش فلسطین طلب می کند؟

خلاصه کنیم، این قبیل تحلیل ها و مواضع و جهت گیری ها به نفع مبارزات عادلانه مردم فلسطین نیست؛ به آگاهی انترناسیونالیستی توده های مردم در ایران نسبت به این جنبش، و خنثی کردن تبلیغات فریبکارانه ای که رژیم مرتجع جمهوری اسلامی حول مسئله فلسطین به راه انداخته، خدمت نمی کند. امروز آنچه طلب می شود، حمایت قاطع و بدون قید و شرط از مبارزات قهرمانانه توده های فلسطینی، محکوم کردن بدون قید و شرط دولت صهیونیستی، رد بدون قید و شرط طرح های امپریالیستی و ارتجاعی برای بریدن سر جنبش فلسطین (منجمله توافقات صلح اسارتبار)، افشای رهبران مرتجع فلسطینی منجمله جنبش اسلامی حماس و جهاد اسلامی، و هر چه مشخصتر کردن خط مرز سرخی است که بین جنبشها و تشکلات انقلابی و مترقی با دولت اشغالگر و

فاشیست اسرائیل ترسیم شده است. تا همینجای قضیه، موضع گیری ها و رفتار حزب کمونیست کارگری، این خط مرز را مخدوش می کند. این سیاستی غیر موجه است که باید بدون قید و شرط کنار گذاشته شود.

۱۱ رجوع کنید به «یادداشتهای سیاسی» نوشته منصور حکمت در انترناسیونال هفتگی شماره ۲۸، (۲۷ آبان ۱۷۹): «در این شک نیست که بخش وسیعی از مردم در اسرائیل خواهان صلح و رابطه ای انسانی و عادلانه با مردم فلسطین اند. در این شک نیست که بخش وسیعی از مردم اسرائیل عمق ظلمی که در این نیم قرن بر مردم فلسطین رفته است را می شناسند و به آن اذعان می کنند.»

۱۲ رجوع کنید به اعلامیه این حزب به تاریخ ۴ اکتبر ۲۰۰۰ که در انترناسیونال هفتگی شماره ۲۳، (۱۵ مهر ۱۳۷۹) منتشر شده است: «با این وجود، مذاکرات جاری صلح، با همه خصلت بورژوائی، مافوق مردمی و امپریالیستی اش، از آنجا که می تواند به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی منجر شود، باید به نتیجه برسد.» (تاکیدات از حقیقت است. دقت کنید که حزب کمونیست کارگری در اینجا کاسه داغتر از آش شده و اعتقاد عمیق خود را به یک روند پا در هوا که طرفینش هم دیگر به آن امید چندانی ندارند، اعلام می کند. این موضع گیری در بهترین حالت، با منافع عرفات و همراهانش خوانائی دارد و به هیچوجه به منافع توده های ستمدیده فلسطینی خدمت نمی کند.)

در همین زمینه رجوع کنید به مقاله «روزهای خونین فلسطین» نوشته فاتح شیخ الاسلامی در انترناسیونال هفتگی شماره ۲۴، (۲۹ مهر ۱۳۷۹). در این مقاله از عقد قراردادهای اسلو، به شکل آشکارا مثبت یاد شده است.

۱۳ «یادداشتهای سیاسی»، انترناسیونال هفتگی شماره ۲۸: «اسرائیل یک راست قومی و مذهبی بسیار قوی دارد که مرحله به مرحله و در هر قدم افق یک راه حل انسانی را کور می کند. رابین را اعراب نکشتند. اینها کشتند. این راست باید در یک جدال سیاسی داخلی از طبقه کارگر و سوسیالیسم و ترقی خواهی در این کشور بطور قطع شکست بخورد.» (تاکیدات از حقیقت)

۱۴ «یادداشتهای سیاسی»، انترناسیونال هفتگی شماره ۲۸: «استقلال فلسطین یک گام به جلو است. این گام نه فقط ممکن است بلکه اکنون دیگر اجتناب ناپذیر شده است. استقلال فلسطین تناسب قوا و چهارچوب تحول سیاسی در منطقه را بهبود می دهد. به نفع امنیت کودک فلسطینی و عابر اسرائیلی است.» (تاکید از حقیقت)

اعدام جاسوسان: مخالفت یا موافقت؟

این روزها در مناطق خودمختار فلسطینی واقعه ای رخ داد که توجه به آن و عکس العمل هائی که در موردش صورت گرفت - یا نگرفت - می تواند آموزنده باشد. ماجرا این بود که دولت عرفات، دو فلسطینی را به جرم جاسوسی برای اسرائیل در ملاء عام اعدام کرد. لیکن آنچه مورد نظر ماست، سکوت معنی دار آن دسته نیروهای سیاسی در جنبش سیاسی ایران است که پیش از این، علیه مجازات اعدام موضع گیری کرده بودند. آنان در برخورد به مسئله اعدام جاسوسان اسرائیل در فلسطین، ظاهرا به اصول و ارزشهای اعلام شده خود پشت کردند؛ و چه بهتر!

سؤال اینجاست که چه چیزی مانع از موضع گیری اینان شد؟ یا روشنتر بگوییم، کدام عامل همدلی و همبستگی این نیروها با اقدام دولت فلسطینی را برانگیخت؟

پیش از هر چیز، روشن کنیم که دولت تحت رهبری عرفات از نظر ما به هیچوجه یک دولت انقلابی نیست. بلکه منافع یک قشر نازک بورژوا و ائتلاف سیاستمداران سازشکار و مرتجع می کند که بر سر منافع توده های ستمدیده با اشغالگران اسرائیلی و قدرتهای امپریالیستی به معامله نشسته اند. این را هم می دانیم که همین سران فلسطینی اگر منافعشان ایجاب کند سلاح سرکوب را علیه مخالفان سیاسی خود بکار می گیرند و در این راه از اعدام کمونیستهای انقلابی ابائی ندارند. لیکن بحث ما در حال حاضر بر سر یک واقعه مشخص است که بر متن درگیری های خونین میان توده های فلسطینی و اشغالگران اسرائیلی رخ داده است. این جدال دو طرف دارد که یکی بر حق است و دیگر ناحق. در درجه اول، همین خط تمایز آشکار است که هر نیروی واقعا مترقی را به همدلی با خواست ستمدیدگان در سرکوب و نابودی ستمگران برمی انگیزد. اعدام جاسوسان اسرائیل، ضربه زدن به دستگاه سرکوبگری است که هر روز شماری از فرزندان ملت فلسطین را می کشد یا به بند می کشد. و در این کار، عناصر مزدور در صفوف فلسطینی ها که به جاسوسی اسرائیل درآمده اند، نقش مهمی بازی می کنند. ضربه زدن به این شبکه جاسوسی، یعنی گردن گذاشتن به قربانی های بیشتر از جانب توده های فلسطینی. این را هم بگوییم که اگر خواست آتشین و محقانه مردم فلسطین به شناسائی و مجازات این جاسوسان نبود، عرفات و متحدانش به پای این کار نمی رفتند. زیرا با قول و قرارهایی که به دولت اسرائیل و قدرتهای امپریالیستهای داده اند خوانائی ندارد. همانگونه که می بینیم، اروپا و آمریکا خشمگینانه عرفات را تهدید می کنند که در مقابل این قبیل اعمال، عکس العمل نشان خواهند داد.

در هر حال، مسئله اعدام جاسوسان اسرائیلی در فلسطین، همگان را در برابر سئوالات واقعی و مشخصی قرار می دهد که نمی شود از پاسخگویی به آن طفره رفت، یا صرفا به اصول مجرد و فرمول های انتزاعی چسبید:

یکم، ماهیت این مجازات چگونه و با چه معیاری تعیین می شود؟

با ارزیابی صحیح از ماهیت تضاد خصمانه و حادی که بر صحنه نبرد حاکم است و درک اینکه کدام طرف بر حق است و کدامیک ناحق. موضوع نبردی که در فلسطین جریان دارد آنچنان صریح و روشن است که لب گشودن و اعلام موضع علیه اعدام جاسوسان اسرائیلی می تواند یک نیروی سیاسی را علیرغم نیاتش، از نظر توده ها در

صف حامیان ستمگران قرار دهد. این را اغلب نیروهای سیاسی می دانند یا بهتر است بدانند. دوم، آیا عدم مخالفت با اعدام این افراد، صحنه گذاشتن بر یک اقدام غیر انسانی نیست؟ خیر! در این نبرد، اعدام نکردن این جاسوسان، غیر انسانی ترین کار است. زیرا فقط و فقط باعث روحیه دادن و تشویق و تشجیع شبکه مزدوران اسرائیل در کار شناسائی و دستگیری و قتل مبارزان فلسطینی می شود. بنابراین سؤال واقعی این نیست که آیا باید از ارزشهای انسانی دفاع کرد، و آیا مجازات اعدام یک اقدام انسانی است یا غیر انسانی؟ سؤال اینست که از انسان ستمگر باید دفاع کرد یا از انسان ستمدیده؟ و در این مورد مشخص، اعدام نکردن به نفع کدامیک تمام می شود؟ عین همین سئوالات در جریان مبارزات طبقاتی و اجتماعی در سایر نقاط دنیا نیز مطرح شده و خواهد شد. و مسلماً پاسخ به آنها در وقت مقتضی، نمی تواند مجرد و انتزاعی باشد؛ همانطور که اینبار نبود.

از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زندانیان سیاسی انقلابی در ترکیه که در اعتصاب غذا بسر می برند

رفقای عزیز

از طرف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن، گرمترین درودهای کمونیستی انقلابی را نثاران می کنیم. درود بر شما که مبارزه شجاعانه و بی بیباکانه ای را علیه دولت ارتجاعی ترکیه رهبری کرده اید و زندانها را به سنگر درخشان نبرد انقلابی تبدیل کرده اید. جنبش کمونیستی بین المللی و بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از صمیم قلب، خاطره رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) و سایر زندانیان سیاسی انقلابی که طی مبارزات اخیر زندان در راه انقلاب جان باختند را عزیز می دارد.

رفقا! مبارزه شما نبردی بسیار مهم در این گرهگاه از حیات کشور ترکیه است. طبقات حاکمه ترکیه با همکاری اربابان امپریالیست خود می خواهند دولت خویش را تحکیم کرده، روحیات و مبارزات انقلابی توده های ستمدیده را در هم شکنند. دولت ترکیه بعد از دستگیری رهبر حزب کارگران کردستان، خیال در هم شکستن اراده انقلابی زندانیان سیاسی را در سر می پروراند. اما شما این خواب و خیال را به کابوسی برای مرتجعین و تسلیم طلبان تبدیل کردید. این نبرد عادلانه، هوایی تازه برای توده ها به ارمغان آورد. این نبرد، الهام بخش دهها هزار تن از جوانانی شده که به زندگی انقلابی قدم می گذارند. این مبارزه به جنگ خلق در ترکیه خدمت کرده، امر سرنگونی مرتجعین و امپریالیستها را نزدیکتر کرده است. به لحاظ بین المللی، این مبارزه به برافراشتن پرچم مقاومت یاری رسانده و در بسیاری از نقاط جهان نیاز عاجل به انجام این کار را بیش از پیش آشکار کرده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به ویژه از این مبارزه احساس غرور می کند زیرا یکی از احزاب شرکت کننده اش یعنی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) با خط صحیح و پیگیری انقلابی، نقش کلیدی و مرکزی در برپائی و رهبری آن بازی کرده است. دولت ارتجاعی به کمک امپریالیستها سرسختانه کوشید تا این اعتصاب غذا را با استفاده از اهرمهای خود مسکوت گذارد و به شکست بکشاند؛ و سرانجام دیدیم که اینان درمانده و زیون، ارتش خود را به بیست زندان ترکیه اعزام داشتند تا کنترل زندانها را دوباره بدست آورند. مبارزه زندانها منبع الهام عظیمی برای توده های دنیا شد. آنان به چشم خویش دیدند که حتی در تاریکترین سیاهچالهای این رژیم ددمنش، اگر پرچم مقاومت و مبارزه به اهتزاز درآید می توان به دشمن ضربه زد.

رفقا! مبارزه شما شکستی سیاسی و ایدئولوژیک را به دشمن تحمیل کرده است. بمب و هلیکوپتر و گلوله های دولت ترکیه شکست خورد. مبارزه بیباکانه انقلابی و اعتماد راسخ به توده ها و امر کمونیسم، پیشرفت کرد. ما مطمئن هستیم که شما به مبارزه برای تبدیل زندانهای ترکیه به سنگرهای درخشان نبرد ادامه خواهید داد. توده های انقلابی و احزاب و سازمانهای پیشاهنگ مائوئیست آنها در سراسر جهان، از نبرد شما الهام می گیرند و شانه به شانه شما می ایستند.

سرنگون باد دولت ارتجاعی ترکیه و اربابان امپریالیستش!

درود سرخ ما نثار خاطره رفقای جانباخته!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

یاشاسین ت ک ا پ م ل و تیکو! زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۲۸ دسامبر ۲۰۰۰

نامه ای از ترکیه: مبارزات زندان

اعتصاب غذا در ترکیه حدود دو ماه ادامه داشت که حمله حکومت به زندانها آغاز شد. این دوره مبارزه دو ماهه، مردم را به علت اعتراض زندانیان آگاه کرده بود. حرکتیایی هم در به پایان رساندن این اعتصاب انجام شد از جمله از طرف حقوق بشر ترکیه که سعی کرد رابط بین اعتصاب غذا کنندگان با حکومت برای گرفتن برخی از خواسته های آنها و یا ماست مالی کردن مبارزات آنها باشد. درست قبل از حمله به زندانها حکومت عفو عمومی برای کلیه زندانیان غیر سیاسی را آورد که با اعتراضاتی از طرف خانواده زندانیان روبرو شد. احزاب اپوزیسیون هم به این حکم اعتراض داشتند. مثلا فضیلت پارتی بخاطر رهبرش ارباکان که ده سال حکم زندان دارد، اعتراض داشت زیرا آزادی شامل او نمی شد. بهرحال جنبه عمده اعتراض از جانب خانواده هائی بود که اعتراض به آزاد شدن قاتلین یا متجاوزین به جان فرزندانشان را داشتند. مثلا مادری می گفت دختر من بعد تجاوز به قتل رسانده شده و این حکومت، قاتل را می خواهد آزاد کند اگر قرار است کسی این قاتلین را عفو کند ما هستیم نه حکومت. شما هیچ حقی در آزاد کردن قاتلین مردم ندارید اگر راست می گوئید کسانی را آزاد کنید که علیه حکومت و علیه قدرت شما مبارزه کرده اند در صورتی که آنها در زندانها هستند و برای حقوق اولیه خود در زندانها کشته می شوند.

سیاست عفو عمومی مسلما مکمل سیاست حمله و در هم شکستن مبارزه زندانیان سیاسی بود. زیرا درست بعد از در هم شکستن زندانها و انتقال آنها به زندانهای انفرادی و صحنه های وحشیگری های حکومت خونخوار، صحنه سناریو را با شادمانی آزاد شدن زندانیان معمولی عوض کردند. که البته در میان آنها چند نمونه زندانی سیاسی توابع شده هم بود که علیه اعتصاب غذا سخن گفتند. سیاست رژیم هم پوشاندن چهره کریه خود بود و هم خنثی کردن حمله وحشیانه خود به فرزندان این مملکت و هم به جان هم انداختن خانواده زندانیان معمولی و سیاسی. به واقعیت هم انسان وقتی صحنه شادی زندانیان آزاد شده را می دید بخصوص بعد سه روز کشتار زندانیان سیاسی بی اراده به خوشحالی آنها فحش می داد.

حتما می دانید که قبل از کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۸) در ترکیه و روی کار آمدن حکومت نظامی، نیروهای چپی رادیکال از قدرت زیادی برخوردار بودند. چه به لحاظ نفوذ سیاسی در میان توده ها و چه به لحاظ نظامی. تقریبا همه نیروها مسلح بودند. درست قبل از کودتا صحنه های درگیری نیروهای فاشیست مسلح با نیروهای چپ مسلح در شهرهای ترکیه، بسیار عادی بود. در آن زمان حتی سازمانهای سیاسی غیر ترک (مثل هواداران سازمانهای چپ ایرانی که در ترکیه بودند) هم درگیر این زد و خوردهای مسلحانه خیابانی می شدند. بعد از کودتا دولت ترکیه توانایی قلع و قمع همه جانبه نیروهای سیاسی مخالف را نداشت و می گویند آنها را به زندانها انداخت اما در زندانها توان کنترل همه جانبه آنها را نداشت. از آن سال تا همین امسال (سال ۲۰۰۰) قدرت زندانیان سیاسی در محدوده زندان بیشتر شده بود. مثلا زندانبانان از یک محدوده ای که توسط زندانیان تعیین شده بود اجازه داخل شدن به محوطه را نداشتند. و یا دیواری که زندان زنان را از مردان جدا می کرد را برداشته بودند. هر جریانی با رفقای خودشان در سلولهای جمعی زندگی می کردند. غذا، بهداشت، نظم داخل زندان و تمام مسائلی که به امور داخل زندان مربوط بود توسط زندانیان اداره میشد و زندانبانان هیچ دخالتی نداشتند. مواد غذایی به آنها داده میشد و زندانیان خودشان غذا می پختند. حتی گویا ازدواج هم در زندان انجام میشد. احزاب، همه کتابها و جزوات و پرچمهای خود را داشتند. یعنی به معنای واقعی یک تشکیلات درست و حسابی در زندانها شکل گرفته بود. بسیاری از افراد جوان که به جرمهای کوچک به زندان می افتادند تبدیل به مبارزین حرفه می شدند زیرا به واقع یک دوره کامل آموزش تئوری و سیاسی را می گذراندند.

در تمام این سالها حکومتهای گوناگون سعی در درهم شکستن این کانون مبارزه کردند ولی موفق نشدند تا امسال که با در نظر گرفتن فاکتورهای گوناگونی که به نفع آنها عمل میکرد و اجازه و پشتیبانی اربابها دست به این حمله وحشیانه زدند. یکی از فاکتورها، سرکوب جنبش کردستان و خط سازشکارانه ای که پ کا کا در پیش گرفته است، می باشد. افراد پ کا کا در این اعتصاب شرکت نکردند در حالیکه حتما بخش زیادی از شمار زندانیان را تشکیل می دهند. در درگیریها و مقاومت زندانیان علیه ارتش هم شرکت نکردند. اولین گروهی که تسلیم شدند پ کا کا ایها بودند.

حمله به زندانها که توسط ژاندارمری و پلیس و حتی ارتش انجام شده خیلی حساب شده و برنامه ریزی شده بود. این حمله چند روز قبل از بایرام «عید فطر» که یکی از مهمترین عیدهای ترکیه است، انجام گرفت. یورش ارتجاع هم زمان به ۲۲ زندان در چندین شهر انجام شد. اول زندانهای کمیتری زندانی سیاسی را داشتند مثل زندان آنکارا را گرفتند. زندانهای بزرگتر و پر جمعیت تر مقاومت جانانه ای کردند طوری که خود حکومت هم انتظار چنین مقاومتی را نداشت. تصور آنها این بود که مجهز و با تمام قوا به زندانها حمله می کنند و قبل از اینکه مقاومتی صورت بگیرد زندانها را تسخیر و زندانیان را به زندانهای ساخته شده منتقل می کنند و بعد اعلام بیرونی می کنند. در صورتی که زندانیان بخصوص زندانهای استانبول و چند شهر دیگر با مبارزه همه جانبه به مقاومت پرداختند طوری که زندانیان استانبول سه روز و نیم ایستادگی کردند و این در حالی بود که ارتجاع از هر وسیله ای برای سرکوب و در هم شکستن مقاومت آنها استفاده می کرد. از به پرواز در آمدن هلیکوپترهای جنگی بالای سر زندانها برای ترس و وحشت و جنگ روانی گرفته تا سوزاندن زندانیان تا بکار بردن انواع و اقسام سلاحها. همه اینها بیان کننده یک جنگ واقعی بود. حتی حکومتگران هم ترسی از مخفی کردن اینکه این جنگ واقعی است نداشتند. اجویت وقتی صحبت می کرد مثل اینکه در مورد حمله یک ارتش به خاک ترکیه حرف می زند «عملیات ارتش با موفقیت پیش می رود و ما از این حمله بسیار راضی می باشیم».

یادشان رفته بود که آنها زندانیانی هستند که در زندانهای خود آنها می باشند و کمترین وسیله دفاعی هم ندارند.

البته چون زندانیان مقاومت جانانه ای کردند و برای اینکه آبروی ارتش مجهز و «غیور» ترکیه نرود، اول گفتند نقشه حمله به برخی زندانها (زندانهایی که مقاومت کردند) کامل نبود بعد هم زمانیکه زندانها را اشغال کردند مقادیر زیادی سلاح رو کردند که بگویند زندانیان اسلحه داشتند.

مقاومت و مبارزه ای که در زندانها شکل گرفت توده ها را به خیابانها کشاند و سه روز جنگ خیابانی در ترکیه برپا بود. این جنگ بخصوص در خیابانهای استانبول با شدت بیشتری جریان داشت.

تا آنجایی که من برخورد داشتم و از دیگران شنیدم مردم از زندانیان بسیار حمایت کردند بخصوص اقشار تحتانی و روشنفکران و دانشجویان. مردم سوختن دختری که خود را به آتش کشید را کار ارتش می دانستند. یا حتی آنهایی که قبول میکردند او خودش را آتش زده می گفتند بین چه آینده ای وحشتناکی در انتظارشان است که دست به خودکشی می زنند. در اینجا در پیرانتز بگویم که بنظر من صحنه آتش سوزی رفیق زن بسیار تاثیرانگیز بود و باید بگویم واقعا در مقاومت و مبارزه آکتیو و جانداري که جریان داشت چنین صحنه ای جایی نداشت. ولی بودند کسانی که آنها صحیح می دانستند و حتی نقطه اوج آن مبارزات و بدین خاطر هم در رسای این رفیق دختر شعر هم نوشته اند.

بهر حال مردم به اجویت فحش می دادند که خجالت نمی کشد که با تمام قوای نظامی اش به فرزندان بی سلاح این مملکت که در دست آنها اسیر هستند حمله می کند آنها را به آتش می کشد و به مسلسل می بندد و از عملیات موفقیت آمیز حرف می زند.

تظاهر کنندگان از اقشار و سنین گوناگون بودند. از آنجایی که تظاهرات غیر قانونی بود اکثرا شیها شروع میشد و به زد و خورد خیابانی تظاهر کنندگان با پلیس کشانده میشد و با دستگیرهای زیادی به اتمام می رسید. در استانبول در اکثر محله ها اعتراضات خیابانی جریان داشت. حتی محله ای که افغانی ها تجمع دارند و یک محله دور افتاده ولی زحمتکشی است هم شاهد اعتراضات خیابانی بود.

تا آنجا که من برنامه تلویزیون را تعقیب کردم و باید بگویم تقریبا اخباری را از دست نمی دادم، اکثرا دوسول (طرفداران مشی چریکی در ترکیه) را نشان می دادند یعنی پرچم - آرمها - عکسهای شهدای آنان، و ت ک پ (م ل) را فقط چند بار نشان دادند.

بهرحال مبارزه بسیار مهم و تاریخی بود. صحنه های مبارزات زندانیان در زندان و مقاومت آنها واقعا زیبا و الهام بخش و درس آموز بود.

نکاتی درباره مبارزه قهرمانانه در زندانهای ترکیه

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ترکیه برگ مهمی در تاریخ مبارزات انقلابی در ترکیه است. این اعتصاب غذا هنوز ادامه دارد. در بیرون زندان، در ترکیه و همچنین در اروپا که چند میلیون کارگر ترک و کرد کار و زندگی میکنند، مبارزه در حمایت از زندانیان سیاسی پیش میرود.

تحلیل و سیاست مبارزین چه بود

این اعتصاب غذا توسط حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (که بر حسب علامات اختصاری لاتین ت کا پ (م ل) خوانده میشود) (۱)، «ارتش جبهه رهاییبخش انقلابی خلق»، و سازمان دیگری بنام «تیبکپ» آغاز شد. عدم شرکت سازمانها و احزاب دیگر در این اعتصاب غذا دلایل سیاسی مهم داشت. در ذیل به اختصار تحلیل و سیاست احزاب گوناگون را در قبال این مبارزه توضیح می دهیم.

رفقای ت کا پ (م ل) نقش بسیار مهمی در رهبری این مبارزه بازی کردند. پس از دستگیری و تسلیم طلبی اوجالان، دولت ترکیه تصمیم گرفت زندانها را که به مرکز سیاست انقلابی تبدیل شده بود دگرگون کند و اراده زندانیان انقلابی را در هم بشکند. برای اینکه تصویر روشنتری از اوضاع زندانها در ترکیه داشته باشید باید اشاره کنیم که طی ۹ سال اخیر، نیروهای انقلابی کنترل بسیاری از امور زندان را در دست داشته، خیلی چیزها را به دشمن تحمیل کرده بودند. آنان حتی دیوارهای بین زندان زنان و مردان را برداشته بودند و میتینگ های سیاسی زندان زنان و مردان با هم تشکیل می شد. عکسهای بزرگ چند متری مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائوتسه دون و ابراهیم کاپیاکایا، دیوارها را پوشانده بود. نشریات ت کا پ (م ل) و «جهانی برای فتح» روی میز نشریات بود. زندانیان این نشریات را بطور دستجمعی مطالعه می کردند و به بحث می گذاشتند.

بعلاوه، در بیرون زندانها نیز رژیم ترکیه با رشد نارضایتی توده ها روبرو شده بود که تا حد زیادی نتیجه موج تهاجم دولت به سطح معیشت و شرایط کار و زیست زحمتکشان در چارچوب برنامه «تعدیل اقتصادی» بود. این برنامه را بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به ترکیه دیکته کرده اند. اما لازم بود که نارضایتی توده ها به لحاظ سیاسی رهبری شود و تبدیل به یک مبارزه انقلابی علیه دولت شود. رفقای ت کا پ (م ل) این اوضاع را تحلیل کردند و بر این پایه، سیاست انقلابی و فعالی جلو گذاشتند. آنان گفتند اگر در مقابل حمله دشمن ساکت بنشینیم دشمن می تواند روحیه شکست و تسلیم طلبی را در میان توده ها و جنبش دامن زند. حزب این شعار عمومی را فرموله کرد که: «جان خود را فدای جنگ خلق می کنیم!» به راه انداختن مبارزه زندان، در خدمت به پیشبرد این سیاست بود.

پ کا کا حاضر به شرکت در این مبارزه نشد. زیرا از پس دستگیری عبدالله اوجالان و سازش وی با دولت فاشیستی ترکیه، پ کا کا در کلیه عرصه های مبارزاتی تا آنجا که می شود از درگیری با دولت پرهیز میکنند. احزاب و سازمانهای دیگر نیز بر پایه تحلیل ها و خطوط نادرست در این مبارزه شرکت نکردند. جریانهای رویزیونیست، اکونومیست و راست در جنبش سیاسی ترکیه، مخالف این اعتصاب غذا بودند. استدلالشان این بود که در حال حاضر جنبش توده ای ضعیف است، سندیگاههای زرد (ارتجاعی) هنوز در بین کارگران نفوذ و پایه زیادی دارند، بنابراین دست زدن به این مبارزه یک سیاست ماجراجویانه است. عده ای دیگر می گفتند که مبارزه زندان، مبارزات کارگری را تحت الشعاع قرار می دهد و بنابراین ضد جنبش کارگری است. اینان سیاست راست روانه خود را چنین توجیه می کردند که تعیین کننده، خیابان است و نه زندان. اگر زندان، رهبری مبارزه سیاسی را در دست بگیرد خلاف مشی توده ای است. جریانات خوجه ایستی (طرفداران انور خوجه رهبر سابق آلبانی)، هواداران پ کا کا و خیلی گروه های دیگر نیز از همین خط پیروی کردند و حاضر به شرکت در اعتصاب غذا نشدند.

در مقابل، رفقای ت کا پ (م ل) می گفتند اگر زندان که در حال حاضر یک مرکز سیاسی انقلابی است کوتاه بیاید و در مقابل دشمن مقاومت جانانه نکند، اتفاقا خیابان هم به حرکت در نمی آید. سکوت در مقابل سیاست دشمن، تسلیم طلبی است؛ و تسلیم طلبی نومیدی را در بین توده ها دامن می زند. اگر زندان مقاومت کند، جنبش توده ها را هم می توان راه انداخت و تقویت کرد. در چنین اوضاعی، اعتصاب غذا آغاز شد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نیز از همان شروع اعتصاب غذا، فراخوان برپایی یک کارزار بین المللی در دفاع از این مبارزه را داد. با حادثه شدن مبارزه درون زندانها، بعضی از زندانیان مربوط به پ کا کا و احزاب دیگری که با اعتصاب غذا مخالف بودند نیز بدان پیوستند.

اعتصاب غذا، رشد مبارزات توده ای

برای یک ماه، رسانه ها بر اساس فرمان دولت، توطئه سکوت در پیش گرفتند و هیچ خبری از اعتصاب غذا ندادند. علیرغم این، توده ها در خیابان و در اتحادیه های کارگری علیه نقشه ارتجاعی سرکوب زندانیان سیاسی انقلابی دست به اعتراض زدند. بقیه بخش های مردم هم عکس العمل نشان دادند. مبارزات سازمان یافته و بی باکانه خانواده های زندانیان سیاسی تاثیر بسزائی بر جو جامعه داشت و نقش مهمی در به حرکت درآوردن قشرهای دیگر جامعه بازی کرد. اهمیت سیاسی مبارزه زندان بنمایش درآمد و معلوم شد که صرفا برای تحقق این یا آن خواسته فوری به راه نیفتاده است. هدف فوری زندانیان سیاسی مبارزه با زندانهای ویژه بود. اما موضوع عمده آفرینش نسل نوینی از رزمندگان و شکل دادن به روحیه مقاومت در کل جامعه بود؛ نظیر آنچه در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۲ - ۱۳۵۱) در ترکیه بوجود آمد. علاوه بر کارگران و دهقانان و دانشجویان و استادان، وکلای دادگستری و اتحادیه های کارگری و سایر تشکلات توده ای هم به حرکت درآمدند. نادرستی دیدگاه نیروهائی که به توده ها اعتماد نداشتند روشن شد.

حمله به زندانها

پنجاه روز از اعتصاب غذا می گذشت که مقامات حکومت دست به حمله جدیدی برای منحرف کردن افکار و

فلج کردن اعتراضات بیرون زندان زدند. دولت قبول کرد که از طریق چهار چهره معروف غیر حکومتی (یاشار کمال، زولفی لیوانعلی، اورهان پاموک و جان دوندار) وارد مذاکره غیر مستقیم با زندانیان شود. گروهی از روشنفکران هم با وزیر دادگستری به بحث نشستند و از او شنیدند که مسئله زندانهای ویژه به تعویق افتاده و کسانی که در اعتصاب غذای سال ۱۹۹۶ معلول شده بودند هم شامل عفو خواهند شد. اما واضح بود که دشمن تصمیم دارد به زندانها حمله کند. تصمیم این عملیات دو سال پیش گرفته شده بود و پس از تسلیم شدن اوجالان، دولت فاشیستی ترکیه فرصت را مناسب میدید. برای عملی کردن این تصمیم یک گروه کماندوتی ویژه ارتش به مدت یکسال بطور فشرده تعلیم دیده بود. حتی جهت باد، و اینکه اول کدام دیوار زندان باید باز شود که آتش سرعت گسترش یابد، محاسبه شده بود. پس تصمیم به حمله گرفته شده بود و فقط منتظر فرصت بودند. اما زندانیان با شروع اعتصاب غذا نگذاشتند که دولت در فرصت «مناسب» حمله کند. اعتصاب غذا درست زمانی روی داد که تمام ضعفهای اقتصادی و سیاسی دولت رو آمده بود. کشتی اقتصادی ترکیه آنچنان به صخره خورد که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای ممانعت از بروز بحران اقتصادی شبیه آنچه در «بیرهای آسیا» روی داد فوراً ده میلیارد دلار به اقتصاد ترکیه تزریق کردند. همزمان افتضاحهای سیاسی حکومت یکی پس از دیگری رو میشد. اعتصاب غذای زندانیان سیاسی مانند نمک بر زخمهای دولت ترکیه بود. بخصوص وقتی که زندانیان اعلام کردند این اعتصاب غذا نا محدود و تا پای مرگ است، آه از نهاد مرتجعین حکومتی بر آمد. زیرا در کشتار شدن این مبارزه شکست سیاسی حتمی خود را می دیدند. قبل از حمله ارتش به زندانها، رئیس «توسیاد» (انجمن صاحبان صنایع و بازرگانی ترکیه) جلسه ای با کابینه اجویت گذاشت. در حالیکه وزرا مانند سگهای وفادار جلوی نشسته بودند به آنها توپ و تشر زد، آنان را بی عرضه خواند و تهدید کرد که اگر کار اعتصاب غذا هر چه زودتر تمام نشود پدرشان را در می آورد.

پس از گذشت ۶۱ روز از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی، دولت ترکیه با توافق امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفت با قوای ارتش به زندانها حمله کند و کنترل اوضاع را بدست گیرد. در ساعات نیمه شب ارتش همزمان به بیست زندان حمله کرد. تجهیزات جنگی که به میدان آورده بودند نشان میداد که آمده اند تا خون زندانیان را بریزند و با قدرت نمائی از مردم زهر چشم بگیرند. واحدهای کماندوتی، هلیکوپتر، تانک، بولدوزر و ماشین های آتش نشانی. زندانها را به فاصله چند کیلومتر محاصره کردند. اما مردم به سرعت خودشان را رساندند تا در آنجا باشند. در مقابل، زندانیان سنگر بندی کردند و با ارتش جانانه جنگیدند. ارتش تا چهار روز نتوانست زندان عمرانیه در استانبول و زندان چاناکاله در غرب ترکیه را به تصرف خود در آورد. دولت همزمان شروع به حمله به قشرهای گوناگون مردم کرد: به خانواده های زندانیان سیاسی، به دانشجویان و استادان، به دکترها، به نویسندگان و وکلا و حتی به کسانی که خودش برای مذاکره با زندانیان انتخاب کرده بود. هیچگونه رقم قابل اعتمادی از تعداد کشته ها و زخمیها وجود ندارد. روی هر یک از اجساد که توسط مردم مشاهده شده است جای چهار پنج گلوله بود. ارتشها هنگام تهاجم دیوارها را سوراخ کرده و مایع آتش زا به درون سلولها ریخته و زندانیان را زنده زنده به آتش کشیدند. دولت تبلیغ کرد که اینها خودشان را آتش زده اند. در حالیکه غیر از یک زن عضو گروه «ارتش - جبهه رهایی بخش انقلابی» هیچکس خود را آتش نزد. رژیم ترکیه هم کوشید از این مسئله برای جا انداختن دروغهای استفاده کند. بهر حال دروغهای دشمن، کارگر نیفتاد و جنایاتش در سطح بین المللی افشاء شد.

در فردای کشتار، دولت آمریکا به رژیم ترکیه به خاطر این اقدام آفرین گفت. در این نبرد، یک طرف تا به دندان مسلح بود و طرف دیگر دست خالی می جنگید. بنابراین پیشاپیش معلوم بود که مقاومت بالاخره شکست خواهد خورد. اما این فقط یک جنبه از واقعیت بود. جنبه مهمتر این بود که مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی، در جهت انقلابی کردن حال و هوای جامعه تاثیرات تعیین کننده ای گذاشت. این مبارزه، پیروزی سیاسی و ایدئولوژیک مهمی را به نفع مائوئیستها و سایر انقلابیون علیه دولت ترکیه ثبت کرد.

جواب دیگر مبارزه

بسیاری از مردم دنیا با صحنه های الهامبخش مقاومت زندانیان در برابر هلیکوپتر و تانک مواجه شدند که توانستند به مدت چند روز از ورود ارتش به زندان جلوگیری کنند. در بیرون زندان، خانواده های زندانیان سیاسی و مردم مبارز در ترکیه، جنبش تکان دهنده و رزمنده ای بر پا کردند و با نیروهای پلیس درگیر شدند. طی اعتصاب غذا، حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) آموزش سیاسی مهمی را بر سر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نقش آن در جنبش بین المللی کمونیستی، درون و بیرون زندانها جلو برد. در همین زمینه، ده ها هزار نسخه از اطلاعیه این جنبش بر سر اعتصاب غذای زندانیان توزیع شد.

در همبستگی با مبارزه زندانیان سیاسی و در ضدیت با جنایات رژیم فاشیست ترکیه، نیروهای ت کا پ (م ل) در اروپا چند مکان معروف را اشغال کردند و دست به تظاهرات و اعتصاب غذا زدند. بر این مبارزات، روحیه انترناسیونالیسم پرولتری حاکم بود، اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره مبارزات زندان، و نیز فراخوان ت کا پ (م ل) در دفاع از رفیق گوتزالو صدر حزب کمونیست پرو ارائه شد. اخبار این مبارزات وسیعاً در رسانه های جهان منعکس شد. مبارزات ت کا پ (م ل)، تاثیر زیادی روی نسل جدید گذاشته است و طی هفته های گذشته، تعداد زیادی از جوانان در خارج از کشور به صفوف این حزب پیوسته اند. حتی آن جریانات اکونومیست و رفرمیستی که در آغاز با اعتصاب غذا مخالفت کرده بودند نیز با حرکات اعتراضی علیه رژیم همراه شده اند.

در حال حاضر، علیرغم سرکوب وحشیانه، اعتصاب غذا با شرکت ۲۰۰۰ زندانی همچنان ادامه دارد و سایر نیروهای سیاسی نیز در آن شرکت جسته اند. باید به افشای طرح ها و تبلیغات فریبکارانه دولت ترکیه همچنان ادامه داد.

این مبارزه را باید پیروز خواند زیرا مانع از آن شد که دولت بتواند جو تسلیم طلبی را بر جامعه حاکم کند و خود را قدر قدرت نشان دهد. این مبارزه بیانیه قدرتمند تداوم مقاومت خلق و مبارزه اش برای سرنگونی رژیم فاشیستی ترکیه بود. این مبارزه یک موج جدید مقاومت و مبارزه انقلابی را در جامعه آفرید. اگر چنین موجی

بوجود نمی آمد دولت فرصت می یافت از مهلکه ای که بحران اقتصادی برایش بوجود آورده است فرار کند. باید به زندانیان سیاسی انقلابی که داهیانیه از اوضاع تحلیل کردند و با مبارزه بی باکانه خود راهگشای مبارزات خلق شدند درود فرستاد.

بدون شک اکنون رفقای زندانی با مشکلات بزرگی روبرو هستند. آنان باید راه های نوینی برای تبدیل سیاهچال ها به سنگرهای درخشان نبرد بیابند. لیکن همانگونه که این رفقا تاکنون نشان داده اند: «سختی در کار جهان، هرگز! تنها باید صعود به قله ها را جرات کرد.»

(۱) در این اعتصاب غذا حزب کمونیست ترکیه (م ل) تحت نام ارتش چریکی خود یعنی «تیکو» یا «ارتش کارگران - دهقانان ترکیه» شرکت کرد.

از بهار تا پائیز ۲۰۰۰ اخبار از جنگ خلق در پرو

مدت هاست که حکومت و رسانه های گروهی ارتجاعی در کشور پرو می کوشند اهمیت عملیات مسلحانه مستمری که توسط جنگاوران مائوئیست انجام می شود را منکر شوند. آنها مکررا ادعا کرده اند که جنگ خلق در آستانه شکست است. اما گزارشاتمی که کماکان به بیرون درز می کند، تصویر متفاوتی را به نمایش می گذارد. علیرغم مشکلاتی که از زمان دستگیری صدر گونزالو و دیگر رهبران حزب کمونیست پرو برای انقلاب ایجاد شده، این حزب همچنان پایداری و پیگیری خویش در سازماندهی توده ها در پیشبرد انقلاب مسلحانه را نشان می دهد. در اینجا برخی گزارشات که طی ماه های اخیر در نشریات پرو درج شده را برای خوانندگان حقیقت بازگو می کنیم. یادآوری می کنیم که در رسانه های بورژوائی، حزب کمونیست پرو را معمولا «راه درخشان» می نامند.

هفتم اکتبر ۲۰۰۰ روزنامه ی «ال کومرسیو» گزارش کرد که مائوئیستها یک دکل برق فشار قوی در منطقه تاراپوتو از بخش سان مارتین را با استفاده از اره پائین کشیدند و پای این دکل، پرچمهای سرخ برافراشتند. بعضی از روزنامه های پرو نوشتند که بعد از ظهر روز دوم اکتبر یک ستون از چریکهای رزمنده مائوئیست «به رهبری یک زن جوان» وارد محلات «پاکانه» در شهر تینگو ماریا (واقع در دره هواپاگای علیا) شدند و تظاهراتی در میدان مرکزی شهر سازمان دادند، «که به توقف تمام اتوموبیل ها در مسیر «کاره ته را - مارجینال» (یا جاده اصلی این منطقه) منجر شد.» طبق این گزارش، یکی از «تواین» در جریان این عملیات به چنگ چریکها افتاد. او سعی کرد از اتوموبیل پیاده شود و از مهلکه فرار کند، اما موفق نشد و به سزای خیانت خویش رسید.

مقاله روزنامه «لا ریپوبلیکا» به تاریخ ۲۸ ژوئن، یک عملیات جنگ خلق را در منطقه «ساتیپو» چنین تشریح می کند که رزمندگان مائوئیست با استفاده از قایق به یک قرارگاه ارتش نزدیک شده، به آن حمله کردند: «روز روشن، یک ستون پنجاه نفره از راه درخشانی ها با آتش سنگین سلاح هایشان به یک قرارگاه ارتش با ۳۰ سرباز محافظش، حمله بردند.» این قرارگاه در منطقه «یانکو» در استان «خونین» واقع شده است. بر مبنای این گزارش، یک سرباز دولتی زخمی شده است. دولت ادعا می کند که چند رزمنده مائوئیست نیز به قتل رسیده اند. پنجم ژوئیه ۲۰۰۰، یکی از روزنامه های بورژوائی پرو به نام «ال کومرسیو» گزارش کرد که رزمندگان مائوئیست به استفاده از قایق برای حمله به نیروهای طرفدار دولت در منطقه رودخانه «ساتیپو» ادامه می دهند. در یکی از این برخوردها، چریکهای مائوئیست موفق به مصادره تقریبا ۱۰۰۰ کیلوگرم غذا، دارو و اقلام دیگر که بار یک قایق بود، شدند.

در جریان مراسم ادای سوگند ریاست جمهوری در ماه ژوئیه، گزارشهای متعددی در «ال کومرسیو» و سایر روزنامه ها از زبان ژنرال «هکتور یون کارو» که سابقا رئیس سابق «دینکوت» (پلیس مخفی پرو) بود، منتشر شد. او ادعا کرد که انقلابیون مائوئیست حزب کمونیست پرو به تظاهرات های خیابانی اخیر علیه فوجیموری «رخنه کرده اند.» ژنرال «کارو» گفت: «آنها مبلغین حرفه ای و همیشه آماده عملند.» این ادعا، صحیح یا غلط، بر یک واقعیت دلالت دارد: این که حاکمان پرو، به ویژه در اوضاع بحرانی حکومت، تا چه حد از جنگ خلق مائوئیستی وحشت دارند.

روزنامه بورژوائی «لا ریپوبلیکا» که مخالف جنگ خلق است، در شماره ۱۶ ژوئن خود بر پایه منابعی که از بخش اطلاعات ارتش به دست آورد، مقاله مفصل و افشاگرانه ای را منتشر کرده است. بر اساس این گزارش، طی ماههای اخیر حزب کمونیست پرو در حال سازماندهی و بسیج دهقانان در منطقه «ساتیپو» بوده است. «لا ریپوبلیکا» از منطقه «دره نوئه وو» نزدیک بخش علیای رودخانه «تسه ماوه نی» نام می برد که ارتش علیرغم تلاشهای مکرر نتوانسته در آنجا نفوذ کند. مقاله ادعا می کند که حکومت عمدتا به دلیل موانع جغرافیائی نتوانسته با انقلابیون در این ناحیه درگیر شود. اما کمی جلوتر مجبور به اعتراف می شود که انقلابیون در این منطقه صرفا موضع دفاعی نداشته بلکه مکررا به عملیات نظامی تهاجمی دست می زنند.

«لا ریپوبلیکا» بعنوان مثال به عملیات ۱۴ آوریل اشاره می کند که چریکهای مائوئیست «به یک هلیکوپتر ام آی - ۱۷ که سعی می کرد سربازان حکومت را از منطقه خارج کند، حمله کردند.» روز قبل این سربازان در نزدیکی پایگاه ضد شورش ارتش در «کورازون پاتا» در آیاکوچو مورد هجوم نیروهای انقلابی قرار گرفته بودند. مقاله می گوید که «طبق ارزیابی بخش اطلاعات ارتش، دره «نوئه وو» محل فعالیت ۲۰۰ جنگنده مسلح تحت

فرماندهی رفیق «آلی پیو» است. تعدادی از آنان در دوم اکتبر ۹۹ به هلیکوپتر ارتش که حامل رئیس سابق بخش عملیاتی سرویس امنیت ملی یعنی ژنرال «ادواردو فورنیه» بود، حمله کردند.» در آن عملیات، پنج افسر ارتش کشته و خود ژنرال زخمی شد.

در ادامه چنین می خوانیم: «آخرین باری که سربازان دولتی سعی کردند به منطقه نفوذ کنند» نوامبر گذشته بود که یک گروه خیره ارتش بنام «نیزه» همراه با نیروهای شبه نظامی تحت رهبری دولت، دست به تلاشی ناموفق زدند. این حمله بخشی از «عملیات نابود سازی» با هدف دستگیری کسانی بود که روز دوم اکتبر به هلیکوپتر حامل ژنرال «فورنیه» حمله کرده بودند.

سپس در مصاحبه با یک شبه نظامی مرتجع طرفدار دولت می خوانیم که نیروهای مائوئیست در عملیات نوامبر چگونه به یک واحد گشت ارتش شیخون زدند: «حدود ساعت پنج صبح، خرابکاران با استفاده از تاریکی، ما را به طرز وحشتناکی به رگیار بستند.» در نتیجه، پنج سرباز و یک شبه نظامی زخمی شدند و به محاصره چریکها درآمدند. این فرد می گوید که نیروهای «نیزه» موفق به دفع حمله شدند، اما رزمندگان مائوئیست «عقب نشینی نکردند. برعکس، ساعت ۱۱ صبح وقتی که هلیکوپتر رسید، کوشیدند آن را سرنگون کنند».

با مطالعه این مقاله، علاوه بر عملیات جنگ خلق، به یک موضوع دیگر هم پی می بریم. اینکه حزب کمونیست پرو احتمالاً در حال سازماندهی دهقانان منطقه برای به وجود آوردن یک اقتصاد نوین خود کفاست. مقاله می گوید: «ارتش با مزارع بزرگی رویرو شد که در آن گیاه «یوکا» کاشته شده بود.» دور این مزارع را نرده های محکمی کشیده بودند تا جانوران وحشی نتوانند محصول را ضایع کنند. (یوکا، یک ریشه بسیار مغذی شبيه سیب زمینی است). اینکه در این بخش از مناطق روستایی مزارع بزرگ سراسری برای تولید مواد غذایی ایجاد شود به هیچوجه معمول نیست؛ مگر اینکه نیروهای انقلابی آن را سازمان داده باشند.

استراتژی انقلاب مائوئیستی در پرو، سازماندهی مناطق پایگاهی انقلابی است. جایی که دهقانان و کارگران و متحدانی که از طبقات میانی دارند، قدرت سیاسی انقلابی نوین را سازمان می دهند. در این مناطق پایگاهی، دهقانان صاحب زمین می شوند و سازمان می یابند تا به جای اینکه فقط به زراعت بر قطعه زمین کوچک متعلق به خانوار خود پردازند، دستجمعی برای تامین خوراک کل جماعت کار کنند. همچنین، یک نظام کاملاً جدید حکومت خودگردان و یک نظام جدید قضایی بر طبق منافع خلق بر پا می شود. این جماعات نوین را حزب کمونیست پرو، «جنین» جمهوری آینده خلق می نامد. در این مناطق پایگاهی است که رزمندگان جدید بسیج و تربیت می شوند.

«لا رپوبلیکا» شرح می دهد که ارتش چگونه ۲۰ نفر از دهقانان حوالی دره «نونه وو» را بازداشت کرد و به منطقه دیگری نقل مکان داد. در این مقاله می خوانیم که این دهقانان در حال کشت «یوکا» بودند و به نظر می رسید که زندگیشان خودکفا است. بر مبنای این گزارش، حکومت این دهقانان را به ناحیه ای فرستاده که با دشواری های عظیمی دست به گریبان شده اند.

سخنگویان ارتش پرو در مصاحبه با مطبوعات ادعا کرده اند که با این کار، آنان را از دست انقلابیون مائوئیست «نجات» داده اند. البته ارتش به هیچ یک از دهقانان «نجات یافته» اجازه نداده که با نمایندگان رسانه ها حرف بزنند. طبق این گزارش، ارتش حتی به صلیب سرخ اجازه ملاقات با این دهقانان را نداده است. استراتژی کوچ اجباری مردم از مناطقی که نیروهای انقلابی در آنجا قدرت دارند، یک استراتژی ضد چریکی است که توسط آمریکا در جنگ ویتنام بکار گرفته می شد. در اسناد ارتش آمریکا از این کار تحت عنوان «دهکده سازی استراتژیک» یاد شده است. این استراتژی در ویتنام شکست خورد.

نویسنده مقاله ی ۱۶ ژانویه سعی دارد دره «نونه وو» در استان «خونین» را «آخرین سنگر» جنگ خلق قلمداد کند؛ اما مقالات جدید دیگری در مورد ادامه عملیات مسلحانه در نقاط مختلف کشور منتشر شده است. علاوه بر عملیات فوق الذکر، روزنامه «لا رپوبلیکا» به تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۰، خبر از انجام عملیات در استان «سن مارتین» و دره «هوایاگای علیا» می دهد:

روز ۲۴ آوریل رزمندگان مائوئیست وارد مدرسه ای در شهرک «چونگوس»، در استان آباکوچو شدند و به مصادره وسائل پرداختند. روز ۲۹ آوریل آنان به یک گشت پلیس در «تینگو ماری یا» (منطقه هوایاگای علیا) حمله کردند؛ یکی از پلیس ها را کشتند و سه نفر را زخمی کردند. روز ۲۸ مه، رزمندگان مائوئیست در شهرک «یانان یاک» در حومه «هوانکایو»، ۵ شبه نظامی متعلق به «نیروی دفاعی روستا» را به قتل رساندند. در ۴ ژوئن به یک کامیون ارتش در بخش «ریو فریو» در استان «هوانوکو» حمله کردند. این درگیری سنگین، یک کشته از صفوف ارتش دشمن بر جای گذاشت.